

نیم قرن کوشش و فعالیت

واپس نگری به گذشته مبارزه و کوشش
حزب دموکرات کردستان ایران

تألیف: آقای عبدالله حس زاده

مردادماه 1374 خورشیدی

برابر 1995 میلادی

ترجمه: حامد رهشیدی زهرا

Contents

4	نام کتاب: نیم قرن کوشش و فعالیت
4	تألیف: آقای عبدالله حس زاده
4	ترجمه: حامید ره‌شیدی زه‌رزا
4	مقدمه: مترجم
6	پیش‌گفتار:
6	مقدمه: مؤلف:
9	فصل اول:
9	از کودتا 28 مرداد 1332 تا کنگره دوم (1343)
11	کودتای 14 ژوئیه 1958 عراق
13	حمله پراکنده پلیس
14	انتقال مرکز رهبری به عراق
15	راست و چپ، یامستقل و وابسته
16	کمیته واضح سازی (ساخکه‌ره‌وه)
17	بار دیگر حمله پلیس
18	فصل دوم
18	از کنگره دوم تا کنگره سوم (1343-1352)
21	کمیته انقلابی
21	جنبش مسلحانه سالهای 1347-1346
24	کنفرانس دوم
26	صدور اعلامیه 11 مارس 1970
27	بازگشت دکتر قاسملو
30	کنفرانس سوم
33	اولین شهیدان این رخداد تاریخی
34	فصل سوم: در کنگره سوم تا کنگره چهارم
34	(1352-1358)
37	جنگ شش روزه فیما بین اسرائیل و اعراب
38	تازه شدن جنگ در عراق
43	شلناق حزب توده
46	تحولات و شیوه انقلابی در ایران
50	زاگروس در داخل میهن
52	سقوط رژیم پادشاهی

54 حزب دموکرات و رژیم اسلامی
55 تسخیر پادگان مهاباد
57 اعلام مبارزه آشکار و علنی
57 انحلال زاگروس
58 جنگ یکم در شهر سنندج
59 رفتن هیئت به نزد خمینی
60 فرماندوم تعیین کردن نظام
61 جنگ نقده
63 مسئله زمین و جنگ منگورها
65 برگزیدن مجلس خبرگان
71 گروه نمایندگان ملت کرد و گفتگو با دولت
77 خودگردانی
79 بعض کوشش و تقلای دیگر
80 فصل چهارم: ازکنگره چهارم تاکنگره پنجم(1390- 1358)
87 طرح شش ماده‌پی
90 انتخابات مجلس
91 بار دیگر شلتاق و مرافعه حزب توده
94 سرشاخان و شیوه‌جو
94 گروه هفت نفری
97 نو شدن جنگ
99 رادیو صدای کردستان ایران
102 نخستین شهید کمیته مرکزی در این راه
102 جنگ ایران و عراق
104 امور اجتماعی
106 مجاهدین و شورای ملی مقاومت
109 جنگی ناخواسته

نام کتاب: نیم قرن کوشش و فعالیت.

واپس نگری به گذشته مبارزه و کوشش حزب دموکرات کردستان ایران.

تألیف: آقای عبدالله حس زاده

مردادماه 1374 خورشیدی

برابر 1995 میلادی

ترجمه: حامد رهشیدی زهرا

مقدمه: مترجم.

شاید سؤال شود چرا فکر ترجمه کتاب استاد ملاعبدالله حسن زاده به مغزم خطور کرد؟ این روزها که دستم خالی بود این کتاب را با دقت خواندم، آنچه نظرم را به خود جلب کرد بعلاوه از موشکافی مؤلف در تمام زمینه‌ها این (7) مورد بیش از همه بیشتر وادارم به ترجمه کتاب کرد:

1- مؤلف با صراحت درص (274) کتاب میگوید: لازم است در اینجا تکرار نمایم که ما نه در گذشته و نه در حال حاضر (اکنون) و نه در آینده، آماده نبوده و نخواهیم بود به داخل هیچ تیره (به‌ره) برویم که خواسته‌های اساسی مردم کردستان ایران را در برنامه خود نگنجانده باشد.

من می‌خواهم بگویم آری آن فکرو ادبیات حزب دموکرات کردستان بوده، آیا اگر مؤلف هنوز بر سر آن فکر و نظریات پا بر جا و استوار است! پس چرا از جنبش سبز و آن دو رهبر که اولی (هشت سال نخست وزیر) و دومی هشت سال رئیس مجلس) بود و صرف نظر از آن که آن دو در تمام جنایات ها دستشان تا آرنج به بخون ملیت های ایران از جمله ملت کرد رنگین است و صرف نظر از نگنجاندن حقوق کردها در برنامه تبلیغاتی خودشان حتی پلات فرم هم در دست نداشتند که نام کرد در آن به چشم بخورد! جنابعالی آنرا تایید کردید و اظهارات سکرتهیر حزب شما در بی بی سی فارسی موارد دیگر که نمی خواهم قلم فرسائی کنم، چگونه با هم تلفیق داده میشوند؟

2-ص (239) درمورد اعتراض یک‌عده از متن اعلامیه حزب دموکرات کردستان در باره (گروه هفت نفری) کلمه (خیانت) و... استعمال شده، میگوید: آنها برای کسی که چند سال در صفوف حزب مبارزه کرده یا اینکه چند سال زندان کشیده‌اند، خیانت را برایش حلال میدانند!

تفسیر و تحلیل متمایز در بین انشعابات مثلا یکی خاطی و دیگری محق و یکی محکوم و دیگری مبرا بر همان سبک و سلک در کدام رویه و اصول شرعی است!

3-درص (67) میگوید: درحقیقت آن گردهمائی های حزب (لااقل برای من) مثل کار آموزی بود. زیرا اول بار بود چنین بحث سیاسی با این شیوه و قواره که دکتر قاسملو بر آن مسلط و خیره و آگاه بود به داخل گردهمائی حزب دموکرات کردستان می آمد. بدون شک همگی ما اعضای کمیته مرکزی فکر و نظریات پر نفع و سودمند در مورد برنامه و پیرو داشتیم، لیکن نمک شناسی حکم میکند که بگویم نقش استاد تئوری فقط دکتر قاسملو بود.

4-در تمام متن کتاب ارادت و اخلاص مؤلف نسبت به زنده یاد شهید دکتر قاسملو به چشم می‌خورد. اما بعدا چرا... در اینجا یکی از فرمایشان زنده یاد دکتر قاسملو بیادم آمد میفرمودند:

تا انسان نمیرد صحیح نیست از او ستایش یا ذم شود زیرا بشر دائم در حال تغییر است! آلان "لیک" میگویم.

5- با بر داشت که از نظریات ماموستا میشود میتوان گفت از انشعاب متنفر بوده به این دلیل هم در کتابها و نوشته‌ها علیه گروه‌های منشعب بسیار قلم فرسایی کرده اما جای بسیار تأسف است که عاقبت الامر خود همان راه را بر گزید و آنچه برای دیگران روا نداشت برای خود روا داشت که با هیچ منطق جور در نمی آید!

6- مؤلف در اکثر جاها به کرات گفته که حزب دموکرات کردستان ایران و پیش از همه زنده یاد دکتر قاسملو به نظریات پلیدی آخوند ها و کار فرمایان جمهوری اسلامی پیش از همه خمینی پی برده بود به این جهت هم بود که تمام تلاش و کوشش مسالمت آمیز و صلح جویانه و آشیخواهانه حزب دموکرات کردستان ایران سودمند واقع نشد، وحتی مؤلف چندین بار برای راه حل مسله کرد به قم مسافرت نموده و با خمینی و بعضی آخوندها از جمله مکارم شیرازی و.. نشست نموده با هیئت حسن نیت و ملاقات با بنی صدر رئیس جمهوری وقت و آقای بازرگان نخست وزیر، دیدار داشته ولی نتیجه عاید نشده، آیا اگر مؤلف از آنها درس عبرت گرفته است و بر آن نظریه و عقاید پای بند مانده، پس چرا پس از انشعاب در پی تماس با جمهوری اسلامی بر آمده و گفتگو وی با قانعی فرد(ماموراطلاعات) رژیم و سخن رانی و سیمناهای سسکرتیر آن حزب با رجاءواسق از رژیم!! آخر چطور می شود این سخنان را پهلوی هم گذاشت!!

7- در رابطه با گروه انشعابی(هفت نفری) درص 238، به صراحت میگوید: جالب توجه آن بود که آنهاى که بیانیه را امضا کرده بودند، نام(حزب دموکرات کردستان) را بر خود نهاده بودند. در اینجا نشان میدهد که چقدر برای مؤلف تعجب آور بوده، در حقیقت درست گفته‌اند. اما بعدا... با عرض معذرت بسیار آیا این به منزله تکذیب و ابطال اظهارات خود مؤلف در کتاب نیست؟

از طرف دیگر بطوریکه از متن کتاب برمی آید مولف در گذشته مشفق و آشتی درمیان احزاب و سازمانها بوده و بر یگانگی واتحاد تکیه نموده و حتی با آن های که از حزب دموکرات کردستان نیز بریده بودند، طالب حفظ دوستی و مودت متقابل بوده‌اند اما متأسفانه در حال حاضر این تصور مربوط به همبستگی از جانب استاد زیاد به چشم نمیخورد و هیچ گونه جست و خیز از مؤلف دیده نمیشود بطوریکه انتظار مردم کردستان است لذا میتوانم سؤال کنم آیا این عوارض یکی از نشانه پیری و خانه نشینی است یا...؟ به نظر من کوتاه آمدن نسبت به خودی نشانه استقلال فکری و بلند اندیشی است.

در خاتمه میخواهم بگویم متأسفانه هنوز در کردستان ایران بخصوص طیف روشنفکران کمتر علاقه به خواندن زبان کردی دارند پس چرا این کتابها که خزائن تاریخ مبارزه و قهرمانی و آینه افکار رهبران و مملو از حماسه و شجاعت و دور اندیشی و فراز و نشیب و سوابق درخشان حزب دموکرات کردستان ایران است، فارسی زبانان نتواند آنها را بخوانند، شاید بر گردان آن به زبان فارسی هر چند همراه با کم و کاست باشد اما مفهوم آن درک میشود

حامیده‌شیدی زهرزا سیدنی تاریخ 20/10/2010.

پیش‌گفتار:

پیشکش به روان پاک و منزه و بی‌آلایش رفیق شهید، عبدالله شریفی، که بیش از همه کس مرا برای نوشتن این نوشتار تشویق و ترغیب و دلگرم نمود و تقدیم به همگی فعالان مخلص و صدیق و کارکنسته و نستوه و خستگی‌ناپذیر حزب دموکرات کردستان ایران. آن‌های که می‌خواهند بیشتر به گذشته حزب خودشان آشنا و آگادار و با اطلاع بوده باشند. عبدالله حسن زاده.

مقدمه: مؤلف:

در سال (1364)ش(1980)م. با تأیید دفتر سیاسی، زنده یاد دکتر قاسملو، تصمیم گرفت برای جشن چهل‌مین سالگرد تشکیل یافتن حزب دموکرات کردستان ایران، اگر بطور اختصار نیز باشد، تاریخ فعالیت این حزب را برشته تحریر در آورد. قاسملو عالم و دانا و متبحر، کمر همت این کار را بست، و در مدت محدود جلد اول (خلاصه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب حزب دموکرات کردستان ایران) را که نام "چهل سال مبارزه" در راه آزادی" بر او نهاده بود، آماده چاپ نمود. آرزوی شهید دکتر قاسملو آن بود که در فاصله چهل‌مین سال تشکیل یافتن حزب، جلد دوم و سوم آن زیر چاپ بروند و به دست خوانندگان محترم برسند. (1) اما متأسفانه مشغله و پر کاری و اوضاع و احوال سخت و دشوار و سنگین، راه فعالیت را بر دکتر بسته بود، تا در مدت پیشبینی شده این مهم را به اتمام برساند، او این وظیفه را بعهد خود گرفته بود و مطمئناً این کار بهتر از هر کس از دست او ساخته بود. اما تنها کار که برایش میسر شد انجام دهد، نوشتن فصل سوم کتابش بود که در سال 1370(1991)م بعد از شهید شدنش از زیر چاپ خارج شد.

(1) چهل سال مبارزه در راه آزادی، مقدمه چاپ اول، چاپ دوم، 1367، ص 4.

و از آن وقت تا اکنون چه در داخل حزب و چه در بیرون از آن، رفقا و دوستان انتظار داشته‌اند که کار "زنده یاد دکتر قاسملو" را که نیمه تمام مانده بود، به اتمام برسانم. دلیلش نیز این بوده که اینجانب در میان اعضای فعلی و رهبران حزب از همه شان معمر و مسن ترم، و نیز از همه آنان بیشتر با رویدادهای حزب در برخورد و هم‌آغوش و انس و مؤنس بوده‌ام.

اما چرا تا کنون کمر این کار را نبسته‌ام علل و موجبات زیاد سر راه بوده یکی از آن‌ها عدم امکان دسترس به اطلاعات کافی در مورد تاریخ پر فراز و نشیب حزب دموکرات کردستان و نیز دسترس نداشتن به مدارک و دلایل و منابع لازم، جرأت این را بر من سد کرده بود، بویژه چونکه هیچ‌گونه مهارت در نوشتن و تحلیل و تفسیر رویدادهای تاریخی را در خود گمان نمی‌بردم.

تا کار به پنجاهمین سالروزی تأسیس حزب دموکرات کردستان ایران رسید. درخواست دوستان زیاد و زیادت‌تر شد. تدریجاً خودم هم به این قناعت رسیدم که لازم است آنچه در کوله پشتی دارم روی کاغذ بیاورم، هر چند کال و نرسیده و ناتمام و دارایی نواقص هم باشند به قول کردها "از هیچ بهتر است". بعلاوه از این نیز به یاد آوردم که دور نیست منم چند صباح دیگر رخت سفر به دیاری خاموشان ببرم و این مقدار که درسینه من ذخیره است با خود به زیر خاک برم و مدفون شوند. بدین جهت به خود وعده دادم که دست بکار بشوم، تا بتوانم برای جشن سالروز شالوده افکنی حزب، چیز که (هیچ موقع به خود اجازه نمی‌دهم که نام تاریخ بر آن بگذارم) در مورد رخدادهای تاریخ حزب دموکرات کردستان، به روی کاغذ بیاورم.

معلوم است وقتی که در کتاب دکتر قاسملو، تاریخ سال های نخست تشکیل یافتن حزب، طومار شده، لازم نیست منم دو باره آن را از اول شروع کنم زیرا زنده یاد دکتر قاسملو، در سه فصل " چهل سال مبارزه" خلاصه از تاریخ حزب را تا سال 1332(1953)م شرح داده است.

بنا بر آن پایه میبایستی من از "1332" ببعده ادامه بدهم، که البته چنان هم کرده‌ام. با آن همه با صراحت میگویم: این کار من دنباله کردن کاری قاسملو نیست زیرا کار او کجاو مال من کجا! به مصداق: خال محبوبان سیاه و دانه فلفل سیاه. هر دو جان سوزند اما آن کجاو این کجا!

آنکه دکتر قاسملو، نوشته فصل از تاریخ و مبارزات حزب است که به طرز و شیوه و اسلوب علمی و بسیار ادیبانه و استادانه آماده کرده است. اما آنچه من وعده داده‌ام بنویسم، تنها میشود نام رویدادهای گذشته و مملو و انباشته از کوشش و آفریدن حماسه و شجاعت و دلیری و دلاوران حزب دموکرات بر آن نهاد. از بخت بد، برای این کار نیز وقت مناسب برایم خیلی کم بود. از یک طرف به کارهای روزانه حزب مشغول بودم و از طرف دیگر سرگرم آماده کردن کنگره دهم. و با توجه به اینکه پس از هر کنگره‌ای معمولاً یخه‌ی سکرته‌ی حزب را میگیرند، اوضاع و احوالی به وجود آوردند که به هیچ وجه برایم ممکن نشد تا دو ماه از بهار 1374 دست به قلم ببرم و لا اقل چیزی در باره گذشته حزمان بنویسم.

اغلب وقت (ممکن است همین طور بهتر باشد)، مقدمه برای کتاب بعد از خاتمه کتاب، نوشته شود. اما من از کار نوشتن این جور چیزها مجرب و آزمون دیده نیستم، بطوریکه می بینند اولین سطور، این مقدمه هستند.

آنهم برای آن است که در مقدمه، سخن از کم و کاست ها نموده و انگشت به روی مشکلات و گرفتاری هایم گذاشته باشم. تا آن ها را به یاد آورم. حزب دموکرات کردستان ایران در مدت پنجاه سال عمر خود کمتر از دو سال به طرز آشکار و در اوضاع و احوال مناسب مبارزه کرده است. در سال های دیگر یا اینکه با مبارزه بسیار زیر زمینی و مخفی و توأم با تند و تیزی و تحت تعقیب پلیس یا اینکه در شرایط بسیار نامساعد با مبارزه مسلحانه درگیر بوده است. و به این علل حفاظت مدارک اسناد و دیکومند نه تنها برای یکی یکی مبارزین حزب، بلکه برای خود حزب سیار سخت و سنگین و مشکل و حتی بعضی اوقات از توانا خارج بوده است. منجمله چند بار آرشیو خود من سوخته و آنچه که مدتهای متمادی با رنج و محنت و دردسر زیاد جمع آوری کرده بودم از بین رفته‌اند. و هم اکنون قسمت زیاد از نوشته‌ها و اسناد و مدارک حزبی را در محلی گذاشته‌ام که متأسفانه به هیچ نحوی از انجا دسترسی بدانجا برایم امکان پذیر نیست.

مسلماً در چنین اوضاع و احوالی این رخدادهای حزب که میخواهم طومار بکنم، اغلب روز و وقوع و حتی ماه رویدادها روشن نیست و پر واضح است که این مهم از ارزش کار تاریخی من بسیار کم میکند. برخی وقت نام این مبارزین که در فصل تعیین شده از تاریخ حزب نقش به سزای داشته‌اند از یاد مانده است، یا اینکه بعضی مدارک بطور که لازم است در دسترس نیستند. این مورد هم بعلاوه از اینکه برای کار من به کم و کاست به شمار می‌آید، یک نوع حق کشتی از مبارزین در آن بچشم میخورد، که فقط میتوانم بگویم که این از یاد رفتن، تعمدی نیست و در این باره از ارواح پاک و بی آلایشی شهدا و همچنین از مبارزین نستوه که هنوز زنده هستند و در میان ما میباشند، با سر تکریم و تعظیم فرود آوردن، تقاضای عفو و بخشش بکنم.

"گویند: اعتراف و اقرار کردن به گناهان از سزای آنها می‌کاهد" در این جا میخواهم اقرار و اعتراف به خطاهایم بکنم، اما نه به این خاطر که شانه از زیر بار خطاهایم سبک نمایم. زیرا اگر همه دنیا مرا مورد عفو و اغماض قرار دهد، خودم از خودم صرف نظر نمیکنم و خود را نمی‌بخشم، تنها برای این است که خوانندگان این مقدمه بویژه جوانان و نوباوگان و محصلین سختم را تحویل بگیرند. من در طول زندگی روخداهای عادی و سیاسی را هر گیز در دفتر خاطرات یاد داشت نکرده‌ام تا در روزی مبادا بدردم بخورد و به کمکم آید. در بین خودمان باشد بیشتر بخاطر آن بود از خودم مطمئن بودم و فکر میکردم که مغز من کامپیوتر است و تصور میکردم هر چه بشنوم درمخيله‌ام محفوظ خواهد ماند لذا لازم نمی‌دانستم هیچ یک از رویدادها را در دفتری یاد داشت کنم، اما اکنون می‌بینم این لوح مغز گرد و غبار گرفته و زنگ آورده است، اکنون میفهمم مرتکب چه اشتباه فاحش و بزرگی شده‌ام. و آن رخداهای که اکنون ما در به در به دنبال آنها میگردیم و خود را به سنگ و چوپ میزنیم تا مشت از خروار آنها را هر چند با کم کاست و ناقص بدست بیاوریم، آنها همگی در موقع خودشان رخداهای عادی و ساده و حتی کم ارزش زندگی رفته‌گان و گذشتگان ما بودند. پس لازم است جوانان امروز و پیران آینده این مرز بوم ما، از این ها پند و اندرز بگیرند و از آنکه به سر ما آمده است آزمون فرا گیرند همه رخداها را اعم از عادی و سیاسی حتی چیزهای کم ارزش را نیز فراموش نکنند بلکه به سادگی و روشنی در دفتر خاطرات خود بنویسند تا اینکه در فردای زندگی چون من دست حسرت و تغبان به زانو نزنند. بعلت موارد که از آنها سخن به میان آورم می‌توانم بگویم آنکه منبعد بروی کاغذ می‌آورم در حقیقت طرح آن کار است که مبارزین حزب از من انتظار داشتند. بدین جهت از تمام مبارزین گذشته حزب و بویژه از آنهایکه جزو کادرها اجرائی بودند درخواست میکنم با چشم بصیرت و بصارت و باریک بینی این کتاب را بخوانند و بدون اغماض مورد مذاقه قرار بدهند هر کم و کاستی را که مشاهده کردند یادداشت نمایند و اشتباهات مرا تصحیح کنند و منت دارد مرا در جریان بگذارند تا در چاپ های بعدی بطور تصحیح شده که نظر همگی مبارزین است به زیور چاپ تزیین گردد. و اگر اجل یخه‌م را گرفت نتوانستم این وظیفه مهم را به انجام برسانم، مسئولیت آن در آینده بعهدہ رهبر حزمان میباشد که دنبال آنرا بگیرد و به اتمام برساند.

بسیار از اشخاص هستند که در خارج از دایره حزب دموکرات زندگی کرده و میکنند، ممکن است درمیان آنها اشخاص باشند که تمایل به حزب دموکرات نداشته باشند اما در برهه‌های متفاوت شاهد و ناظر تغییرات جو منطقه بوده‌اند آشنایشان با تحولات پنجاه ساله حزب دموکرات که با آن بزرگ شده‌اند باشند. از تمام آن سروران هم میخواهم این کتاب را بدقت بخوانند و انگشت روی اشتباهات حقیر بگذارند و نظر خودشان را در مورد مطالب آن اعلام دارند، یقین بدانید که بدین وسیله مرا رهین منت خود خواهید ساخت. زیرا اگر این تاریخ مال آن سروران نیست اما در هر حال یک قسمت از تاریخ ملت ما است. میخواستم این را هم بگویم که متأسفانه برای ما زود است که رخداهای زندگی سیاسی خودمان را آن طورکه اتفاق افتاده‌اند، مو به مو روی کاغذ بیاوریم و کرد گفتنی: " گلیلم از روی یتیمان بر داریم" لذا مجبوریم از شرح برخی رویدادهای تاریخی بکلی طفره برویم و بگذریم و یا آنکه با کم و کاست و به اختصار از آنها سخن برانیم. آنکه برایم خیلی اهمیت دارد در اینجا اطمینان وجدانی خود را به خوانندگان میدهم که آنچه مینوسم اعم از رخداهای خوب و یا بد، از احساس انتقام جویی بدور می‌باشند و تنها به منظور روشن ساختن قضیه (آنطوریکه خود به دانه آگاهی دارم) مینوسم. بر هیچ کس پوشیده نیست منی که چهل سال در صفوف مبارزین حزب دموکرات کردستان ایران بوده‌ام ممکن است چنین تصور بشود که در تحلیل و تفسیر بیشتر جانب حزب را بگیرم، اما در این مورد هم وعده وجدانی میدهم که یک دموکرات متعصب نباشم

و به اندازه درک واقعیت که فهم خودم به من راه می‌دهد راستگویی را پیشه سازم و از اراجیف بپرهیزم و هر چند در بعضی موارد این راستگویی به ضرر حزب دموکرات کردستان نیز باشد.

جا دارد بی پرده و بطور علنی بگویم که این نوشته بیشتر آینه نظر نویسنده می باشد لذا نمیتوان گفت که صد در صد نظریات تحلیل و تفسیر حزب دمکرات کردستان ایران است، اما با وجود این شکی در آن نیست که بیشتر آن از سیاست و نظریات حزب دمکرات بر کشیده و باور حزب را نشان می‌دهد.

لکن ممکن است در بعضی موارد نظریات انتقادی از سیاست های حزب دموکرات کردستان در آن بطور برجسته به چشم بخورد، لذا مسئولیت گذشته و آینده در این گونه موارد خود نویسنده میباشد و ربطی به سیاست حزب ندارد. امیدوارم این کار با همه کم و کاستی در موقع خود تمام بشود و به موقع به دست علاقمندان و مبارزین چندین ساله حزب دموکرات کردستان و جنبش آزادیخواهانه ملت کرد در کردستان ایران برسد.

تنها چیزی که ناگفته مانده و لازم است بگویم این است: در این نوشتار اغلب اوقات مجبور میشوم از خود بیشتر بگویم و این تکرار و مکررات، مثلاً: نویسند این طور گفت و آن طور نگفت، یا اینکه: عبدالله‌زاده به آنجا رفت و اینجا نرفت. قافیه سخن را تنگ نموده. این هم به این علت است که من بر حسب وظیفه و معمرترین شخص در داخل حزب، در تمام جریانات بوده‌ام لذا نیابردن نام خود بمنزله نگفتن رخداهای حزب دموکرات کردستان است. با وجود این عذر موجه تقاضای عفو بخشش از خوانندگان دارم.

فصل اول:

از کودتا 28 مرداد 1332 تاکنگره دوم(1343)

کودتای 28 مرداد1332(1953) که ناشی از توطئه مستقیم جاسوسی امریکا(سیاه) بود، حکومت تمایل به امپریالیسم و مرتجع را بر ایران مسلط کرد. قانون ملی کردن نفت که بهره مبارزه دوبرو دراز ملیت های ایران بود، لگدمال شد و بار دیگر حمله ددمنشانه ارتجاع بر نیروهای میهن پرست و آزادیخواه ایران شتاب گرفت و تمام مطبوعات ممنوع اعلام شدند و آثار و نشانه از آزادی و دموکراسی باقی نماند. هزاران انسان با شرف و مروت و آزاده به زندان افتادند یا اینکه مجبور به ترک وطن گردیدند یا در زیر شکنجه شهید شدند.

مناطق کردستان و حزب دمکرات نیز از این حملات وحشیانه بی سهم نشد. صدها نفر از اعضای حزب دستگیر و شکنجه شدند و به حبس های طویل المدت محکوم شدند. اما حزب یک عقب نشینی بسیار مدبرانه نمود و مبارزه خود را بطور زیر زمینی شروع کرد و با جمع آوری و تنظیم اعضای خود، تشکیلات خود را از دست پلیس محافظت نمود.

با وجود آنکه بعد از کودتای (28) مرداد 1332، اکثر مسئولین و اعضای رده بالای حزب دستگیر شدند، لکن مبارزه و فعالیت حزب محکم تر و با نظم و نظام و مرتب تر بود. و تشکیلات حزبی هم با قدرت تر بودند و برای بار اول بعد از سقوط جمهوری کردستان روزنامه "کردستان" ارگان حزب در خفا و بشکل زیر زمینی انتشار یافت و در تمام کردستان منتشر شد. و برای اولین بار

کمیته بالای حزب بنام کمیته کردستان تشکیل یافت، که در منطقه سلدوز (نقده) تشکیلات حزب را مستقر کرد و درصدد برآمد در مناطق کرمانشاه نیز فعالیت خود را گسترش بدهد. (1)

(1) گزارش کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران برای کنگره سوم حزب. مهرماه 1352- سپتامبر 1973، برگ 19.

چنانکه در بیشتر جاها گفته شده، و زنده یاد شهید دکتر قاسملو، نیز در فصل سوم از "چهل سال مبارزه" از آن سخن بمیان آورده، در آن موقع اتحاد تشکیلاتی در بین حزب توده و حزب دموکرات کردستان ایران به وجود آمده بود و در عمل حزب دموکرات کردستان سازمان از حزب توده در کردستان بود (1) بدین جهت است که می بینیم برای امور حزب کمیته کردستان، یعنی کمیته حزب توده برای فعالیت در کردستان استقرار می یابند.

کودتای 28 مرداد 1332، اگر برای تمام نیروهای میهن خواه و دموکراتیک ایران انجام بد و شوم به دنبال داشت، برای حزب توده ایران ضربه بسیار کاری و سخت و جبران ناپذیر و زیانبار و همراه با سقوط بود. لذا تمام سازمان های این حزب کلا و جزء متلاشی گردید و بسیاری از فعالان سیاسی به سیاه چالهای رژیم افتادند و از این تلخ تر، پلیس شاه در داخل سازمانهای آنان نفوذ پیدا کرد و تارو پودان ها را بر هم زد. بدین جهت کمیته کردستان برای حفاظت تشکیلات حزب دموکرات کردستان از حمله و نفوذ پلیس، تصمیم گرفت ارتباط سازمانی خود را با حزب توده ایران قطع نماید و اولین سنگ بنای تشکیلات مستقیم حزب دموکرات را پی ریزی کند. به تعبیر دیگر کمیته کردستان استقلال تشکیلات حزب دموکرات کردستان را به محل اصلی خویش آورد. و یکی از مهمترین و بلندترین گام های کمیته کردستان و به شیوه عمومی تشکیلات حزب دموکرات کردستان در این مدت به وجود آوردن اولین کنفرانس حزب بود. اما متأسفانه نسبت به چگونگی این کنفرانس نه اطلاعاتی چندان در دست است و نه اسناد و مدارک قابل اعتماد که بتوان بدان خاطر جمع و مطمئن بود.

(1) فقط برای زکاب مغز یادآور میشوم، یکی از اعضا حزب که مرا به صف حزب دموکرات دعوت کرد، تنها به این توضیح مرا اقناع میکرد اگر عضو حزب باشم اسم من به تهران حتی به "مسکو" هم میرود. من هم با عقل آنوقت حدس میزدم که افتخار بسیار بزرگ بدست می آورم.

ما اکنون در پیرو داخل حزب، طرح روشن برای انعقاد کنفرانس حزب داریم. میدانیم که کنفرانس حزب آن موقع منعقد میگردد که گرفتن کنگره امکان نداشته باشد و نیز اگر چنان مشکل پیش آمده باشد که کمیته مرکزی نتواند آن را حل کند. در چنین اوضاع و احوال کنفرانس صلاحیت کنگره را دارا میباشد. اما بدون گمان اگر آن وقت چیز بنام پیرو داخل داشته ایم، اصلی در این مورد در باره کنفرانس در آن دیده نشده است. با اینهمه به وجود آوردن کنفرانس اول در آن موقع، گام بسیار دموکراتیک و مبارزانه بوده است که توانسته است بعضی از مشکلات و تنگای آن زمان حزب را هر چه بهتر حل و فصل و رفع بنماید.

آنچه در باره کنفرانس از زبان مردم شنیده شده است بیاددارم، و میدانم که قسمت دوم آن در بهار 1334 شروع شد، محل کنفرانس نیز در منطقه بالای میدان در نزدیکی مهآباد بود و زنده یاد سید رسول دهقان (معروف به سید رسول باب گه وره) میزبان کنفرانس بود. شرکت کنندگان (20) الی (25) نفر بودند و تصمیمات کنفرانس هم در وهله بدوی قطع ارتباط تشکیلاتی از حزب توده ایران و بدست آوردن استقلال تشکیلاتی برای حزب دموکرات بوده و دوم انتخابات کمیته اجرائی. اعضای این کمیته عبارت از: 1- عزیز یوسفی 2- غنی بلوریان 3-

رحمت الله شریفی 4- عبدالله اسحاقی (معروف به احمد توفیق) 5- زنده یاد شهید دکتر عبدالرحمان قاسملو، بودند. 6- دکتر مولوی نیز بعنوان مشاور برگزیده شد. (1)

کودتای 14 ژوئیه 1958 عراق.

سال 1337 (1958) در کشور همسایه ما عراق انقلاب دموکراتیک و مترقی علیه رژیم شاهنشاهی در آن مملکت برپا شد و به حکومت نوری سعید و سیستم شاهنشاهی خاتمه داد. در واقع انقلاب عراق یکی از مهمترین رویدادهای آن زمان در خاورمیانه بود. این انقلاب به سیستم ارتجاعی وابسته به امپریالیست در عراق پایان داد و رژیم دموکراسی و ملی را جایگزین آن کرد. بعلاوه از آن انقلاب حلقه پیمان مربوط به امپریالیستی "سنتو" را منقطع کرد و راه برای مبارزات میهن پرستانه هموار نمود. این پیمان در سال 1357 کلاً از هم پاشیده و گسسته بود، یک قسمت از تاریخ (اگر نگوییم در زباله‌دان تاریخ رفت). میدانیم، پیمان یادشده سنتو یک توطئه نظامی با شراکت دولتهای حاکم بر کردستان بود و یکی از اهداف او دشمنداری با جنبش آزادیخواهانه ملت کرد بود و از جانب دولت‌های امپریالیستی معاصر به گرمی از او حمایت و پشتیبانی می‌شد.

(1) یک یادداشت دست نویس کاک جلیل گادانی. آقای حسن رستگار به قول و نقل از خاطرات مرحوم سیدرسول دهقان، در یادداشتی برایم نوشته بود: که رهبری پنج نفره از زنده یاد شهید عبدالرحمان قاسملو، اسعد خدیاری، عزیز یوسفی، عبدالله اسحاقی و هاشم اقل الطلاب، انتخاب شده‌اند.

انقلاب سال 1958 عراق اگر برای همگی ساکنین عراق مژده آزادی و دوران تازه در زندگی خلق‌های آن کشور را با خود آورد، برای ملت کرد در کردستان عراق بویژه سوغات و بهره مورد توجه بدنبال داشت. خلق کرد را در عراق به رسمی مثل یک ملت شناخته شده در قانون اساسی آن کشور گنجانند، که "عرب و کرد در میهن مشترکند" زبان و ادبیات فرهنگ کرد به طرز بی نظیر راه ترقی و تعالی پیمودن برایش امکان پذیر شد، و حزب و تشکیلات کردی فعالیت رسمی خود را بطور علنی شروع کرد. خلاصه کلام افق نو پیش خلق کرد در عراق گشاده شد و این ملت فصل تازه‌ای از زندگی سیاسی خود را آغاز کرد.

بدین جهت لازم بود در این نوشتار از انقلاب عراق سخن به میان آید، زیرا آن رویداد در زندگی کردهای ایران و بخش‌های دیگر کردستان و بویژه در مبارزه و فعالیت حزب دموکرات بی تأثیر نبود. معلوم است که سست و ضعیف شدن زیر بنای خم پیمان (سنتو) و نیز به رسمی شناختن ملت کرد در یکی از بخش‌های کردستان بهره پر ارزش بودند. لیکن از این بیشتر، برپا شدن شورش 14 ژوئیه عراق به نوع چشمگیر در تحرک و تحریک و برانگیختن احساس ملی در میان کردهای ایران و شعله مبارزه و تقلای حزب دموکرات را بیشتر از پیش تقویت کرد و به پیش برد.

رژیم منحوس محمد رضا شاه، این نوکر امپریالیست با سر کار آمدن رژیم جمهوری در عراق، بسیار تند خو و عصبانی شد و آن را چون زنگ خطر در برابر اقتدار پادشاهی خود تلقی و بحساب می‌آورد و با تمام امکانات بایسته در صدد مخالفت با انقلاب عراق بر آمده بود و با توطئه چینی و بندو بست و سمپاشی تبلیغاتی سعی در سست کردن پایه‌های آن داشت و یقیناً اگر برایش امکان پذیر می‌شد از هیچ ترفند و حقه و نیرنگ علیه آن رژیم تازه پا گرفته در عراق مضایقه و کوتاهی نمی‌کرد.

رهبران شورش عراق نیز با توجه به اینکه در داخل کشور موقعیت اجتماع خودشان را محکم میدیدند و نیز در منطقه از حمایت ملیت‌ها بر خوردار بودند و نیروهای مترقی را حامی خود مملوس میکردند، با تمام نیرو قواو علیه رژیم پهلوی ایستاده بودند. رادیو و رسانه‌های جمعی عراق بطور آشکار ایرانیان و بویژه ملت کرد را برای یک شورشی عمومی بر ضد رژیم شاهنشاهی تحریک میکرد و کردستان ایران که در جنگ چالدران 1515 به زور به خاکی ایران ملحق‌گرفته یادآور میشدند. این وضع زمینه خوبی برای وسعت بخشیدن و گسترش مبارزات سیاسی حزب دموکرات هموار نموده و به وجود آورده بود.

بعلاوه از این موارد، خاک عراق به پناهگاه و ملجا پر اهمیت برای آزادیخواهان کشور های همسایه تبدیل شده بود. مخصوصاً کردستان عراق برای مبارزین حزب دموکرات کردستان شرقی، تبدیل به قلعه مستحکم و غیره قابل نفوذ شده بود. در حقیقت اوضاعی را پیش آورده بود که هر گاه مبارزین کرد ایران خطر تعقیب و یا دستگیری خود را از جانب نیروهای شاه اعم از مأمورین ساواک و غیره احساس میکردند به کردستان عراق پناه می آوردند و در آن جا از طرف حکومت شورش با آغوش گشاده اسکان و پناه داده می شدند.

اینها بر شمردن کارهای نیک بود که انقلاب 1958م عراق در مورد مبارزه سیاسی حزب دموکرات کردستان داشت. لکن مایلیم اگر هیچ کس نیز همصدایم نباشد بگویم: که به وجود آمدن این وضع تاثیر ناهموار و منفی نسبت به مبارزه حق طلبانه حزب دموکرات کردستان گذاشت. آنهم حد اقل از سه محور:

اول اینکه: شعله‌ور شدن احساس ملی بطرز ناگهانی از روی سنجش و ارزیابی نبود، بدین علت که از یکطرف تشکیلات حزبی به طرز نامنطق و بدون در نظر گرفتن طرح مخفی کاری گسترش شود و وسعت یابند، و از طرف دیگر این محکم کاری و مخفی کاری که آن وقت مد نظر بود، کنار گذاشته شود و مبارزین حزب اقتدار و قدرت پایگاههای جاسوسی دولت را به ناچیز بگیرند و راه را برای شناسائی خودشان از طرف پلیس هموار بکنند.

دوم اینکه: برای اولین بار مبارزین حزب به شیوه پراکنده و خارج از دایره تنظیم و دیسپلین، بطور جسته و گریخته راه ترک وطن را پیش گرفتند و بجای انجام دادن وظایف حزبی در میان گروههای مردم، به دنبال تسکین عاطفه، زندگی کمپ‌ها را در دیار پناهندگی برای خود بر گزیدند. در حقیقت کار بجای رسیده بود که بعضی از افراد بدون احساس مخاطره و تحت تعقیب بودن، تنها برای آنکه بیابند و جوو فضای آزاد کردستان عراق را ببینند و در کردستان شرقی هم همچو مبارز به آنان نگریسته شود کوله بار سفر پناهندگی را برمیداشتند خود را به کردستان عراق میرساندند و فی الواقع میدان مبارزه را خالی میکردند.

سوم اینکه: از همه آن‌ها مهمتر این بود که در دیار پناهندگی و در به دری و بیکاری و دور از صحنه کار برای اولین بار تخم نفاق و دو دستگی و اختلاف در صفوف کادر و اعضای حزب شکل گرفت و آن احساس مسئولیت که قبلاً در میان دوستان بود سست و ضعیف و کم اهمیت گردید. صرف نظر از همه، این موضوع تا حد زیر بنای استقلال سیاسی را در میان حزب تکان داد و به لرزه در آورد و رفقا و دوستان ما برای سنگین نمودن کفه ترازو بطرف خود، گاه بیگاه علیه همفکران خود تکیه به نیروهای خارج از حزب مینمودند، که نتیجه بسیار تلخ از آن زایده شد. متأسفانه نمیشود از این بیشتر در این مورد قلم فرسای بکنم، فقط این را خواهم گفت: رحمت به گور پدر آن کس، که آوارگی و سرگردانی مبارزین سیاسی را به " دربرد لعنتی " نام برد.

حمله پراکنده پلیس

گفتیم که یکی از ضررو زیان، یا اینکه آثار ناهموار شورش عراق در مورد جنبش کرد ایران از دست دادن محکم کاری و مخفی کاری در صفوف حزب بود. (پر واضح است که گناه و خطا این مسئله تماما به گردن خودمان بر میگردد و به هیچ وجه از ارزش کودتای 14 ژوئیه 1958 عراق نمی کاهد). در اسفند ماه سال 1337 (1959) یکی از عضو حزب بنام اسماعیل قاسملو، در منطقه بانه در تله پلیس افتاد و دستگیر شد. اما چون دستگیری نامبرده داستان مخصوص بخود دارد که به چند نوع از آن روایت شده است و با توجه به اینکه هیچ گونه مدارک معتبر و مورد اعتماد نسبت به هیچ کدام روایت در دست نیست، از شرح آن می گذریم و به نتیجه آن بر میگردیم:

"در پاییز سال (1338) پلیس حمله گسترده بجانب تشکیلات حزب آغاز کرد. نزدیک به (250) نفر از اعضای حزب دموکرات کردستان دستگیر شدند و اکثر دستگیر شدگان از مقامات بلند پایه اجرائی و بدنه حزب ما بودند که به اعدام و حبس ابد و زندانهای طویل المدت محکوم شدند. علل ساده موفقیت این حمله شیوه کار سونتی تشکیلاتی و دو دستگی در قسمت فوقانی و "ریاست" حزب بود.

(1)- حمله سال 1338 پلیس بر اعضای حزب دموکرات از بسیار جنبه رویدادهای تلخ به دنبال داشت. آنچه از همه بیشتر موجب تغابن و تأسف و بهم زدن دست افسوس بود این است که در نتیجه بی اعتنائی و عدم مخفیکاری وضعی پیش آمده بود که دشمن خیلی سهل و آسان توانسته بود مبارزین حزب را یکی یکی شناسایی کند و به آدرس و محل نشیمن آنها پی ببرد، تعجب اینکه این همه افراد در مدت دو سه روز حتی بیشتر آنان در روز اول حمله دستگیر شده و به سیاه چال های رژیم برده شده بودند.

در واقع نقطه ضعف حزب ما در آن زمان آن بود که دشمن طوری از چگونگی کار تشکیلات حزب و تارو پود آن آگاهی پیدا کرده بود که راه بر امتناع تمام دستگیر شدگان عملا بسته بود. یقینا از این گروه کسی نماند بود که اعتراف نکند. درست است که شکنجه و آزار بدنی دستگیر شدگان از حدو حصر خارج بود اما در این مورد که هیچ کس نتواند امتناع کند، بستگی به آن داشت که دشمن تمام حلقه های زنجیره را شناسایی کرده بود و این عمل راه بر عدم اعتراف آنان سد کرده بود. و کار به جای رسیده بود وقتی یکی را در زندان برای بازجویی کردن صدا میکردند آنها را که پیشتر بازجویی داده بودند به او میگفتند بیخود خود را به کشتن مده، ما همه چیز را گفته ایم آنچه میدانی بی پرده بگو و خود را نجات بده.

(1) گزارش کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان برای کنگره سوم حزب، ص (20).

از آن ها بدتر بار دیگر دو دستگی در بین مبارزان حزب رخ داد. آنها که همگی اعضای یک حزب بودند و به زندان دشمن افتاده بودند، بیخود و بی جهت در مورد بعض مسایل در داخل زندان با هم صف آرابی مینمودند که این کار به هیچ وجه نظر حزب دموکرات نبود. در حقیقت رفقای حزب ما در بین هواه خواهان و طرفداران و مخالفین حزب توده تقسیم شده بودند، خدا قبول نکند برخی از اعضای حزب توده نیز که با آنها در زندان بودند از آتش افروزی این فتنه و نفاق بی تاثیر نبودند.

توضیح اینکه: از رفقای ما آقای عزیزی یوسفی(مهاباد)، آقای غنی بلوریان(مهاباد)، آقای رحمت شریعتی(سنندج)، به اعدام محکوم شده بودند و چند ماه نیز زیر حکم اعدام ماندند. لیکن وقتی که جنبش کردهای عراق بر ضد ژنرال عبدالکریم قاسم در سال 1961م برپا شد، شاه خواست بعلت دشمنداری با قاسم، نه اینکه دوستی با ملت کرد، نفوذ خود را به داخل جنبش کردهای عراق ببرد. به این جهت در حالیکه او میخواست خودش را چون دوست کردهای عراق قلمداد کند، بنا بر این نمیشد در داخل کشور خود مبارزین کرد را اعدام نماید. این بود که "عفو ملوکانه" برای این دوستان محکوم به اعدام، از طرف شاهنشاه اعلام گردید و محکومیت هر کدام از آنها با یک درجه تخفیف به حبس ابد تقلیل یافت.

از این دوستان آقای رحمت شریعتی زودتر از بقیه شمول اغماض شاه شد و آزاد گردید و آنها را دیگر تدریجاً مورد عفو قرار گرفتند و دو نفر از آنها اعم از آقایان عزیز یوسفی و غنی بلوریان، اولی در بهار(1356) و دومی در پاییز سال(1357) زیر فشار امنیتی انترناسیونال(سازمان عفو ملل متحد) از زندان آزاد شدند. متأسفانه آقای عزیز یوسفی بعد از آزادی در خرداد ماه(1356) بعلت بیماری که در زندان بدان دچار شده بود در گذشت.

البته همزمان با دوستان ما چند نفر از مبارزین آذربایجانی هم به اعدام محکوم شده بودند، که همگی اعدام شدند. اما متأسفانه نام هیچکدام از آن فعالان سیاسی در دست نیست.

انتقال مرکز رهبری به عراق

قبلاً گفتم که یکی از آثار تلخ شورش عراق در حزب دموکرات این بود که اکثر مبارزین حزب وطن را ترک کردند و به عراق رو آوردند. طبیعی است که آنها را که پیش از هر کس از طرف مامورین اطلاعات در مظان اتهام و تحت تعقیب و پیگرد قرار میگیرند اعضای رهبری حزب می باشند. پس خواه ناخواه مرکز تصمیم گرفتن و پایگاه رهبری حزب بعد از شورش(1958) م عراق، کم و بیش به عراق انتقال شد. بدون اینکه تصمیم ویژه و عمدی در این مورد صادر شده باشد، شاید همین طور عملاً بر حزب تحمیل گردید. با این زمینه سازی که برای اختلاف و دو دستگی در میان اندام رهبری و بقیه پائین تر موجود بود، باز حزب ما مثل یک حزب متحد و یکپارچه و صاحب رهبری یک قواره و متحد نماند و در داخل کشور و در خارج با عدم اتفاق رو برو گشت و دچار اختلاف و چند دستگی بود.

ما عضو حزب که در داخل کشور می زیستیم، نگاه خود را به حرف این آقایان دوخته بودیم که در عراق و بویژه آنها را که از کردستان عراق بر میگشتند. از شما چه پنهان! بعد از بازگشت زنده یاد بارزانی از شوری در(1958)م به عراق و بویژه پس از جنبش کردهای عراق علیه حکومت ژنرال عبدالکریم قاسم شروع شد، اکثر ما در ایران میخواستیم بدانیم نظر ملا مصطفی چیست؟ در حقیقت در میان آنها نیز که خود را به رهبر و همه کاره حزب میدانستند، آنها را محق میدانستیم که بارزانی از آنها حمایت میکرد. پوشیده نیست که این گمان، خیال نادرستی بود. زیرا با همه احترام و حرمت که همیشه برای بارزانی داشته‌ام و اکنون نیز دارم، حزب دموکرات یک حزب آزاد و مستقل است، میبایست قیاس معیار و محک ما اعضا حزب برای تشخیص هر گونه حق و ناحق، چیزی دیگر بعلاوه از حمایت و پشتیبانی بارزانی میبود. اما هر چه بود آن نعمت بود که از کردستان عراق و از جانب آنان که رهبری حزب را عهده دار بودند برای ما در داخل کردستان شرقی به سوغات آمده بود، میبایستی بدان شاکر میبودیم. و از این بی معنی تر نیز در این باره در داخل صفوف حزب چه در ایران و چه در عراق به چشم میخورد. آنهم این بود که بعد از سبز شدن تخم اختلاف در داخل پارتی

دموکرات کردستان عراق، رهبران حزب دموکرات نیز، میان خودشان عملاً به دو دسته مخالف و موافق تقسیم شدند و این نفاق و دو دستگی را بران بدنه حزب به سوغات فرستادند. بسیار اوقات دیده میشد که اعضای حزب در کردستان ایران در مورد اینکه آیا ملایمی محق اند یا جلالی؟ در بین شان جرو بحث و هیاهو برپا میشد، و پیوند و ارتباط حزبی را با یکدیگر میگسلانند.

ناشکر نباشد، آثار این وضع تا مدت مدید در میان صفوف حزب باقی مانده بود و حتی بعد از انقلاب ایران نیز کم نبودند آن‌های که دوستی یا نبودن دوستی با فلان نیروی سیاسی کردستان عراق را به معیار محق بودن، یا محق نبودن رهبر حزب دموکرات کردستان (ایران) می دانستند.

از این تلخ تر اینست که متأسفانه آن آب پس از شورش عراق برای رهبران حزب دموکرات به هاون ریخته شد، اکنون نیز پایان نیافته، بعلاوه از چند سال، بعد از انقلاب ملیت های ایران (1358 تا 1362) همیشه مرکز تصمیم گیری حزب و پایگاه رهبری در آن طرف ثغور فیما بین ایران و عراق بوده است، پدیده‌ای که هم اکنون بدست آن گرفتاریم.

راست و چپ، یامستقل و وابسته

دو دستگی در میان آنها که به عضو رهبری محسوب می شدند در اکثر موارد و در اغلب اوقات نمایان میشد. اما می شود گفت: موضوع این دو دستگی مثل شخص، دکتر قاسملو از یک طرف و از طرف دیگر احمد توفیق (عبدالله اسحاقی) بودند. و از زاویه دید سیاسی این اختلاف در مورد عقاید و نظریات چپ و دموکرات طلب و ترقی خواه که دکتر قاسملو از آن طیف طرفداری میکرد، بود. با عقاید و فلسفه و نظریات ناسیونالیستی تنگ نظرانه که آقای احمد توفیق به سمبل آن بحساب می آمد. این دو عقاید و نظریات دو موضعگیری و یا دو سیاست دیگر را به میدان آورده بود. آنکه دکتر قاسملو بود (با اینهمه نمیشود در همه سطوح از گناه مبرا شمرده شود) هوا خواه بی پروایی استقلال سیاسی و استقلال تصمیم گیری حزب دموکرات کردستان بود و تا آنروز که شهید شد و دنیای فانی را وداع گفت از این راه صحیح و درست منحرف نشد و انحراف نرفت، اما آنکه آقای عبدالله اسحاقی بود، به هر دلیل که خود را قانع کرده بود، حزب دموکرات کردستان را طفیلی پارت دموکرات کردستان کرده بود و عملاً آن را زیر نظر و ارشاد رهبران پارتی و شخص مرحوم ملا مصطفی اعمال میکرد و میگردداند. (1)

(1) شاید مثل نمونه بد نیست بدانیم که تنها منتشر شده حزب دموکرات، که اسحاقی انتشار میداد، نامش (بار دیگر بارزانی) بود که متن آن باز دیفاع از بارزانی در برابر مخالفین بود که آنهم درد سر کم برای حزب بدنبال نداشت.

جای به خاطر آوردن است که این بخش از هم چشمی و رو در رو ایستادن عنقریب پایان پذیرفت. زیرا احمد توفیق و هم‌زمانش به راهی که نمیشود در این جا توضیح داد به زودی طریقه اخراج دکتر قاسملو را از عراق فراهم ساختند. و قاسملو تا بعد از انعقاد پیماننامه صلح 11 مارس 1970 در بین دولت عراق و جنبش کرد، در اروپا می زیست و دعوی رهبری حزب دموکرات کردستان ایران را نیز نمیکرد.

دکتر قاسملو که بر عکس اسحاقی اهل فکر و سیاست و قلم و نوشتن بود با همکاری بعضی از دوستان چند سالی بود روزنامه‌ی در اروپا منتشر میکرد که نام (کردستان) بر آن نهاده بود. اما

با توجه به اینکه خود را رهبر حزب نمی دانست روی برگ روزنامه اش هم نمی نوشت ارگان حزب دموکرات، هر چند به حقیقت نظریات حزب را منتشر میکرد.

1. معلوم است که با رفتن دکتر قاسملو رو در رو ایستادن با عقاید و نظریات و رفتار مطلق العنانی آقای اسحاقی تمام نشد. اغلب اوقات کادرهای صف مقدم حزب علیه خط مشی کج اسحاقی که اکنون دیگر عملاً حزب را در دست خود قبضه کرد بود زبان میگشودند اما نتیجه نمی داد. زیرا از یک طرف شخصاً با مخالفین بی رحمانه رفتار میکرد حتی در موقع ضرورت به ترور هم پناه میبرد (نمونه اش ترور شهید اسعد خدا یاری) بود. از طرف دیگر حمایت و پشتیبانی بی دریغ مرحوم بارزانی از نامبرده، راه هر گونه پیشرفت و فعالیت را بر عکس فعالیت احمد توفیق تنگ و سد کرده بود.

می توانیم بی پرده و علنی بگوییم تمام این مخالفت ها که بر ضد اقتدار احمد توفیق براه انداخته شدند، در برابر سیاست و اعمال ناشایسته نامبرده، بیش و کم محتوای مترقی خواهانه و آزادیخواهانه داشتند، هر چند این رو در رو ایستادن برخی وقت ادامه یکدیگر نبودند و در همان موقع صاحب یک خط روشن سیاسی و گاه بیگاه صاحب رخسار شناخته شده سیاسی هم نبودند.

کمیته واضح سازی (ساخکره وه)

چنانکه گفته شد، رو در رو ایستادن و مخالفت علیه مطلق العنانی عبدالله اسحاقی اغلب وقت پیدا میشد، (ملا احمد شلماشی) معروف به ملا آواره، با اینکه هیچ وقت دعوی رهبری نمی کرد، خودش نظری مستقل و تشکیلات به دور از اقتدار احمد توفیق بنیات نهاده بود. او که در منطقه سردشت محل زادگاه خود رشد و نمو کرده بود و به آن ناحیه و افکار مردم آن سامان آگاهی کامل داشت تشکیلات وسیع و گسترده و منسجم و دارای پسته فکری در این بخش به وجود آورده بود که تا کنون چنین تشکیلات نمونه اش کمتر از هیچ کدام بخشهای کردستان دیده شده است. زیرا آن تشکیلات نه از لحاظ فکری و نه از لحاظ حزبی ارتباط به دیدگاه اسحاقی نداشت و مستقیماً به نام حزب دموکرات فعالیت میکرد، بدون اینکه کسی غیر از ملا آواره به نحوی تشکیلات را بشناسد.

بعلاوه از این در سالهای 1341 و 1342، جنبش دیگر بر ضد دیدگاه اسحاقی به راه افتاد که به نام "کاوه و مصطفی" (محمد ایلخانی زاده و صلاح الدین مهتدی) معروف شده بود. آنها نیز به سهم خود بعض کار سیاسی و تشکیلاتی در مناطق سردشت و بوکان کردند که لااقل در مورد روشنگری فکری نفع و استفاده داشت.

لکن تا پیش از کنگره دوم حزب، مهمترین جنبش و رو در رو ایستادن با عبدالله اسحاقی آن بود که نام "کمیته ساخکره وه، حزب دموکرات کردستان" بر آن گذارده بود. آن کمیته تابستان سال (1342) از چهار عضو پا گرفت که عبارات از: 1- مرحوم قادر شریف 2- آقای حسن رستگار 3- آقای حسین مدنی 4- آقای سعید کویستانی، بودند. در اول کار، این کمیته نام ویژه بر خود نگذارده بود، تا: "در پاییز (1342) اعضای کمیته گردهمایی در "زینوشیخ" به وجود آورد. در آنجا در مورد انتخاب نام کمیته توافق شد، و نام آن را (کمیته ساخکره وه حزب دموکرات کردستان) نهادند. هر چند قرار به این بود کمیته یاد شده لااقل یک سال بطور مخفی و زیر زمینی شروع بکار بکند و نام و قواره حزب به تمامی در آن جا افتاده بشود اما پس از شش ماه نام آن هویدا گردید. و احمد توفیق از این اتحاد تشکیلاتی احساس مخاطره نمود و با تمام توانا مشغول درهم شکستن و متلاشی شدن آن برآمد. اولین تقلای او این بود ملامصطفی را علیه آنها تحریک و

بد بین نماید. کمیته مذکور هم از این موضوع آگاهی داشت. بنا بر این از یک طرف می کوشید بارزانی را از خود نرنجاند در همان اثنا نیز میخواست در بین بارزانی و دفتر سیاسی پارتی خود را بیطرف نگهدارد... اما در این کار موفق نشد. در آغاز بهار (1343) کمیته یادشده درخواست ملاقات حضوری با بارزانی کرد که آنوقت در "سنگسر" بود. در همین گردهمائی شش ساعته با بارزانی آشکارا عقاید و نظریات خود شانرا در مورد احمد توفیق اظهار نمودند و گفتند احمد توفیق را بعنوان سکرتیر حزب قبول ندارند (1) هر چند حاضرند (حرمتش را نگهدارند) اما در مقابل بارزانی گردنشان از مو باریکتر است. لیکن بارزانی گفتار آنان را مردود دانست و علنا گفت: (من در مقایسه با شما از احمد توفیق جانبداری میکنم). بعد از آشکار شدن موضعگیری بارزانی، کمیته مذکور زیر فشار و گزاف و تهدید احمد توفیق قرار گرفت و نتوانست در منطقه پشدر باقی بماند، در اردیبهشت (1343) به دفتر سیاسی پارتی در آبادی مالومه پناه برد، سپس مقر خود را به منطقه "ئالان" انتقال داد و در آبادی "گرگاشه" مستقر گردید. (1)

در حقیقت احمد توفیق سکرتیری حزب نبود. زیرا آنموقع در حزب هیچ پستی بنام پست سکرتیری وجود نداشت.

(کمیته ساخکهره) نیز بعد از این رخدادها بعض کار مثبت انجام دا. برای نمونه دو عضو دیگر را اضافه نمود که عبارت بودند از: ملا آواره و ملا ابوبکر فلسفی. و دو عضو دیگر را به نام های (ملارسول پیشنماز و قادر قاضی، معروف به مامند) به عنوان مشاور تعیین و معرفی کرد. نیز کلاس سیاسی را برای اعضای حزب به وجود آورد که مدت مدیدی بود این نوع کلاس در حزب تشکیل نشده بود. بعلاوه از این ها با انتشار یک بیانیه ضمن اعلام موجودیت خود برخی از اعمال عبدالله اسحاقی را بر ملا ساخت. از این ها مهمتر آن بود که کمیته یاد شده توجه خود را به داخل کشور و کار حزبی معطوف داشت و سه تیم تشکیلاتی را در سه منطقه کردستان به وجود آورد که در تیر ماه (1343) هر سه به داخل کردستان بر گشتند و شروع به کار حزبی نمودند. (2)

(1) یادداشت دست نویس آقای حسین مدنی.

(2) همان منبع

بار دیگر حمله پلیس

در آخرین ماه زمستان سال 1343 (مارسی 1960) م بار دیگر پلیس به تشکیلات حزب شبیخون زد. در این شبیخون که تا دو الی سه روز بعد از نوروز ادامه داشت، ده ها کس از مبارزین حزب دموکرات کردستان دستگیر و روانه سپاه چال های رژیم پادشاهی شدند. و این بار احکام سنگین بر آنها تحمیل گردید ولی اکثر آنان، پس از تحمل کردن کمتر از دو سال، از زندان آزاد شدند.

از کنگره دوم تا کنگره سوم (1352-1343)

در چنین اوضاع و احوالی که پیشتر از آن سخن به میان آوردیم، رهبر حزب، یا بهتر بگوییم راهبری و پیشاهنگی اسحاقی تصمیم گرفت که کنگره حزب را بر پا کند. البته نمیتوان این واقعیت را نادیده گرفت که کوشش و تقلا برای گرفتن کنگره در هر شرایط و از ناحیه هر کس خود یک کار دموکراسی و پر ارزش است، مشروط بر اینکه تشکیل آن نه به تخیلات بلکه به نیت صداقت و رفع مشکلات و استحکام بخشیدن به صفوف حزب و احیا نمودن روحیه کارآیی و بحریان انداختن تکاپو و خلاقیت و تأمین فضای اعتماد سازی و رفع نقاهدو اختلافات در چهار چوب دیسپلین کامل حزب باشد. اما متأسفانه بر پا کردن کنگره یاد شده حاوی هیچ کدام از اهداف مورد بحث نبود و هیچ یک از موارد یاد شده را در برنمی گرفت زیرا: درجای خود حزب دموکرات صاحب تشکیلات منظم و یکپارچه نبود. و در داخل کردستان مدتی بود کمتر توجه به کار تشکیلاتی میشد و انجام آن مقدار کار هم بیشتر اهداف دیگر و غیره ضروری در آنها مورد توجه و مذاقه قرار میگرفت، هر چند یک قسمت از آنها (مثل جمع آوری اعانه ملی برای پشتیبانی از جنبش کرد عراق) چیز مبارک بود، اما رویهمرفته برای یک حزب سیاسی و مخفی در درجه دوم بود. صرف نظر از آن، آنچه در داخل کشور انجام میشد نام تشکیلات بر آن نهاد در بین گروه‌های رنگا رنگ تقسیم شده بود، که بعضی از آنها سایه یکدیگر را به تیر می زدند.

در چنین مخمضه‌ای معلوم است، بر پا ساختن کنفرانس‌ها و انتخاب نمایندگان مناطق مختلف، امکان پذیر نبود. بعلاوه از این، در چنین اوضاع و احوال مبارزه مخفی، انجام این عمل بطور کلی خارج از توان است. اگر چنین بود لاجرم میبایستی افراد که در داخل کردستان برای شرکت کردن در کنگره دعوت می شدند از ناحیه رهبر مشخص بشوند، که این عیب زیاد نداشت. عیب کار در این بود که چه در کردستان ایران و چه در کردستان عراق، نمایندگان کنگره در میان آن افراد برگزیده میشدند که پیروان دیدگاه عبدالله اسحاقی بودند. به این علت بیشترین اعضای حزب از حق شرکت نمودن در کنگره، یا اینکه از فرستادن نماینده به کنگره محروم شدند.

در روزهای انعقاد کنگره (آذر ماه سال 1343) عده از فعالان حزب که در عراق بودند به جانب آبادی "سونی" (محل تشکیل کنگره) به راه افتادند، به این منظور یا اینکه به آنان اجازه داده شود در کنگره مشارکت نمایند، یا اینکه لاقلاً یکی از کمیسیون‌های انتخاب شده کنگره با آنان به گفتگو بنشینند و نظریات آنها را به کنگره ببرد. متأسفانه قراول و دیده‌بان‌های مسلح جلو آنان را گرفتند و مانع نزدیک شدن آن عده به محل نشست کنگره شدند.

تصمیمات کنگره نیز نشانه از دون پایه بودن بحث سیاسی کنگره داشت. "برنامه که گذاشته شده، بعلاوه از فرود پایه سیاسی و فرهنگی، برنامه یک حزب عقب افتاده ناسیونالیستی است که با گذشته ترقی خواهانه و دموکراتیک حزب ما نمی آمیزد. و بعضی از تصمیمات در مورد چند نفر از فعالان حزب گرفته شده، باز نمونه از شیوه پلیسی در داخل حزب است. (1)

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره سوم، ص 24

برای اینکه بفهمیم آیا کنگره دوم تا چه اندازه از نظرگاه حزب دموکرات کردستان دور افتاده بود، شاید این مقدار کافی باشد که بدانیم در اعلامیه پایان کنگره، آنچه حرمت و احترام و

اعتبار به جمهوری کردستان و رهبران آن بود سزاوار و استحقاق ندانسته بودند و بی رحمانه حمله به آنها شده بود. وقتی که این اعلامیه منتشر شد در تمام مناطق با نفرت و خشم بدنه حزب رو به رو شده بود. بدین جهت کمیته مرکزی بر گزیده کنگره دوم مجبور شد برای آرام سازی جو مشوش و آشفته، به یاد سالروز دهم (فروردین) روزی شهید پیشوا و همزمانش، اعلامیه‌ای صادر بکند و در آن تکریم و تجلیل از یادی رهبران حزب و جمهوری کردستان در سالهای (1324-25) نماید. هویدا است این آگهی هر چند در جای خود بد نبود، اما به هیچ وجه نتوانست کفاره این گناهان بشود که در اعلامیه پایانی کنگره صدور یافته بود.

کنگره دوم کمیته مرکزی را از (15) نفر برگزید. اگر اشتباه نکرده باشم، این آقایان بودند:

1- عبدالله اسحاقی (احمد توفیق)

2- صدیق انجیری

3- سلیمان معینی

4- امیر قاضی

5- ملارشید حسینی

6- ملارحیم وردی (میرا احمد)

7- نه‌حو (باپیرشکاک)

8- عزیز یوسفی

9- غنی بلوریان

10- عبدالرحمن شرف‌کندی (هزار)

11- دکتر علی مولوی

12- سید کامل مولوی

13- حبیب وزیر

14- دکتر رحیم قاضی

15- سنار مامدی

با نگاه سطحی و گذرا به لیست اعضای کمیته مرکزی معلوم میشود که این کنگره بیش از آنچه در مورد سیاسی با مسائل بر خورد کند، به بعض مسائل عاطفی چسپیده است. برای نمونه لازم است گفته شود رفقا عزیز یوسفی، غنی بلوریان و دکتر علی مولوی در آن موقع زندانی بودند لذا انتخاب آنها اگر ضرر نداشته باشد مطلقا نتوانسته هیچ منافی در بر داشته باشد، و آقای استاد هزار شاعر، نیز هیچ وقت عضو حزب دموکرات نبوده و حتی مخالف برچیدن کومله، ژک و ادغام آن در حزب دموکرات بود و تا روز وفات نیز بر این عقیده استوار و

پایدار ماند. بنا بر این وقتی که به او خبر میدهند که به عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات برگزیده شده است باشوخی گفته بود: "من که اصلا کرد ایرانی نیستم."

جالب این بود وقتی که کنگره تصمیم خود را اعلام کرد مرحوم ژنرال مصطفی بارزانی را به رهبر حزب تعیین کرده بود، که همه میدانند ایشان رهبر پارتی دموکرات کردستان (عراق) بود بعلاوه از این جناب بارزانی به حزب و حزب بازی تمایل نداشت.

در آن کنگره کمیته‌ای نیز به نام "کمیته نظارت بالا" برگزید شد که اعضای مرکزی آن را بیاد دارم، به پرس و جو برایم معلوم شدند، این آقایان بودند.

1- رئوف ملاحسن(رهوفی خه‌بات)

2- عبدالله معینی

3- رشیدفلاحی(رشیدقاچاقچی

4- ملاقادر لاجینی

5- سیدحاجی کلوی

6- ملاکریم سارده‌کوسانی

7- ملانجم الدین کوکبی

8- سیدطاهر امامی

9- مصطفی اسحاقی(بردر احمدتوفیق)

10- عبدالله‌مولوی

11- سیدرسول دهقان(معروف به‌بابی گه‌وره)

با مدقه و باریک بینی به لیست اعضای کمیته مرکزی میتوانیم بفهمیم که آن کمیته شانس موفقیت در رهبری حزب دموکرات و جنبش کرد ایران را در وهله اول نداشت. زیرا تنها هفت نفر جلو، عملا در صف مبارزه بودند. اما علاقه و مودت و همکاری در بین این هفت نفر هم مدت زیاد طول نکشید و قبل از آنکه اقدامی در جهت پیشبرد حزب بکنند با هم دچار کشمکش و اختلاف سلیقه شدند. خیلی زود مرحوم صدیق انجیری به دلیل انتقاد از خود رای آقای احمد توفیق، در آبادی(لیوژی) در منطقه "ناودشت" منزوی و گوشه نشین گردید و بعد از مدتی بطور مشکوک!! به قتل رسید.(1) و بقیه در بین خودشان روح همکاری نماند. هر چند چیزی به نام "سکرتیر حزب دموکرات کردستان" تهیه شده بود. اما در عمل بار دیگر حزب احمد توفیق بود و احمد توفیق، حزب.

(1)چند سال بعد از مرگ صدیق انجیری،وقتی که احمد توفیق و ملاسید رشید از منطقه زیر کنترل پیشمه‌گه خارج میشوند به محوط زیر کنترل دولت عراق میرسند،احمد توفیق پیش ملا رشید اعتراف میکند که صدیق به دستور او و به دست برادر زاده‌اش سید حسن در راه "لیوژی" به طرف "سوربان" در سرا زیری وسان،(سه دهکده درمنطقه ناودشت ودره باله‌یان می باشند) کشته شده‌است. این مسئله موجب نفاق وجدای بین احمدتوفیق و ملاسیدرشید، شده بود، زیرا ملا رشید اهل این کارها نبود.

کمیته انقلابی

چند ماه پس از کنگره دوم رهبری انتخاب شده کنگره با کمیته "ساخکروه" ارتباط برقرار کرد و از او درخواست نمود که به صفوف حزب باز گردد و با این قسمت که کنگره را تشکیل نموده است به مبارزه خود ادامه دهد. در باره این ارتباط یک هیئت از رهبری برگزیده کنگره که عبارت بودند از آقای صدیق انجیری، آقای سلیمان معینی و آقای نحو"بایر شکاک". (و از کمیته مرکزی) آقای عبدالله معینی، آقای رئوف ملاحسن و آقای رشید فلاحی (از کمیته نظارت بالا) با یک هیئت از کمیته ساخکروه، تشکیل شده از آقای حسن رستگار، آقای سیدحسین مدنی، ملاآواره و ملا رسول پیشنماز گردهم آمدند و بر این توافق کردند که اعضای کمیته "ساخکروه" به مشاور کمیته مرکزی برگزیده شوند.

این توافقنامه از طرف کمیته مرکزی تأیید شد و در بهار سال 1345 اعضای "کمیته ساخکروه" داخل رهبری برگزیده کنگره شدند. در این میان مرحوم قادر شریف (هاشم اقل الطلاب) که عضو "کمیته ساخکروه" بود، به این توافقنامه راضی نبود. نامبرده که در آبادی "ورچهک" داخل کردستان ایران، مقر به وجود آورده بود، حاضر نشد به میان برادران دیگر بر گردد، در اینجا چند نفر از دوستان (حسن رستگار، اعم از: ملا آواره، مامند قاضی، رسول پیشنماز و منتقیم) به "ورچهک" رفتند تا با زور یا خواهش قادر شریف را به صفوف خودشان بیاورند. نامبرده با آشتی زیر بار نرفت در نتیجه با آنها وارد جنگ شد. سر انجام پس از زدو خورد شدید او را گرفتند و با خود به مقر فرماندهی در "سونی" آوردند. بدین شکل طومار عمر "کمیته ساخکروه" برای همیشه در هم پیچیده شد. (1)

(1) از یاد داشت دست نویس آقای حسن رستگار استفاده شده است.

اما رو در رو ایستادن با شیوه مطلق العنانی احمد توفیق پایان نه پذیرفت و پیش از تمام شدن کار "کمیته ساخکروه" بذر افکنی جنبش دیگر پی ریزی شد که نام "کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان) بر او نهاده شد. اولین کسانی که این جریان را پی افکندند. تا جائیکه من به یاد دارم عبارت بودند از: آقایان محمدمین سراجی، اسماعیل شریف زاده، ملاآواره و سالاری حیدری. اینها یک حرکت فکری و تشکیلاتی منظم شروع کردند. با وجود آنکه امکانات بسیار ناچیزی در اختیار داشتند، توانستند در داخل بدنه جای برای خود گیر بیاورند. آنان برای اینکه عقاید نظریات خود را منتشر نمایند، جزوی به نام "تیشک" انتشار دادند که بواسطه نبودن چاپخانه تنها چند نوسخه را با کاربون تایپ کردند. اگر اشتباه نکرده باشم فقط سه شماره از آن منتشر شد.

کمیته انقلابی، بعدا وسعت و گسترش یافت و پس از شعله ور شدن آتش اختلاف در صفوف رهبران برگزیده کنگره، برخی از اعضای راهبری ملحق به آنها شدند، از آنان میتوان آقایان 1- سلیمان معینی 2- عبدالله معینی 3- سنار مامدی، را نام برد. در حقیقت همان کمیته انقلابی بود که جنبش مسلحانه سالهای (1346-1347) را در کردستان ایران رهبری کرد.

جنبش مسلحانه سالهای 1346-1347.

"وضع درون حزب دموکرات کردستان در سال 1346 از یک طرف اعمال زور و فشار که روی حزب بود و از اطراف دیگر برخی از رهبران و کارکنان حزب دموکرات کردستان را مجبور کرد تا کردستان عراق را ترک کنند و به کردستان ایران برگردند. رژیم شاه احساس خطر کرد و نیروی تجهیز شده و مهیا و مسلح از یگان های زبده خود را برای از بین بردن آنان اختصاص و در منطقه مستقر نمود. کادر و اعضا حزب ما به استثنا از مقاومت و ایستادگی در برابر نیروی

مجهز به ساز و برگ نظامی پیشرفته تا دندان مسلح، هیچ راه دیگر برایشان باقی نمانده بود. بدین شکل مبارزه مسلحانه بر بعض از پیشمهرگان حزب ما از ناحیه رژیم منفور شاهنشاهی تحمیل گردید". (1)

قبل از برپا شدن شورشی مسلحانه 46-47 آن کادر و پیشمهرگه‌های که برای تازه کردن دیدار از کردستان عراق به کردستان ایران بر میگشتند (آنهای که با رهبری عبدالله اسحاقی میانه نداشتند) اغلب اوقات از این سخن به میان می آوردند که: کردستان عراق جای برای زیست آنان نمانده و بهتراست به وطن خویش برگردند و در آنجا شورش مسلحانه علیه شاه به راه اندازند. آنها اغلب این ضرب المثل کردی را تکرار میکردند: (شهنده له مهنده کمتر نیه".

اما حقیقت این بود که فکری برپا کردن شورش مسلحانه از ناحیه بیشتر آنان که سپس آنرا رهبری کردند و حتی جان خود را در راه آن نثار نمودند، به چیز نادرست میدانستند. شهید ملا آواره در یکی از نامه‌هایش که اول بهار (1346) برای من ارسال کرد، نوشته بود: "چنانکه میدانی مدتی است که هیاهو و صدای مبارزه مسلحانه پر آوازه شده است. مبارزه مسلحانه بدون تشکیلات، مبارزه مسلحانه بدون تفنگ و فشنگ و تجهیزات، مبارزه مسلحانه بدون پشت جبهه و... از شما مصرانه می‌خواهم آنچه در توان دارید بکن و نگذار این تفکر گسترش یابد و درمیان مردم کرد جا افتد"

با آن حال متأسفانه دیدیم که این شورش بر رفقا و دوستان حزب دموکرات تحمیل شد. زیرا در کردستان عراق فشار مضاعف شده بود. متأسفانه، رهبران جنبش کردستان عراق، رفت و آمد رفقای ما به کردستان ایران را برای انجام دادن کار حزبی در میان مردم، به گناه کبیره و نبخشوده میدانستند. چونکه رژیم شاه مشروط به این!!! کمک به جنبش کردهای عراق میکرد که راه هر گونه مبارزه را از کردهای ناراضی و آزادیخواه کردستان ایران بگیرد. سرانجام کار به جای رسید که در پایان بهار 1345 امنیت اکثر رفقای حزب در کردستان عراق به خطر افتاد، و چند نفر از آنان دستگیر و برای مدتی به زندان برده شدند. حتی بعض از آنان متأسفانه زنده یا مرده به ایران تحویل داده شدند (1)

با آن همه دوستان ما مقاومت دلیرانه و شجاعت قهرمانانه از خود نشان دادند و مدت (18) ماه پرچم مبارزه مسلحانه را علیه رژیم شاه مرد و مردانه در دست داشتند. این شورش در همان وقت در میان مردم جای والای داشت و دوست و طرفدار و هواخواه بسیار پیدا کرده بود و از حمایت و پشتیبانی بیدریغ خلق کرد برخوردار بود. بدون پرده میتوان گفت اگر همکاری مسئولین جنبش کرد عراق با رژیم شاه همدست نمی بود، این شورش با وجود تمام کم و کاستی‌ها می توانست مدت بسیار بیشتر در عرصه جنگ پارتی زانی سر پای خود محکم بایستد و ضربه کاری به رژیم محمد رضا شاه وارد آورد.

(1) برای نمونه ملا رحیم وردی" پس از یک ماه زندانی وقتی درصدد بودند او را تحویل ایران بدهند از طرف پیشمهرگان نیروی خهبات در نزدیکی (تهویل) در مرز ایران و عراق کشته شد" (کاروان از شهدا کردستان ایران) نوشته کریم حسامی 1971، ص 79.

هم چنانکه می دانید نمی شود همه چیز را در اینجا بازگو کرد. به قول کردها " آنچه زیر گلیم است روی گلیم آورد! " لکن برای تاریخ لازم است گفته شود که متأسفانه همکاری و همراهی رهبر جنبش کرد عراق (پارزانی) با رژیم کرد کش محمد رضا شاه، به آنجا رسید که پیشمهرگه‌های کرد کردستان عراق در درون کردستان ایران دوش به دوش نیروهای نظامی و انتظامی و چریک (جاش) شاه، در شکار کردهای کردستان ایران همقدم و همگامی میکرد و

در کردستان عراق نیز تله برای مبارزین حزب ما می نهاد، تا آنان را بگیرند زنده و یا مرده تحویل دژخیم و میرغضب و جلادهای رژیم شاه بدهند.

در شورش 46-47 سرمایه‌های عظیم انسانی از دست رفتند. مبارزین امثال رحیم وردی، سلیمان معینی، عبدالله معینی، ملا محمود زنگنه، نحو، ملاآواره، اسماعیل شریف زاده و قهرمانان چون مینه‌شم، صالح لاجانی و سید فتاح و ده‌های دیگر در میدان جنگ با نوکران و کاسه لیسان و جیره بگیران رژیم شاهنشاهی شهید شدند، یا اینکه به طرز تأسف آور تحویل به رژیم انسان کش شاه داده شدند که بیگمان به زحمت این زخم‌ها التیام می بخشند و این دردها جبران پذیر و این جاهای خالی ترمیم خواهند یافت. با این همه "شورش سالهای 1346-1347 یکی از صفحات زرینی مبارزه حزب دموکرات کردستان است و جایگاه ویژه در تاریخ ما دارد". (1)

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره سوم ص 25.

شورش در هم شکست، زیرا: در درون خاک ایران اوضاع و احوال برای بر پا کردن جنبش مسلحانه آماده نبود. و شاه ایران با افتخار می گفت: ایران جزیره ثبات و آرام در اقیانوس مملو از گرداب خاورمیانه است. در درون حزب نیز اتحاد و هبستگی نبود، نه آمادگی مادی و معنوی برای براه انداختن جنبش مسلحانه‌ای و وسیع و گسترده و به قدرتمند. شورش نه تنها فقط پشت جبهه‌ی مورد اعتماد نداشت، بلکه بزرگ ترین ضربه‌ها را در آنجا می‌خورد که انتظار داشت برایش به پشت جبهه تبدیل بشود. و از طرف دیگر نیروهای سیاسی ایران، آن‌های که امکان ارتباط با آنان بود، مثل اغلب دفعات تاریخ ایران کاری برای این شورش از دست شان برنیامد و جنبش مسلحانه کردستان تنها ماند. حزب توده ایران که بسیار وعده وعید همکاری و پشتیبانی مالی و سیاسی به رهبران این جنبش داده بود، در موقع تنگنا و درگیری هیچ گونه گامی بر نداشت و به ضرب المثل: "آتش سرخ باشد از من دور" عمل کرد. و از دور نظاره‌گر بود.

سرانجام پس از شهید شدن اکثری رهبران جنبش، به میانجگری بعض افراد خیر خواه رهبر جنبش کرد در عراق به این تن داد آن‌های که در جنبش کردستان ایران مشارکت داشته‌اند اعم از کادر پیشمهمه‌گه‌ها میتوانند به کردستان عراق باز گردند و پناه داده شوند. اما متأسفانه در این باره نیز به وعده خود عمل نکرد و گروه زیاد از این دوستان که خود را به نیروهای جنبش کرد در عراق تسلیم کرده بودند از طرف جنبش کرد دستگیر و به رژیم ایران تحویل داده شدند (1) بنا بر این بقیه دچار وحشت شدند زیرا جان خود را در مخاطره می دیدند ناچار فرار را بر قرار ترجیح دادند و خود را تسلیم به ارتش عراق کردند تا آنان را به دفتر سیاسی پارتی که آن وقت با رهبر جنبش (بارزانی) اختلاف داشت و در داخل حکومت عراق می زیستند برسانند. (داستان ملایی و جلالی)

درهم شکستن شورش مسلحانه 46-47 وضع تشکیلات های حزب دموکرات کردستان را بیشتر آشفته و پریشان کرد. در درون کشور بعلاوه از اتصال و همبستگی عاطفی و عقاید و نظریات، چیزی به نام پیوند تشکیلات در میان اعضای حزب نماند. علاوه بر این رژیم شاه حمله وسیع پراکنده به کردستان انجام داد و صدها اشخاص بشکل رشیکگیر (بسیج عمومی) توقیف و روانه زندانها شدند. قصابخانه‌ای که تیمسار اویسی به فرمان شاه در "جلدان" براه برد، تا الابد از یاد نخواهد رفت، و مثل وصله سیاه در تاریخ مملو از جنایت و خیانت رژیم شاه باقی خواهد ماند. البته این هم به نوبت خود تأثیر مثبت بر ضعیف بودن فعالیت حزب و تشکیلات گذاشت. جای تأمل توجه است گفته شود از منطقه "سردشت" که محل شهید شدن

ملاآواره(1) بود، بیش از صد نفر دستگیر شدند، لکن فقط چند کهس در میان این افراد باز داشت شده عضو حزب بودند. آنها هم محرز نشد که اعضا حزب بوده‌اند. بدین جهت بود که این حمله را به رشبگیر(بسیج عمومی) نام بردند.

(1) نمونه شهیدان: صالح لاجانی، سلیمان کهرقشان، محمدامین شریژ و عبدالله بایزه قیجه بودند که پس از تحویل دادن به ایران به دست انسان کشان رژیم شاه تیره باران شدند.

در نتیجه جنبش 46-47 ایضا عده‌ای دیگر که از حمله رشبگیر نجات پیدا کرده بودند مجبور به ترک خانه و زادگاه خود شدند و در کردستان عراق و در شهرهای دیگر پراکنده و آواره و سرگردان بودند. البته چه اینها و چه آنهای که پیشتر در کردستان عراق بودند، به هیچ نوع مختلط شورش مسلحانه نشده بودند، و بعد از مدتی از ترس توفیف و بیم تسلیم کردنشان به ایران، بیصدا نشستند به اصطلاح به دو دست به کلاه خود چسپیده بودند، باد نبرد. به این ترتیب در درون اعضای حزب در کردستان عراق نیز در عمل چیزی به نام حزب نماند که بشود نام پیوند و ارتباط تشکیلات بر آن نهاد.

(1) ملا آواره در اردبهرشت ماه‌سال 1347 به دست چند خود فروش کرد درآبادی "دیوالان" در منطقه سردشت به تله افتاد و دستگیر شد و بعد از چند ماه شکنجه و آزار بدنی در صبحگاه روزی 11 شهریور 1347 در شهر سردشت تیره باران شد. روانش شاد.

کنفرانس دوم

در چند ماه بعدی درهم شکستن شورش، اعضای کمیته مرکزی، با همکاری یک دو نفر از "کمیته نظارت بالا" که در کردستان عراق ساکن بودند و تهمت مشارکت درشورش 46-47 را بر گردن نداشتند، مشغول جمع آوری اعضای حزب در کردستان عراق و تهیه کردن حد اقل پیوندی تشکیلاتی در میان آنان شدند. بدیهی است که اعضای کمیته مرکزی، آن‌های که در بدایت امکان فعالیت حزبی را دارا بودند، چهار نفرشان(ملا رحیم وردی، صدیق انجیری، سلیمان معینی و نحو شکاک) شه‌هید شده بودند. عبدالله اسحاقی به فرمان ملا مصطفی بارزانی در منطقه بادینان (تحت نظر) بود و اجازه رفت و آمد به منطقه سوران به او داده نمی شد، و اکثر اعضای حزب دموکرات در آن ناحیه بودند. آقایان امیری قاضی و ملا سید رشید حسینی آنجا مانده بودند که خودشان بیشتر و گاه بیگاه با همکاری آقای سید رسول دهقان و کمتر از آن آقای رئوف ملاحسن و آقای رشید فلاحی، تقلائی دیدار رفقای حزبی و دلنوازی آنها را پیشه کرده بودند.

کوشش آن دوستان و به فریاد رسیدن فعالان دیگر حزب موجب شد که در تیر ماه 1348(1969) دومین کنفرانس حزب در یکی از دهکده‌های مرز کردستان عراق به وجود آید. این کنفرانس در بسیار مورد تهدیستی و عدم اقتدار بر آن هویدا و مشهود بود. در داخل میهن نیز هیچ نماینده‌ای در آن مشارکت نکرده بود، و آن‌های که در عراق نیز زندگی میکردند و(گناه) مشارکت در شورش 46-47 بر گردن داشتند، بیشتریشان نتوانسته بودند نماینده به کنفرانس اعزام دارند. حتی از سه عضو کمیته مرکزی که یکی (احمدتوفیق) بود، رخصت نیافته بود شرکت کند. علاوه از این‌ها میزان شرکت کنندگان کنفرانس و درجه و مرتبه هوشیاری سیاسی اعضای کنفرانس نیز امید بخش نبود.

با وجود همگی این کم و کاست‌ها، آن کنفرانس "یک مقدار گام نافع و سودمند بر داشت. در چهار چوب حزب در مقایسه با آن عضو و کادرهای حزب که در کردستان عراق می زیستند،

اتحاد و عقاید و کردار و عمل تقریباً خوب به وجود آورد و رهبری را انتخاب کرد، که برای احیا و زنده کردن تشکیلات حزب در میان اعضای در بدر و آواره حزب، کوشش برومندی کرد. (1)

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره سوم، ص 28.

لازم به توضیح است آن وقت نیز در "پیروی" درون حزب، صلاحیت کنفرانس حزب بدین شیوه که اکنون هست، روشن نشده بود. اما کنفرانس سه نفر را به نام (ترمیم) کمیته مرکزی، شبیه عضو کمیته مرکزی برگزید که عبارت از: حسن رستگار، هیمن شیخ الاسلامی (شاعر) و عبدالله حسن زاده، بودند. یکی از رفقا که در سال 1358 به توپ جمهوری اسلامی ایران شهید شد، این سه نفر را "برهه لُیخ" دیوار پشتیبانه، نام نهاده بود (1)

در مورد کنفرانس دوم، لازم است دو چیز را به یاد بیاوریم. یکی آنکه هر چند آن راهبری کنفرانس را ترتیب داده و فراهم نموده بود، مخالف شورش مسلحانه 46-47 بود، لکن در این مورد با مسئولیت رفتار کرد و برای مبارزه رفقای شرکت کننده در این شورش، بسیار احترام قائل شد و با تکریم و حرمت نام شهدا را آورد. و حتی در این رابطه کنفرانس پیامی انتقاد آمیزی برای مرحوم بارزانی و "دفتر سیاسی" پارتی دموکرات کردستان (عراق) فرستاد و ناخرسندی خود را از آن موضعگیری اعلام داشت که پارتی و جنبش کردی عراق نسبت به این شورش در پیش گرفتند.

دومی مربوط به آقای احمد توفیق بود. بطوریکه در بالا از آن سخن رانیدیم، نامبرده در کنفرانس مشارکت نمود. علاوه بر آن در یک فقره نامه بعنوان کنفرانس و در نامه دیگر بعنوان کمیته مرکزی، استعفای خود را از عضویت کمیته مرکزی اعلام کرده بود. کنفرانس دست از کار کشیدن وی را قبول نکرد و آن را بدست کمیته مرکزی داد تا اینکه با او تماس گرفته شود و گفتگو شود آن وقت اگر استعفا را پس نگرفت، بجای کنفرانس از او قبول کند. لذا کمیته مرکزی بعد از پایان کنفرانس، نامه‌ای بسیار دوستانه برای احمد توفیق نوشت و از طریق مرحوم سید رشید برایش فرستاد، تا از نزدیک با او گفت و شنود کند و او را قانع نماید استعفا نامه را پس بگیرد. مدت بر مسافرت سید رشید گذشت، هیچ خبری نبود. تا اینکه روزی ناگهان مطلع شدیم که احمد توفیق با اتفاق سید رشید به میان ارتش عراق رفته است.

در حقیقت نه آنکه فقط کمیته مرکزی بلکه تمام مبارزین حزب با دریافت این خبر مضطرب و پریشان شدند. موجب پریشانحالی همگی شد زیرا به علت اساس کار به معنی ترک حزب، چیز خود سرانه بود، دوم آنکه نگران بودیم رهبر جنبش کرد عراق این عمل را به تصمیم حزب دموکرات قلمداد کند و عکس العمل تند در برابر حزب از خود نشان دهد. کمیته مرکزی گردهمایی وسیعی از اعضای حزب به جهت اخذ نظریات در مورد رفع این مشکلات به وجود آورد و پس از دو روز تبادل نظر، تصمیم گرفته شد هیئتی به بارگاه بارزانی و دفتر سیاسی پارتی برود. هیئت مشخص گردید و شرکت کنندگان گردهمایی آنان را بدرقه کردند. اما رخسار این بدرقه هیچ وقت از خاطر نمی رود، زیرا تمام مشارکت کنندگان این رفقا را آن طور با گریه و بوسه براه انداختند مثل اینکه یک زندان محکوم به اعدام را به پای دار بدرقه بکنند.

لیکن وقتی که دسته نمایندگان حزب ما به دفتر سیاسی پارتی میروند و در باره بارزانی نیز با مرحوم نیدرس بارزانی دیدار می کنند، متوجه می شوند که آنها مسئله را طور دیگر تحلیل نموده‌اند. با وجود آنکه از عمل احمد توفیق و ملا سید رشید ناراضی بودند اما کردار آنها را یک کار شخصی بحساب می آوردند و اطمینان داده بودند که درصدد انتقام از اعضای حزب

بر نخواهند بود. حتی یکی از عضو دفتر سیاسی به هیئت گفته بود "آنچه با شما شده پینه‌ی شرم بر پیشانی پارتی است، اما خاطر جمعی میدهم تکرار نشود.

وسپس معلوم شد که عبدالله اسحاقی، ملاسید رشید را نصف با زور و نصف با ترساندن با خود برده و موقع که به بغداد رسیده‌اند، ملاسید رشید از احمد توفیق جدا شده است و تا اواخر هم یکدیگر را ندیدند. امکان دارد علت این روگردانی ملا سید رشید این بوده باشد که احمد توفیق پیش او کشتن صدیق انجیری را بدستور خودش اقرار کرده بود. ناگفته نماند بعد از صدور اعلامیه 11 مارس 1970 کمیته مرکزی با احمد توفیق ارتباط برقرار کرد اما چون بر استعفا خود اصرار داشت در بهار سال 1970 استعفای او را قبول کرد.

صدور اعلامیه 11 مارس 1970.

فقط در کردستان عراق (منطقه زیر کنترل پیشمرگه) تشکیلات حزب دموکرات کردستان نفس تازه کشیدند. برخی گردهمائی حزبی تشکیل شدند و گاه بیگاه به مناسبت جشن های حزب کومیتة مرکزی اعلامیه‌ای با تایب و کاغذ و کاربن منتشر میکرد تا در گردهمائی اعضا حزب به نوبت خوانده شوند. ارتباط گرفتن با اعضا حزب در درون میهن هم برای کادرهای حزب زحمت بود، و زیرا از طرف رهبری جنبش کرد عراق راه داده نمی شد.

در پاییز سال 1348 (1969) شایعه برافواه افتاد که در میان جنبش و حکومت عراق گفتگو برای راه حل مسئله کرد در عراق در جریان است. این اخبار اگرچه چندان روشن نبود اما بیش از کردهای عراق برای ما اعضا حزب دموکرات کردستان ایران جای خوشحالی و امیدوارکننده بود. زیرا برداشت ما این بود با پیدا کردن راه حل مسئله کرد در عراق، منبعد رهبر جنبش کرد دستش زیرسنگ شاه نمی ماند و جو و فضای آزادی هم برای ما به وجود خواهد آمد که بدون ترس و اهیمة از دستگیر شدن و فراری و تحویل دادن، در میهن خودمان کاری حزبی بکنیم و حتی شورش مسلحانه هم براه اندازیم.

چند ماه بیشتر نکشید شایعه مذاکره جامه عمل به خود پوشید و خبر رفت و آمد نمایندگان دولت عراق و رهبر جنبش کرد نزد یکدیگر به گوش رسید. در نتیجه در عصر روزی 11 مارس 1970 (اگر اشتباه نکرده باشم) ساعت 7 بعد از ظهر) اعلامیه تاریخی و معروف 11 مارس از رادیو جمهوری عراق اعلام گردید. این اعلامیه که نتیجه چندماه مذاکره و سرانجام توافق رهبر جنبش کرد عراق و حکومت آن کشور بود به رسمی اعتراف به ئوتونومی کردستان عراق کرده بود و راه حل خوبی برای مسئله کرد در عراق تسلیم کرده بود.

انتشار اعلامیه 11 مارس موج از خوشحالی و جشن و سرور و شادمانی نه فقط در کردستان بلکه در سر تاسر عراق براه انداخت و گروه‌های از ملت کرد را در بخش های دیگری کردستان به شعف و شادی واداشت. اما مبالغه نکرده‌ایم اگر بگویم اعضای حزب دموکرات کردستان با شنیدن این خبر از کلیه مردم خوشحال تر بودند و از همه بیشتر احساس شادمانی میکردند. زیرا به عقیده ما با انتشار این اعلامیه زنجیر اسارات از دست و پای ما باز گردیده بود و از این بعد می توانیستیم به اشتها و علاقه فراوان بال های خود را کبوتر وار تکان بدهیم بگویم بالاخره ما هم چیزی هستیم.

برای اینکه بیشتر سهم خود را از این ارمغان بدست آورده باشیم کمیته مرکزی گردهمائی کرد و یکدسته نماینده سه نفره که عبارات از: امیرقاضی، هیمن شاعر و عبدالله حسن زاده بودند تشکیل داد تا اینکه بخدمت بارزانی برسند و ضمن تهنیت گفتن این موفقیت بزرگ از

ایشان استدعا نمایند که قدغن فرمایند به این ممانعت که سر راه حزب دموکرات سبز شده رفع بشود و نیز دستور به نیروهای پیشمرگه و کمیته پارتی بفرمایند جلو کار و کوشش حزب دموکرات را نگیرند.

بعد از دو بار مراجعه به بارگاه بارزانی و ملاقات با آقای کاک ادريس، برای دیدار با ژنرال بارزانی در دیلمان تعیین وقت شد. وقتی که به دیلمان رفتیم با تعجب ده‌ها اشخاص را آنجا دیدیم که برای تهنیت گفتن این روز فرخنده یا اینکه برای کار شخصی دیگر به انتظار دیدار با بارزانی، صف کشیده بودند. و چون مسئله ما جنبه سیاسی داشت لازم دانستیم به آخر وقت موکول شود هر چند خیلی زود طبقه ملاقات فراهم شد، اما با توجه به اینکه بتوانم مسائل را عمیقا بعرض ایشان برسانیم لذا ساعت دو صبح بخدمت رسیدیم. زیرا دیدار بارزانی در آن موقع فرصت بود و به آسانی میسر نمیشد بویژه برای ما هم غنیمت بود. درخواستهایمان را یکی یکی بیان کردم. با حوصله و تانی زیاد و دقت کامل گوش به سخنان ما کرد اما وقتیکه به مقام پاسخ بر آمد بدون رو دربايستی و رک و بی پرده و پوست کنده و بطور عریان اظهار داشت: " درمورد شماها هیچ چیز عوض نشده است و نمی توانید انتظار هیچ گونه توقع و چشمداشت و کمک و مساعدت از پارتی داشته باشید. و اگر نیز میخواهید کار حزبی را دنبال کنید و فعالیت سیاسی داشته باشید می توانید به بغداد بروید و با دولت بغداد ارتباط برقرار کنید. وقتی ما گفتیم هیچ گونه پیوند با عراق نداریم و برای اخذ جواز رفتن به عراق هم نیامده‌ایم، پاسخ داد که اکنون مثل سابق نیست، اوضاع تغییر کرده است. ئوتونومی داریم. وزیر کرد هست و چی و چی... خلاصه آنکه تمام آرزوها بر باد رفت و به یأس و نا امیدي از خدمت بارزانی برخواستیم.

باز گشت ما به میان دوستان و باز گو کردن چگونگی سفر، ضربه بزرگی به کاخ امیال و آرزوهای همگی ما زد و فهمیدیم که برای رسیدن به آن روزی که امید بر آن بنا نهاده و بسته‌ایم و انتظارش را میکشیم، متأسفانه راه بس دور و دراز و صعب و پر پیچ و خم و پر سنگلاخ در پیش است و بویژه هنوز آن اعتماد دو طرفه در فیما بین دولت عراق و جنبش کرد محکم نشده است که رهبر جنبش کرد عراق پل ارتباط پشت خود را باشاه ایران خراب کند. با این همه چاره نبود می بایستی به این سهمی که خدا داده بود بسازیم و شاکر باشیم.

بازگشت دکتر قاسملو.

در آن موقع دکتر قاسملو، از اروپا به عراق باز گشته بود. در بغداد محمدامین سیراجی و آقای یوسف رضوانی را دیدار کرده بود. با اتفاق آن ها پیش بارزانی رفته بود تا به مناسبت موافقتنامه 11 مارس به او تهنیت بگوید. در آن وقت امیرقازی آنجا بود. با دکتر هم دیدار می شوند. مسئله مراجعت دکتر و یکی شدن طیف ها به میان می آید در نتیجه با هم توافق میکنند که امیر قازی به کمیته مرکزی بر گردد و مسئله را مطرح نماید و دکتر تا حصول نتیجه در بغداد بماند. اما در آنجا دکتر گفته بود که تنها نیست بلکه کریم حسامی و محمدامین سیراجی و یوسف رضوانی همراه او هستند.

آقای امیر قازی به محل کمیته مرکزی برگشت. بد نیست بدانیم محل کمیته مرکزی، اطای بود در خانه میهن پرستی، در آبادی(سهرگه‌ی نیلی)در منطقه شارویشان، که یک دو نفری کمیته مرکزی و یک دو پیشمرگه در آن می زیستند. امیر قازی پس از مراجعت درخواست کرد که اعضای کمیته مرکزی(که اکنون چهار نفرشان مانده بودند: خود امیر قازی و هیمن و حسن رستگار و عبدالله حسن زاده) در گردهمایی بکنند. در گردهمایی کمیته مرکزی تصمیم

گرفته شد گردهمایی گسترده و وسیع از کادرهای ساکن کردستان عراق تشکیل شود و با آنان مشورت شود. به یاد دارم آقای امیر این گردهمایی را "پلینوم" نام گذاشت. هر چند نام سیمینار یا گردهمایی مشاوره بر آن مناسبتر بود.

به هر جور که بود رفقا را جمع آوری کردیم و موضوع مطرح شد. با وجود آنکه در آن جمع کم کس از نزدیک دکتر قاسملو را می شناخت، لیکن اکثریت موافق بودند که دکتر به کمیته مرکزی برگردد و تا گشایش کنگره یا کنفرانس، کمیته مرکزی در تمام امور حزبی با او مشورت کند. اما برای بقیه بویژه آقای محمدمین سیراجی کشمکش زیاد رخ داد و در پایان با بر گشت او موافقت نشد. این گردهمایی نامه‌ای برای دکتر نوشت. از او دعوت بعمل کرد برای امور حزب به کردستان بر گردد وعده به ایشان داد کمیته مرکزی در امور خود با او مشورت نماید حتی از نظریات او پیروی کند!!

پس از این گردهمایی سه نفر از اعضا کمیته مرکزی به بغداد رفتیم و با دکتر قاسملو و آقای محمدمین سیراجی و آقای یوسف دیدار کردیم. حد اقل یک هفته گفتگو بود. در مورد دو مسئله با دکتر اختلاف و ناسازگاری زیاد داشتیم. یکی این بود که بخاطر جلب نظر کادرهای حزبی نمی خواستیم آقای محمدمین سیراجی را تحویل گرفته و جا بجا کنیم و دکتر نیز دو پا در یک کفش گذاشته بود و میگفت بدون این رفقا همکاری نمی کند. بین خودمان باشد بیشتر از کادر و پیشمهرگه‌های حزب که پس از شورش 46-47 فرار کرده بودند در میان حکومت در منطقه سلیمانی در کنار دفتر سیاسی قدیم پارتی بطور مسلح مقرر داشتند که آنها نیز ارتباط با سیراجی داشتند و به نیروی مسلحانه آن برادران بحساب می آمدند. و تعداد آنها از تعداد آن کسان که در منطقه زیر دست پیشمهرگه می زیستند و به طور پراکنده با کمیته مرکزی بودند، کمتر نبود. با توجه به این تکیه گاه آنان محکم بود. مسئله دوم این بود که دکتر قاسملو قبول نمی کرد با یک کمیته مرکزی که برگزیده کنگره دوم است، کنگره‌ای که تهمت جاسوسی به او داده بود، همکاری کند. میخواست ارگان نوی رهبری شکل بگیرد. هر نامی بر آن نهاده میشد برای او فرق نمی کرد. بعد از چند روز هنگامه و داد و بیداد در جبهه ما شکاف افتاد. حسن رستگار اعلام کرد من از عهده جنگ با قاسملو برنمی آیم، اگر شما نمیتوانید با او توافق کنید. من خدا حافظ. (1) این تصمیم موضعگیری ما را بسیار ضعیف کرد سرانجام به این تمایل نشان دادیم که ارگان دیگر به همان نام کمیته مرکزی تهیه کنیم. به این منظور در قهوهخانه‌ای در خیابان "ابونواس" در بغداد با مشارکت شش نفر: قاسملو، محمدمین سیراجی، امیر قاضی، حسن رستگار و عبدالله حسن زاده، کمیته‌ای مرکزی را تشکیل دادیم که شش عضو داشت. این شش نفر و همین شاعر. بیاد دارم که کریم حسامی را جزو کمیته ردیف کرده بودیم که تعداد ما به هشت نفر رسید.

(1) سال 1367 وقتی که حسن رستگار و یارانش از حزب انشعاب کردند، توصیه کردم که او 18 سال پیش نمی توانست با قاسملو رقابت کند، حالا که قاسملو در دنیا شناخته شده است چطور می تواند با او به رقابت کند، هنوز پاسخ نگرفته‌ام.

آن عمل در میان بدنه حزب معضلات و دشواری فراوان آفرید. بویژه آنکه ما بر عکس تصمیم گردهمایی "شارووشیان" عمل کرده بودیم، رفقای حزبی را بسیار عصبانی و خشمگین و غضبناک کرده بود. اما از طرف دیگر سازواری و سازگاری و توافق با قاسملو سود و فایده و بهره زیاد برای حزب دموکرات بدنبال داشت. در حقیقت تنها بعد از همکاری با قاسملو بود که ما چیزی از معنی درست حزب و امورات حزبی و اصول حزبی به نظر رسید و کم و زیاد یاد گرفتیم. آن اتفاق و سازواری درست کردن تشکیلات آراسته و مرتب و منظم، ما را به حزب و

سازمان های کرد و ایرانی و منطقه‌ای و جهانی و خود پرورده و تربیت یافته برای برپاساختن کنفرانس حزبی و تقلا برای پخش و انتشار روزنامه‌ای حزب شناساند. در همان برهه توافق بارزانی را در این مورد بدست آوردیم، آن رفقای که در "بکره‌جو" در منطقه سلیمانیه می‌زیستند به آن ناحیه بیاوریم که دوستان دیگری حزب آنجا اقامت داشتند.

به دنبال آن امورات خانه‌ای را در بغداد اجاره کردیم نه اینکه مقر حزب، بلکه بهتر است بگویم خانه حزب را در این شهر تشکیل دادیم. در این خانه دکتر و هیمن و کریم حسامی و سیراجی، با یک نفر پیشمهرگه به نام خالد علی پور و همسرش (1) بطور دائم در آنجا بودند بقیه اعضا کمیته مرکزی هر وقت کار گردهمائی و یا عازم بغداد می‌شدند به جای هتل، آنجا می‌رفتند.

(1) این رفقا در سال 1367 به دست آدم کشان جمهوری اسلامی اعدام شد. روانش شاد.

ناگفته نماند در همان اوان (بهار 1349) ارتباط حزب ما با حزب بعث عراق به وجود آمد. دکتر قاسملو در میان حزب و تشکیلات و شخصیت های عراقی دوست و رفیق بسیار داشت. بحقیقت اکنون هم نمیدانم برای اولین بار از طریق چه کسی حلقه این ارتباط وصل شد. سپس خودش زیر بنای این ارتباط و پیوندی را روی کاغذ آورد و به عربی به نمایندگان حزب به عس تسلیم شدند که از طرف آنها تأیید گردید. متأسفانه متن آن نوشته در دست نیست. اما بیاد دارم بعض نقطه شراکت در بین حزب دموکرات و حزب بعث مورد بحث قرار گرفته بودند به این مضمون: هر دو حزب مبارزه ضد امپریالیستی میکنند، هر دو طرف خود را به دوست کشورهای سوسیالیستی میدانند، حزب دموکرات برای خودمختاری کردستان فعالیت میکند و حزب بعث نیز خودمختاری را برای کردستان عراق به رسمی شناخته و چیزهای دیگر شبیه آنها.

و باز در این نوشته آمده بود که حزب دموکرات کردستان هم دوست بعث سوسیالیستی عرب و هم دوست پارتی دموکرات کردستان است. حزب خوشحال است که این دو دوست اکنون با هم دوست و هم پیمانند. اما اگر خدا نکرده روزی در فیما بین آن دو اختلاف بروز کند، حزب دموکرات دوستی هیچ یک از آنان را برای دیگری کنار نمی‌گذارد و به نفع یکی علیه دیگری اقدام نمی‌کند.

همین زیر بنای محکم و درست شکل گرفتن ارتباط با حزب بعث و دولت عراق بود که اغلب بار ما را در گرفتن موضعگیری نادرست برابر جنبش کرد عراق حفظ کرده است و دائماً از طرف خود و ملت خودمان سر بلند هستیم که در ارتباط با دولت عراق گامی علیه کرد عراق برداشته‌ایم و در همان اثنا در برابر دولت عراق نیز موضع دشمنداری نگرفته‌ایم.

پس از آنکه کمی جا افتادیم دکتر قاسملو وظیفه نوشتن برنامه و پیروی حزب را به عهده گرفت و در همان وقت تسهیلات برای تشکیل کنفرانس حزب شروع شد.

در زمستان سال (1349) تصمیم گرفتیم برای پخش عقائد و نظریات حزب روزنامه‌ای منتشر کنیم و با تأیید کمیته مرکزی نام "کردستان" برای ارگان حزب انتخاب شد که قبلاً نیز در زمان جمهوری کردستان همچنین در زمان مبارزه مخفی و ارگان حزب به این نام انتشار یافته بود. بطوریکه پیشتر سخن به میان آوردیم رهبر جنبش کرد عراق و شخص مرحوم بارزانی به انتشار ارگان حزب نظر مساعد نداشتند و راضی نبودند لیکن وقتی که اولین شماره از زیر

چاپ خارج شد و اولین نسخه را برای آنان فرستادیم بیصدا شده و مانع انتشار آن نگردیدند. از آن تاریخ تا اکنون آن روزنامه به دو زبان کردی و فارسی منتشر میشود.

کنفرانس سوم

انتشار ارگان حزب در آن موقع که نقش برجسته تبلیغات داشت، رل تشکیلات را نیز بازی کرد. کادرها و اعضای حزب خیلی خوشحال بودند کم کم نیز در داخل میهن شروع به منتشر شدن کرد اعضای درون کشور نیز با خبر منتشر شدن "کردستان" جان تازه گرفتند. آن ها هم تدریجا ارتباط به تشکیلات را تازه نمودند و نامه نوشتن به ارگان حزب شروع شد. اکنون موقع آن آمده بود که گردهمایی وسیع و گسترده حزب و رهبر تازه برای حزب به شیوه انتخابی(نه آنکه به شیوه ابونواس)پسند شود.

در مورد برنامه و پیروی حزب، لازم میدانم بیاد بیاورم که بعد از آماده کردن طرح، چندین گردهمایی کمیته مرکزی راجع به آن برپا شد. به راستی آن گردهمایی حزبی(حد اقل برای من) بیشتر شبیه به کلاسی کار آموزی بود. زیرا اولین بار بود گفتگو سیاسی به آن شکل و قواره که دکتر قاسملو آگاه و عالم بدان بود به میان گردهماییها حزب دموکرات می آمد. بی گمان ما اعضای کمیته مرکزی نظر و عقاید پر منافع و سودمند در مورد برنامه و پیرو داشتیم، اما نمک شناسی حکم میکند که بگویم نقش استاد و تئوری دان فقط دکتر قاسملو بود.

بعد از تشکیل کنفرانس احزاب- تنها در میان دوستان ساکن عراق- سرانجام در خرداد ماه 1350(1971م کنفرانس سوم حزب در شهر "کوبه" در استان "هولیر" کردستان عراق برپا شد. متأسفانه برای این کنفرانس هم ممکن نشده بود در داخل میهن نماینده انتخاب کنند. اما دیگر کنفرانس سوم در مورد سیاسی پله و پایه دیگری داشت.

"کنفرانس سوم بعلت تایید نمودن برنامه و پیروی داخل چند اصل مهم و ترقیخواهانه را در میان حزب مستقر کرد در آینده نیز کوشش حزب فقط در مورد آن اصل ها ادامه خواهد داشت. کنفرانس استراتژی و تاکتیک حزب را مسیر امروز مبارزه ملت ما تعیین کرد که بدون آنها هیچ حزب و سازمان سیاسی نمی تواند در مبارزه پیروز گردد.

کنفرانس راه مبارزه ملت کرد را در کردستان ایران روشن کرده و ملت ما را از این سرگردانی و رنج و محنت نجات داد که در سال های گذشته برخی منحرف و آشوبگر و فتنه جو و خود بین و خود پسند به وجود آورده بود...

کنفرانس دوست و دشمنانش را در داخل و خارج مشخص کرد و مبارزه متحد ملت کرد را با نیروهای ترقیخواه و تمام ملیت های ایران به دست آویز مهم و پیروزی مبارزه دانست.(1)

(1) کردستان، ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان (ایران) شماره 17، خردادماه 1351(1972م)ص 1 یاد رخداد مهم.

بطوریکه میدانید تا انعقاد کنفرانس سوم نام حزب ما "تنها حزب دموکرات کردستان" بود. اما با توجه به اینکه اغلب وقت مردم خارج آن را با پارتی کردستان اشتباه میگرفتند، بنا بر این در آن کنفرانس تصمیم گرفته شد نام ایران به دنبال نام حزب و در میان پرائتز به این شکل(ایران) اضافه شود. این نام تا کنگره چهارم به این شکل ماند. قبل از بستن کنگره چهارم، عده از فعالان تشکیلات سیاسی ایران در مورد گذاشتن نام ایران داخل پرائتز ملاحظات داشتند. آنان

این را به نشانه آن میدانستند که حزب دموکرات برای تمام بخش های کردستان یک حزب است و گذاشتن نام ایران در پرانتز برای این است که نشان بدهد منظور شاخه حزب ایران است. برای رفع این گمان در کنگره چهارم پرانتز بر داشته شد و نام حزب به "حزب دموکرات کردستان ایران" تبدیل شد.

معلوم است کنفرانس سوم حزب زیاد کار داشت، اصول حزب را پسند کرد، خط مشی سیاسی گذاشت، برنامه و پیروی تازه برای حزب قبول کرد و کمیته مرکزی تازه برگزید که از (11) نفر به اسامی زیر:

1- دکتر قاسم لولو

2- کریم حسامی

3- محمد امین سیراجی

4- هیمن

5- حسن رستگار

6- رسول پیشنماز

7- سید رسول دهقان

8- قادروردی

9- کریم حداد

10- امیر قاضی

11- عبدالله حسن زاده

پس از تمام شدن کنفرانس نیز از کمیته مرکزی این پنج نفر مثل دفتر سیاسی انتخاب شدند:

1- دکتر قاسم لولو- سکرتیر

2- کریم حسامی

3- محمد امین سیراجی

4- هیمن (شاعر)

5- عبدالله حسن زاده

اما مسئله ای در کنفرانس مطرح شد برای ابراز حقیقت و تاریخ جادارد به تفصیل از آن گفته شود، هر چند این مسئله زیر بنای کنفرانس نبود:

عبدالله اسحاقی که پیش از کنفرانس دوم از عضویت کمیته مرکزی استعفا داده بود پس از چند بار درخواست کمیته مرکزی آماده نبود استعفای خود را پس بگیرد، بعد از اینکه از ناحیه کمیته مرکزی (کمیته مرکزی برگزیده کنگره دوم و کنفرانس دوم) به او ابلاغ شد که استعفایش قبول شده است، شروع به داد زدن و اعمال خود سرانه بر ضد حزب کرد. گاه

بیگاه اعلامیه‌ای صادر میکرد و پخش می نمود آنچه نمی بایست یک عضو حزب بنویسد می نوشت و نیز خود را به حزب و به کمیته مرکزی و همه چیز فرض میکرد.

آن رفتار اسحاقی عدم رضایت فراوان در بدنه حزب درست کرده بود. بدین جهت در کنفرانس به تندی درخواست شد که از حزب اخراج بشود. داشت تصمیم اخراج او گرفته، شود که شهید زنده یاد دکتر قاسملو به جواب برآمد و گفت رفقا! من میدانم که احمد توفیق مطلق العنان است و سزاوار مجازات از طرف حزب است. و در بین شما هم کسی نیست به اندازه من از ناحیه نامبرده بدی به او نسبت داده شده باشد. اما ما سرگرم و مشغول استقرار اصول حزب هستیم چطور می شود در اینجا خودمان لگد کوب نماییم. این برادر عضو حزب است. لازم است برای گردهمایی حزب دعوت بشود، با او گفتگو بشود و بکوشد رفتار خود را اصلاح کند و راه و رسم حزب را بجا آورد چ اشکال. اگر هم نکرد، آنوقت کمیته مرکزی می تواند اخراجش کرد. کنفرانس نظریات دکتر را قبول کرد و روشنگری وضع حزب احمد توفیق را به کمیته مرکزی توصیه کرد.

پس از کنفرانس کمیته مرکزی دو نفر را از عضو دفتر سیاسی برای گفتگو با اسحاقی تعیین کرد: محمدسیراجی و عبدالله حسن زاده، این دو نفر حد اقل سه بار با نامبرده نشستند و بسیار دلسوزانه کوشیدند او را قانع کنند تا به صفوف حزب بر گردد و دست از این مطلق العنانی و دشمنداری با حزب بردارد. اما متاسفانه این مرد که چنان معلوم بود دچار بیماری سادیسم شده، تنها شرط او برای برگشتن به میان صفوف حزب این بود که او بعض افراد را می شناسد که میدانند جاسوس هستند. اما برای او به تله نمی افتند. لذا باید حزب آنها را به بغداد فراخواند و آنان را تحویل اسحاقی کند که به گفته خودش محل برای بازداشت و شکنجه و آزار و اقرار گرفتن دارد. آنوقت آنها را اعدام می کند و به حزب باز می گردد. هر چند سعی شد تا بگوید این اشخاص چه کسانی هستند حاضر نشده نام شان را بیاورد. میخواست نامه‌ای ممه‌ور کمیته مرکزی، یا دفتر سیاسی به او داده شود که در آن حزب تعهد نماید این اشخاص را تسلیم او بکند، آنوقت حاضر میشود نام آنان را فاش کند.

از طرف دیگر رفتار خود را چون صدور اعلامیه و بد گویی حزب امتداد بخشید و از دشمنداری حزب دست نکشید. در نتیجه دیماه 1350 کمیته مرکزی با صدور اعلامیه‌ای کوتاه در روزنامه کردستان اخراج احمد توفیق را از حزب دموکرات کردستان ایران اعلام کرد. متن آگهی چنین بود: "عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) بعلت اغلب کردار ناروا که با عضوی حزب دموکرات کردستان منافات دارد و نیز به علت رفتار و طرز عمل ضد حزبی، از حزب دموکرات کردستان (ایران) اخراج شد". (1)

روزنامه کردستان، ژماره 12، دیماه 1350، (1972) م ص 2.

با وجود آنکه آن کار هم نتوانست احمد توفیق را از دشمنداری حزب بر حذر دارد و آنچه از دستش برآمد بر ضد حزب کوتاهی و دریغ نکرد، لیکن چند ماه بعد در یافتیم که احمد توفیق از جانب دولت بغداد دستگیر و بازداشت شده است، دکتر قاسملو از دفتر سیاسی درخواست کرد آیا در مورد تسهیلات آزادی نامبرده چه میتوانیم بکنیم؟ در مدت چند ماه نماینده ارتباطات حزب چندین بار درخواست آزادی احمد توفیق را از دولت عراق کرد. بار آخر به او گفته بودند از عراق اخراج شده است. از چگونگی سرنوشت احمد توفیق همچنان بی اطلاع بودیم تا آنکه سپس اطلاع یافتیم که گویا متاسفانه در زندان (بهر دلیل که بوده؟) فوت کرده است.

نوشتن این مطالب بدین دلیل لازم و ضروریست، زیرا بعض افراد که در راه خودشان دشمنداری با دکتر قاسملو می کردند و پخش مینمودند که گویا دکتر قاسملو در دستگیری احمد توفیق مقصر است. مجدداً میگویم، متأسفانه هنوز موقع آن نیامده که کرد بتواند همه چیز را آن طور که بوده و وقوع یافته آشکارا روی کاغذ آورد. و گرنا شاید امکان داشت چیزی بیشتر در آن باره بنویسیم. و آنچه مهم و از اهمیت برخوردار است، امانتی است بر دوش نویسینده این سطور و تمام اشخاص با وجدان و آگادار از مسائل، آن است که دکتر قاسملو نه تنها مقصر نبود و خطای در مورد دستگیری اسحاقی مرتکب نشده بود، بلکه تلاشی فراوان برای آزاد کردن او نمود اما متأسفانه موفق نشد. آنهای که تهمت و بهتان برای قاسملو می پیچیدند، در حقیقت چنانکه باید و شاید قاسملو را نشناخته بودند و شاید هر گیز نمی توانستند روان والای قاسملو را بشناسند.

اولین شهیدان این رخداد تاریخی

بعد از کنفرانس (3) جدو جهد تشکیلاتی شروع شد و در داخل کشور بخش قابل ملاحظه از تشکیلات حزب به انتعاش آمدند. روزنامه کردستان در خارج منتشر می شد، و به نحو رضایت بخش بدست اعضا حزب و طرفداران آن می رسید و در داخل کشور استقبال خوبی از او می شد. تنها در تهران و در میان دانشجویان دانشگاه نیز تشکیلات حزب شکل گرفته بود و نوشته‌های حزب در بین دانشجویان هم پخش می شد.

یکی از این کادرها که در این میدان چست و چابک تلاش میکرد، رفیق ملا قادر وردی عضو کمیته مرکزی بود. او اغلب وقت از کردستان عراق به طور مخفیانه به داخل کشور برمیگشت و امور تشکیلات را انجام میداد. در یکی از این مسافرت ها رفیق وردی با مبارز دیگری حزب، به نام محمد صدیق، روز دوم فروردین 1352 در "شهر بانه" در منزل یکی از رفقای حزبی به دام پلیس می افتند. در تلاشی به جهت نجات دادن رفیق وردی، وی به گلوله یکی از جیره خواران رژیم شاه، شهید شد. و رفیق محمد صدیق نیز زخمی شده دستگیر میشود. در همان روز رفیق عزیز مصطفی زاده میزبان رفیق قادر وردی دستگیر و با محمد صدیق به زندان اعزام میشوند..

"هنوز خون نابحق رفیق قادر وردی عضو کمیته مرکزی حزب ما در کوچه‌های "شهر بانه" خشک نشده بود و حزب و ملت کرد در غم جانکاه شهید زنده یاد "مالا قادر" قهرمان نترس و نستوه ملت کرد، در ماتم بود، که خبرگزاریهای خارج اخبار جنایت تازه‌ای حکومت جبار و خونریزی محمد رضا شاه را پخش کردند. شاه بار دیگر دست خود را به خون یکی دیگر از عضو حزب دموکرات کردستان و یکی دیگر از دلیران زحمت کش ملت کرد سرخ کرد. بنا بر اخبار واصله و منتشر شده روزی 26 فروردین محمد رضانی و حسین توفیقی در شهر سنندج از طرف نیروهای درنده حکومت شاه کشته شده‌اند" (1)

لازم است گفته شود که شهید حسین توفیقی، عضو حزب نبود، اما چون عقاید و نظریات آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری در مغز داشت در قاموس رژیم شاه تحمیل حکم اعدام بر او مستوجب و سزاوار بود.

دوستان محمد صدیق و عزیز مصطفی زاده نیز تقریباً بعد از هشت ماه آزار و شکنجه روزی 10 فروردین ماه 1352 در شهر سنندج به دست آدم کشان رژیم پهلوی تیره باران شدند و به کاروان پر افتخار شهیدان راه آزادی پیوستند.

(1) روزنامه کردستان، شماره 25، فروردین ماه 1352. (1973)م.

شهید شدن رفقا قادر وردی و دستگیر شدن محمد صدیق عزیر مصطفی زاده ضربه سنگین بر تشکیلات حزب بود. زیرا نه تنها در منطقه بانه بلکه در بعض نواحی دیگر مبارزان که به شیوه تشکیلاتی ارتباط با آن دوستان داشتند در معرض تحت تعقیب و دستگیر شدن قرار گرفتند و عده از آنان مجبور به ترک کشور و پناه بردن به کردستان عراق گردیدند. با توجه به اینکه برخی از اعضای حزب در رابطه با این مسئله دستگیر شدند مدتی تشکیلات حزبی دچار عقب نشینی شدند.

شهید شدن قادر وردی نیز در کردستان عراق همدردی فراوان با حزب دموکرات کردستان (ایران) به راه انداخت و برای اولین بار آوازه‌اش در رسانه‌های جمعی خارج از کشور از خود بجا گذاشت. حتی از سوئید تظاهراتی به جهت انزجار و بیزاری علیه این جرایم شاه به راه انداخته شد.

فصل سوم: در کنگره سوم تا کنگره چهارم.

(1352-1358)

کنفرانس سوم نقطه تحول و تغییرات مهم تاریخی حزب دموکرات کردستان (ایران) بود که در اغلب مورد این حزب را به پیش برد که ما پیشتر خلاصه وار از آن سخن رانیدیم. با وجود این برای اینکه تمام تحول درون حزب و تمام گامهای کنفرانس رنگ و رخساری شرعی و اصولی به خود بگیرند، لازم بود کنگره حزب تشکیل بشود. برای نمونه از پیروی داخلی تایید شده کنفرانس سوم در آن جا که بحث از کنفرانس حزب به میان آمده، گفته شده که: "درچنین اوضاع و احوالی کنفرانس صلاحیت کنگره را دارد" اما این اصل پیشتر در کنگره‌ی حزب تصمیم در باره‌ش گرفته نشده بود، تا رنگ شرعی و قانونی به خود بگیرد. مسئله فقطه این بود که نمی شد دو سال دیگر دست روی دست بگذاریم و کاری نکنیم، تا امکان انعقاد کنگره ممکن شود. این را هم کنار بگذاریم اگر حزب کنفرانس را بر پا نمی کرد و به دنبال کنفرانس تشکیلات حزبی را احیا نمی کرد، اساسا امکان منعقد شدن کنگره وجود نداشت. زیرا همگی میدانیم که کنگره از اعضای رهبری و نمایندگان تشکیلات حزب شکل میگیرد.

البته چنانکه قبلا گفتیم کادر رهبری حزب دموکرات کردستان چه در کنفرانس دوم و چه در گردهمایی بغداد کمیته مرکزی برگزیده بود که در هیچ یک از نوشتار حزبی سخن از چنین شیوه برگزیدن نشده بود. اما مثل یک عضو حزب مثل کسی که خود در تمام بر گزیده و برگزیدن ها مشارکت کرده‌ام، به هیچ نوع از آنها پشیمان نیستم و هر سه تایی آن رویدادها را به صفحات درخشان تاریخ حزب و به عمل انقلابی اعضا رهبری میدانم. مبرا بودم هم آن است که هر چه بعدا به دست آورده‌ایم بر اساس این عمل به ظاهر برعکس و مخالف اصول بنیات نهاده شده است.

خلاصه که نمی شد برای چندین سال دیگر حزب دموکرات در عهد انتقال بماند، بلکه میبایست برای بر پاکردن کنگره‌ای تلاش شود تا تمام تایید شده‌های کنفرانس را بار دیگر در آن جا موید نمود و حزب به راه طبیعی و عادی خود بیفتد. آن بود که در نخست دومین سال بعد از کنفرانس سوم کمیته مرکزی تصمیم گرفت کنگره حزبی تشکیل دهد و در این راه

مشغول سعی و کوشش شد. این کنگره عاقبت الامر در مهر ماه سال 1352 (1973)م با مشارکت (49) نفر عضو در دیار در به دری و آوارگی در شهر بغداد پایتخت عراق تشکیل شد.

با وجود آنکه در موقع برپا کردن کنگره، حزب ما در باره تشکیلاتی یکپارچه بود و بهترین سیستم اتحاد سیاسی تا آن وقت در میان صفوف وجود داشت، لکن در مورد مسئله مهم چه از رهبری و چه در میان بدنه اختلاف عقاید و نظریات بسیار تند بود. زنده یاد دکتر قاسملو و بعضی افراد دیگر بر این باور بودند که آن کنگره که در پیش است، کنگره دوم است. زیرا کنگره که در سال 1343 بسته شده شرعی نبوده. قسمت دیگر (که نویسنده این سطور یکی از آنها بود) چنان تصور میکردند کنگره که در پیش است، کنگره سوم است زیرا تاریخ تمام احزاب عبارت از کلیه رخدادهای است چه خوب و چه بد و صحیح و غلط و پیروزی و شکست.

اما در هر دو ارگان اعم: از دفتر سیاسی و کمیته مرکزی نظریات دکتر قاسملو و همفکرانش تایید شد. بدین جهت در گزارش کمیته مرکزی نوشته شد. "گزارش کمیته مرکزی بعنوان کنگره دوم حزب دموکرات کردستان (ایران) و بدین شکل در کنگره خوانده شد. اما با خواندن نام آن صدای ناخرسندی و نارضایتی در میان اعضای کنگره بلند شد و سر انجام کنگره با اکثریت آرا اعلام کرد که کنگره دوم با آن همه کم و کاستی که داشت، قسمتی از تاریخ حزب محسوب و به رسمی شناخته می شود و کنگره فعلی کنگره سوم است.

در مورد مسئله دیگر بعضی اختلاف در بین بود. آنهم تحلیل و تفسیر در باره شورش مسلحانه سال های 46-47 بود. اکثریت کمیته مرکزی بر آن باور بودند که آن رویداد یکی از صفحات زرین تاریخ حزب میبایست شد و باید به آن افتخار شود، بعضی افراد (پیش از همه امیر قاضی) بر آن معتقد بود به علت آنکه کمیته مرکزی بر گزیده کنگره تصمیم در باره آن نگرفته، آن جنبش کاری ناهزبی است و آن رهبران جنبش که مانده اند باید مجازات بشوند. در مورد آن به آسانی به نتیجه رسیدیم که جنبش 47 و 46 به فصل زرین از تاریخ حزب گذاشته شد.

کنگره سوم با کنگره دوم نیز و دو کنفرانس قبل از خود منافات فاحشی داشت. قبل از هر چیز، این کنگره بر پایه اصل های پیرو داخل فراهم شده بود. چه در میان اعضای حزب در عراق و چه در میان دوستان ساکن اروپا نمایندگان کنگره به انتخابات تعیین شده بودند و اگر چه در داخل کشور فرصت فراهم شدن کنفرانس و انتخابات نمایندگان نبود، اما در آنجا نیز بر پایه تقسیم شدن سازمان ها نماینده دعوت شده بودند. متأسفانه بعلت اوضاع و احوال دشوار مبارزه تمام آنها که در داخل کشور برای شرکت در کنگره دعوت شده بودند، نتوانسته بودند بیایند. اما با همه اینها با کنفرانسهای دوم و سوم که هیچ یک از نمایندگان و دوستان داخل کشور در آنها مشارکت نکرده بود، فرق زیاد داشت.

این بار برای کنگره سوم گزارش سیاسی بامفهوم متین از طرف کمیته مرکزی آماده شده بود که سنجش و مقایسه با دقت و باریک بینی از گذشته حزب و اوضاع و احوال مبارزه را در خود جا داده بود و خط مشی عمومی سیاست و رهگذر و هدف حزب را مد نظر قرار داده بود. سزاوار و درخور بحث است که در گزارش کمیته مرکزی برای اولین بار مبارزه مسلحانه با راه و روش مبارزه بر ضد رژیم محمد رضا شاه مجاز شمرده شده بود، در همان حال نشان داده بود که چگونگی این شیوه مبارزه به آرزو و دلخواه انتخاب نشده است، بلکه رژیم شاه آن را به نیروهای شورشی تحمیل کرده است (1) و این کنگره طرح برنامه و پیروی داخل حزب به قاعده نو و علمی آماده کرده بود و برای خواندن و اظهار نظر، اختیار به نمایندگان شرکت کننده در کنگره داده شده بود.

علاوه بر همه اینها درجه و پایه هوشیاری و بخردی و بیداری سیاسی شرکت کنندگان کنگره در تخمین با کنگره و کنفرانس های پیشتر بسیار بالا بود و صحبت های کنگره در پله و رتبه بسیار عالی سیاسی بودند. بیاد دارم خودم شخصا از یک نماینده کنگره سؤال کردم "بحثهای کنگره را چگونه تحلیل میکنی؟ در پاسخ گفت چه بگویم" کنجکاوی و جستجو و کاوش و کنکاش و مناقشه و مجادله اعضای پارلمان یک دولت هم این قدر پر محتوا هستند. اما چکنیم ما کرد هستیم و بدون پشتیبان و مدد کار". (آن رفقا یکی از آن دسته نمایندهها بود که از داخل کشور آمده و در کنگره شرکت کرده بودند).

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره سوم، ص 47.

با تشکیل و پایان گرفتن کنگره سوم حزب دموکرات کردستان (ایران) در تمام موارد جای در خور و شایسته خود را گرفت. برنامه و پیروی این بار تایید شده کنگره بودند و شرعیت تمام داشتند، اعضای کمیته مرکزی در یک کنگره شرعی و صاحب صلاحیت انتخاب شده بودند و گزارش سیاسی کمیته مرکزی که کنگره سوم تایید کرده بود، چراغ روشننگری وسیع مبارزین حزب بود و بسیار نقطه با قدرت دیگر.

کنگره سوم، یک کمیته مرکزی (15) نفره را برگزید که اسامی شان به شرح زیر است:

- 1- دکتر قاسم لوی
- 2- کریم حسامی
- 3- محمد امین سیراجی
- 4- امیر قاضی
- 5- هیمین (شاعر)
- 6- کریم حداد
- 7- رسول پیشنماز
- 8- دکتر سلطان اطمینشی
- 9- محمد مهدی
- 10- دکتر حسن شتوی
- 11- هاشم کریمی
- 12- محمد رسول حسن پور
- 13- سلام شفیعی
- 14- اسماعیل حاجی
- 15- عبدالله حسن زاده

درخور بحث است کمیته مرکزی در اولین گردهمائی خود این پنج رفقا را به عضو دفتر سیاسی برگزید:

1- دکتر قاسملو

2- کریم حسامی

3- محمدمین سیراجی

4- دکتر سلطان وطمیشی

5- عبدالله حسن زاده

پیشرفت حزب چه از جنبه سیاسی و دیپلوماسی، چه از جنبه تبلیغاتی و چه از جنبه تشکیلاتی بعد از کنگره سوم شیوه شتابنده‌تری به خود گرفت. تشکیلات حزب در اغلب مناطق تغییر شکل دادند و ارتباط تشکیلات شان با رهبری محکم تر کردند. شناسائی حزب به جهان خارج حزب چه در ایران، و چه در بخش‌های دیگر کردستان، چه در منطقه خاورمیانه و چه از نظر جهانی چند گام پیشتر رفت. بویژه ارتباط با کشورهای سوسیالیستی که آن وقت (به حق یا به ناحق) بدان اهمیت زیاد داده می شد خیلی به پیش رفته بود به ندرت دیده شد که جشن و مناسبت در سفارت آن کشور در بغداد تشکیل شود و نماینده ما را به آنجا دعوت نکنند. خلاصه‌وار دوران شکوفای و پیشرفت حزب دمکرات کردستان (ایران) بود.

جنگ شش روزه فیما بین اسرائیل و اعراب.

در اولین روزهای اکتبر (1973)م جنگ تازه در بین اسرائیل و اعراب شروع شد. در این جنگ اسرائیل به اندازه‌ای برای سوریه فشار آورد که شهر دمشق پایتخت سوریه در معرض خطر تسخیر و سقوط قرار گرفت. هر چند در آن موقع دولت عراق با سوریه ارتباط خوبی نداشت، اما با صدور اعلامیه‌ای اعلام کرد با تمام قوا برای دیفاع از خاک عرب در این جنگ شرکت خواهد کرد و عملاً نیز بدون تاخیر و معطلی ارتش عراق به طرف سوریه به راه افتاد و با ارتش اسرائیل وارد نبرد و کارزار شد.

در همان موقع عراق که با ایران نیز ناسازگاری داشت برای اینکه از پشت جبهه خود مضطرب و نگران نباشد اعلام کرد که تمام اختلاف‌ها را با ایران معلق میکند و حاضر است مشکلات را با ایران از طریق گفتگو حل و فصل نماید. هر چند برداشتن این دو گام عراق مستقیماً ارتباط با حزب ما نداشت، بویژه تصمیم دیفاع از دول عربی یک تصمیم ملی و به جا بود اما این عوارض برای حزب دموکرات نتیجه ناهموار به دنبال داشت:

چند ماهی بود با موافقت دولت عراق رادیوی، به نام "رادیو صدای کردستان ایران" به راه انداخته بودیم. که عراق تصمیم جنگ با اسرائیل و عادی کردن روابط با ایران داد، به ما نیز ابلاغ کرد که حق نداریم منبع در رادیو خودتان از ایران حرف بزنیم. ما گفتیم رادیو ما در جای خود برای بحث پیرامون دولت ایران و آشکار کردن سیاست‌های غلط ایران است، اگر قرار باشد از ایران سخن نگویم رادیو ما ارزش خود را از دست خواهد داد. اما هر چند تلاش کردیم فایده نداشت و سرانجام ما نیز حاضر نبودیم شرائط عراق را قبول کنیم، رادیویی ما را بستند.

در خور توجه است در سال (1972)م نیز رادیو دیگری به نام "صدای آزادیخواهان ایران" براه انداختیم که با سه زبان کردی و فارسی و ترکی برنامه پخش میکرد قسمت کردی را ما اجرا

میکردیم و ترکی و فارسی را بعض تشکیلات دیگر ایرانی. آن هم در یک رخداد شبیه به آن ناچار بیصدا شد.

تازه شدن جنگ درعراق

متأسفانه عمر این روزگار ترقی خواهی خیلی دراز نبود. یواش یواش از 11 مارس سال 1974م نزدیک میشدیم. در سال 1970م وقتی که توافقنامه ئوتونومی در بین جنبش کرد و دولت عراق امضا شده بود، چهار سال وقت تعیین کرده بودند که در این فرجه زمینه خود مختار بودن کردستان عراق آماده بشود و آنگاه تشکیلات ئوتونومی به رسمی امور خود را شروع کنند.

درخور ملاحظه است که روزگار اعتماد و باور به همدیگر در بین دولت عراق و رهبران جنبش کرد اگر بتوان گفت بعد از 11 مارس 1970م پیدا شده بود، دراز مدت نبود. به زودی از یکدیگر بد گمان شدند و حمله تبلیغاتی را علیه همدیگر گسترش دادند و ارتباطات در بین شان تا حدودی از هم گسسته شد.

ناخوش آیند آن بود که در سه سال و نیم آن چهار سال نتوانسته بودند تسهیلات ممکن برای امور اجرائی قانون خودمختاری و مشخص کردن منطقه خودمختار فراهم بکنند و نقطه نظرهای خود را از هم نزدیک کنند. تنها در شش ماه پایان در اوضاع واحوال بسیار نامساعد و ناسازگار وعدم اعتماد و باور بهم، هر یک مشغول بود طرحی خود را برای قانون خودمختاری آماده میکرد. گاه گاه گردهمایی مشترک در بین این دو، و گاه بیگاه حزب شیوعی عراق تشکیل می شد. بعض وقت نیز شخص دکتر قاسملو(نه اینکه حزب دموکرات) در برخی گردهمایی به مشورت و صلاح اندیشی دعوت می شد.

اوضاع طوری بود که میشود گفت هیچ کس آن امیدواری را نداشت در 11 مارس 1874م خود مختاری کردستان عراق با رضایتی طرفین اعلام شود و مثل 11 مارس 1970م تبدیل به جشن و سرور و شادمانی گردد. برعکس همه نگران آن بودند که بعد از انقضای مدت بار دیگر جنگ و کشت و کشتار آغاز بشود و آنکه بنیان و پی افکن شده نیز ویران گردد.

پنهان نیست که حزب دموکرات نمی توانست خود را از زیر تاثیر رخدادهای کردستان عراق دور نگهدارد. زیرا نقطه حرکت و مرکز تصمیم گیری و قسمت زیاد از کادرهای زنده و برگزیده و زبردست و ماهر و چابک در عراق و به ویژه در کردستان عراق بودند. به این جهت با آغاز نمودن گفتگو در بین پارتهی و دولت عراق در مورد قانون حکم زاتی و ثغور منطقه حکم ئوتونومی در میان رهبری حزب ما و بحث و مشاوره و کنکاش و رایزنی و موضعگیری آینده حزب در مقابل رویدادهای کردستان عراق شروع شد. مسئله این نبود که اگر جنگ و کارزار آغاز شود ما پشتیبانی از کدام طرف بکنیم. زیرا هم چنانکه قبلا بدان اشاره کردم آن قسمت از روزهای آغاز ارتباط ما با عراق در آن باره تصمیم گرفته شده بود. ما اعلام کرده بودیم اگر روزی بر خلاف میل ما در بین پارتهی دموکرات و حزب بعث سوسیالیستی عرب اختلاف کدورت بروز کند ما در این میان بی طرفیم و به ضرر یکی از آنها پشتیبانی از طرف دیگر نمی کنیم. زیر بنای گرفتاری ما آن بود، که برای حفظ خودمان و دوستانمان و از آن مهم تر برای آنکه بتوانیم آن بی طرفی را محفوظ کنیم باید چه کار کنیم و در کجا اقامت نماییم و کجا سکنی گزینیم.

اعضا حزب در عراق به ظاهر چهار راه پیش رو داشتند که مباحثی یکی را انتخاب کنند: اولی برگشت به ایران و شروع کردن مبارزه مخفی و تشکیلاتی که معلوم بود زیاد نمی کشید به مبارزه مسلحانه تبدیل میشد. دوم جمع شدن در منطقه زیر کنترل پیشمهرگه و رهبری جنبش کرد، سوم منتقل کردن همگی اعضای حزب به شهرهای زیر کنترل ارتش و دولت عراق و چهارم خروج از عراق.

اما هیچ کدام از آن راهها این قدر سطحی و هموار و بی درد سر نبودند. باز گشت به ایران و شعله‌ور ساختن مبارزه مسلحانه بدون آمادگی از هیچ طریق، نه تنها یک نوح خودکشی بود، بلکه به معنی زدن ضربه بزرگ به زندگی ملت ما بود، جمع شدن در کردستان عراق به غیر از دست و پای خود بستن در باره کار سیاسی و تشکیلاتی و تبلیغاتی، رخدادهای تلخ دهه‌ی پیشین را بیاد می آورد و لرزه بر اندام همگی دلسوزان می انداخت. انتقال همه اعضای حزب به شهرهای زیر کنترل دولت بعلاوه از گرفتاری اقتصادی و اجتماعی خطر این داشت که حزب نتواند بی طرفی خود و استقلال سیاسی خود را حفظ کند، یا دچار رویداد ناخواسته دیگر بشود. رفتن به خارج از عراق علاوه از آن در حقیقت امکان پذیر نبود، زیرا به معنی پناهنده شدن صدها کس و خانواده به کشورهای بیگانه بود، ما را هم مثل یک حزب سیاسی از وطن و ملت خویش دور میکرد و دچار مرگ سیاسی می نمود. بدین جهت بود که ما برای مدت مدید نتوانستیم تصمیم بگیریم. (1)

(1) در این میان یکی از رفقا کار خود را آسان کرده بود. آن آقای کریم حسامی بود که می گفت: لازم به این توضیحات نیست صبر کنید تا اینکه جنگ شروع شود بدانیم کی از کی پشتیبانی میکند. آنوقت ما هم تصمیم میگیریم، وقتی که سنوال کردیم، منظورش این بود وقتی که جنگ آغاز شد، کشورهای سوسیالیستی پشتیبانی از هر کدام کردند ما هم از آن پشتیبانی میکنیم، که خوشبختانه آن نظریه یک جور گوش در مشت بود، رد شد.

سر انجام بعد از چندین گردهمایی گفتگو در این مورد به توافق رسیدیم که هیچ یک از این راهها را انتخاب نکنیم و راهی وسط را پیش بگیریم. بدین معنی که هم رهبری و هم بدنه در یکجا گرد و فراهم شوند. در نتیجه تایید آن تصمیم اعضای رهبری به این شکل تقسیم شدند:

1- دوعضو کمیته مرکزی به اسامی: محمد رسول حسن پور و سلام شفیعی در داخل کشور به طور مخفی زندگی میکردند.

2- دکترشتوی و محمد مهتدی و امیر قاضی در اروپا بودند و تصمیم گرفته شد دکتر قاسملو نیز به اروپا برود. 3- عبدالله حسن زاده و رسول پیشنماز به منطقه زیر کنترل پیشمهرگه برای منظم کردن امورات آن دوستان که در آن منطقه می زیستند و بدان جهت نیز که نگذارند از راه مستقیم حزب منحرف شوند. 4- هاشم کریم حداد و اسماعیل حاجی که خانه‌شان در سلیمانیه بود همان جا بمانند. 5- کریم حسامی و محمدامین سیراجی و دکتر اطمینی و هیمن در بغداد باشند. خیر و نفع آن تقسیم شدن آن بود که هر چند امور حزب ما لنگ می شد، اما لافل در مورد مسائل سیاسی فشار هیچ یک از طرفین بر دوش ما سنگینی نمی کرد و می توانستیم استقلال سیاسی خود را محفوظ کنیم. با آن تقسیم شدن تصمیم گرفته شد ارگان حزب "کردستان" در بغداد منتشر شود. کریم حسامی مسئول سیاسی و هیمن مسئول ادبی روزنامه باشد. جزو درونی حزب نیز (تیکوشه‌ر) که پیشتر در بغداد منتشر می شد در کردستان منتشر شود و مسئول سیاسی و ادبی آن عبدالله حسن زاده باشد، که متأسفانه "کردستان" در مدت یک سال تنها دو شماره، و "تیکوشه‌ر" نیز دو شماره را منتشر کرد، بدین تفاوت که "کردستان" ماهیانه بود اما "تیکوشه‌ر" گاه گاه انتشار و پخش می شد. (1)

به نزدیکی ماه مارس رسیدیم از سر گرفتن جنگ دور از تردید شد. بدین جهت تصمیم از هم پراکنده شدن کمیته مرکزی جامه عمل به خود پوشید. سال 1974 م سالی پر از رخدادهای ناخوش آیند و ناگوار بود، بعلاوه از آن که جنگ کردستان در آن شروع شد، چنان معلوم بود طبیعت هم با ملت کرد مظلوم سر سازگاری ندارد. بهار مملو باران، با سیلابهای زیاد، بیشتر شوارع را خراب کرد بود اغلب پل ها را از بن کنده بود. در آن اوضاع و احوال نیز رهبر جنبش کرد از مردم خواسته بود شهرها را ترک کنند و به داخل پیشمهرگه بروند. در حقیقت مردم نیز به درخواست پارتی پاسخ مثبت داده بودند.

(1) آقای کریم حسامی در خاطرات خود چنان نشان میدهد که "کردستان" و "تیکوشهر" در آن مدت هر دو در بغداد منتشر می شدند. اما واقعیت این بود که من بدان اشاره کردم. حتی امور تایپ و تکثیر هم خودم انجام میدادم. زیرا آن های سر رشته این نوع کارها را داشتند در بغداد بودند و درپیش ما غیر از خودم کسی دیگر تایپ و تکثیر بلد نبود.

در اولین ماههای بهار به هر دهکده کردستان عراق که میرفتی، صدها و گاه هزاران مهمان در آن می دیدی که با وضع بد حال و بدبخت و مضطرب و پریشان در خانههای دیگران جا و نان داده میشدند.

به وجود آوردن آن اوضاع ظاهرا بخاطر آن بود که شاید جلو دو باره شروع شدن جنگ را بگیرد، اما متاسفانه نه تنها آن استفاده را نداشت بلکه نتیجه معکوس بیارآورد زیرا، آن جمعیت زیاد موجب فشار بیشتر بر رهبر جنبش از یک طرف و ساکنین دهکدههای زیر کنترل پیشمهرگه از طرف دیگر شد. در نتیجه برای سبک کردن آن بار گران، راه ایران به روی شان باز شد و به صدها هزار نفر به ایران شاه پناهنده شدند که آن کار بار دیگر نتیجه درست و حسابی به دنبال نداشت. زیرا بخواهیم و نخواهیم آن جمعیت به گروگان در دست شاه تبدیل شدند تا برای اینکه در روز لازم برای مقاصد شوم و نامیمون خود، مثل اسباب فشار علیه جنبش کرد به کار گیرد و در آن راه شرایط خود را تحمیل کند.

چنانکه پیشبینی میشد رهبری جنبش کرد و دولت عراق در مورد قانون ئوتونومی با هم به توافق نرسیدند و سرانجام در روز 11 مارس 1975 م دولت عراق یکطرفه قانون ئوتونومی منطقه کردستان را اعلام کرد. آن عمل آشکارا به منزله و مفهوم خارج کردن پارتی از حساب حکم ذاتی و نزدیک شدن جنگ بود. زمان زیاد سپری نشد که آتش جنگی گرم و خانمانسوز و ویرانگر در سر تاسر کردستان شعله ور شد.

چنانکه قبلا گفته شد مدتی بود عدم اعتماد در بین دولت و رهبر جنبش خلق کرد عراق بروز کرده بود، اما به هیچ عنوان نمی شود نقش دولت محمد رضا شاه ایران را در از سر گرفتن جنگ کردستان از یاد ببرد. شاه که دشمنداری کهن با خلق عراق داشت، و در اصل نیز ضد کرد و ضد به دست آوردن حقوق ملت کرد در هر یک از بخشهای کردستان بود، لذا بسیار جد و جهد و تلاش کرد تا آن دو دشمن را با هم به ستیز و جنگ وا دارد به ضرب المثل پیشینیان از آب گل آلود ماهی بگیرد. مامورین و صاحب منصبان رژیم شاه وعده و وعید پشتیبانی بی حد و حصر به رهبر جنبش کرد عراق داده بود. برای آنکه آن سخن بر افواه مردم افتاده بود؛ که دولت عراق به هر اسلحه به کردها حمله کند به همان اسلحه از جانب کردها پاسخ به او داده میشود. آن "هر اسلحه" هواپیما و تانگ و موشک و همه چیز را در بر میگرفت.

اما وقتی که جنگ از سر گرفته شد همه دیدند آن وعده وعیدهای شاه تنها برای شعله ور شدن دو باره جنگ بود و "پشتیبان" بی حد و حصر "شاه، از سلاح سبک و نیمه سنگین بیشتر

نرفت. از تجهیزات بیشتر خبری نبود و بنابر این در تمام کردستان هواپیماهای جنگی ارتش عراق همچون بازی گرسنه به دنبال شکار می گشتند. اما حتی در اغلب جاها پدافند ضد هوایی برای بر خورد و شلیک در دسترس نبود. البته ارتش شاه بعض توپ دورانداز و چند موشک ضد هوایی و چند دستگاه آتش بار ضد هوایی به جبهه زیر کنترل پیشمرگه آورده بود. اما آنها را در ید اختیار پیشمرگه قرار نداده بود. بلکه سربازان شاه خودشان آنها را بکار می گرفتند، تا به مقتضیات، اگر به صلاح و نفع رژیم شاه بود بکار گیرند و در غیر این صورت بیصدا شوند.

این سیاست ضربه بسیار کاری به جنبش کرد عراق زد که متخصصین سیاسی و نظامی باید در باره آن کنکاش و تفحص نمایند که توضیح و تحلیل آن از توانای این نوشتار نیست.

اما بزرگترین ضرر و زیان به جنبش کرد به باور من دو چیز بود: یکی آن بود که پیشمرگه کرد آن اعتماد و ایمان قبلی را در خود نمی دید، یا بهتر بگویم عملاً از دست داده بود. و بیشتر چشم امید بدان دوخته بود آیا توپ های دور انداز ایران چگونه شلیک میشوند و به طور کلی چشم به رژیم شاه و ارتش شاه بود. دوم آن بود: وقتی که رژیم شاه در جنگ به یکی از ارکان اصلی تبدیل شده بود طبیعی بود در هنگام صلح و آشتی هم به طرف اصلی و تصمیم گیرنده تبدیل خواهد شد. ارتش عراق توانست در مدت بسیار کم اغلب مناطق را از زیر کنترل پیشمرگه خارج نماید و تسخیر کند و نیروی جنبش کرد را در بازنه باریک نزدیک به مرز ایران و عراق زیر فشار قرار دهد. کار به جای رسید که اواخر ماههای سال 1974م قسمت بیشتر از پیشمرگه ها نیز عائله خودشان را روانه ایران کرده بودند و در آن اوضاع و احوال هر یک مدت از وقت خود را برای دیدار از خانوادههای خود در ایران صرف میکرد.

در این بحبوحه و گپرو دار تبلیغات بر افواه مردم افتاده بود که ایران و عراق در صدد توافق با هم هستند و ایران از حمایت کردها خود را کنار خواهد کشید. در دیماه 1353 یکی از خبرنگار بیگانه از محمد رضا شاه سنوال کرد: " آیا امکان دارد شما به حساب کردها با دولت عراق توافق نمائید؟ شاه در پاسخ گفت: " ما هیچ موقع در نظر نداریم کردها را بفروشیم. اما معلوم است وقتی که دو طرف با هم به توافق می رسند، طرف سوم باید چیزی ببازد". این پاسخ شاه در واقع از آن روشنتر بود که لازم به تحلیل و تفسیر باشد. هر چند متاسفانه رهبر جنبش کرد جهد و تلاش نکرد که خود را از چنگال این مخاطره که او را عملاً تهدید میکرد نجات دهد و سعی و کوشش برخی از دوستان کرد نیز، برای نمونه یه کیه تی شوروی که نویسنده این سطور خودش در جریان گوشه از آن بود، در این بار به نتیجه نرسید.

سر انجامش این بود که در نخست ماه مارس (1975)م وقتی که گردهمائی تشکیلات اوپک در الجزایره پایتخت الجزایر برپا شد، شاه ایران و جانشین ریاست انجمن بالای شورش عراق و رئیس جمهور فعلی عراق صدام حسین به میانجیگری "هوار بومدین" همدیگرا ملاقات کردند و توافقنامه معروف شش مارس (1975)م امضا کرد. این توافقنامه بعض کدورت قدیم بین ایران و عراق را بویژه درباره "شط العرب" حل و فصل کرد، اما شاه بیت قصیده در آن پایان بخشیدن به پشتیبانی شاه از جنبش کرد حتی اگر لازم باشد همکاری هر دو دولت علیه آن جنبش بود.

در این جا دفتر سیاسی پارتی برای اینکه راه برای سازش با دولت عراق پیدا کند تلگراف صلح خواهانه از طریق سپاه عراق برای صاحب منصبان دولت فرستاد. اما عراق که با ایران به توافق رسیده بود، همه گونه گفتگو را با نمایندگان کرد رد نمود و بدین شیوه شورش

مسلحانه چهارده ساله کرد عراق به پایان عمر خود نزدیک می شد، تا اینکه بالاخره در نیمه مارس رسماً تمام مقاومت به نهایت رسید و نیروهای درون جنبش یا اینکه خود را تسلیم عراق نمودند یا به ایران رفتند.

در فاصله یک سال جنگ میان دولت عراق و کردها حزب دموکرات کردستان نیز در وضع خوبی نبود. فقط این قدر که حزب توانست به حیات خود ادامه دهد و سیاست خود را حفظ کند، سودمند بود. اما اگر آن را تفریق کنیم کار دیگری برای محکم کردن جای پای خود از دست نمی آمد ارتباط در بین طیف های رهبری اموری آسان نبود. به این خاطر عملاً هر قسمت از اعضای کمیته مرکزی در هر جای که بودند تنها به امورات حاشیه خودشان می رسیدند و این فرصت نبود که همه با هم برای تمام امورات حزب جرو بحث بکنند و تصمیم بگیرند. آن قسمت که در کردستان عراق می زیستند، میبایست دو دست خود را به کلاه خود میگرفتند تا باد آن را نبرد و یاد آوردن کوشش تشکیلات در درون میهن کمتر در مغز جا میگرفت. زیرا انتظار رخداد بد میرفت.

در آخرین روزهای پیش از توافق (6) مارس (1975)م در الجزیره قرار گذاشتیم که آن اعضا کمیته مرکزی که در عراق می زیستند در سلیمانیه یکدیگر را ببینند و گردهمایی در مورد چگونگی وضع خودمان بکنیم. آنهای که در منطقه پیشمرگه بودند، در راه سلیمانیه بودند که توافقنامه الجزیره اعلام شد. به هر طریق که بود راه خود را ادامه دادیم اگر اشتباه نکرده باشم، روزی هشتم مارس به سلیمانیه رسیدیم و با آن دوستان که در سلیمانیه بودند یکدیگر را پیدا کردیم. آنهای که در بغداد بودند نه همه فقط آقای کریم حسامی آمد و چند روز هم با هم راز و نیاز و درد دل کردیم. در واقع دردسر بین خودمان زیاد بود. اما وضع تازه کردستان عراق تا اندازه ای مشکلات های قبلی را تحت الشعاع خود قرار داد و ما بیشتر در فکر آن بودم که چه کار بکنیم.

آخرین تصمیم که کمیته مرکزی، یا بهتر است بگویم آن قسمت از کمیته مرکزی که گردهمایی را تشکیل داده بود، آن بود که پیامی به رهبری جنبش کرد و مقدم از همه به بارزانی بدهد و از او درخواست نماید که آن خیانت شاه را بی پاسخ نگذارد. با نیروهایش بداخل ایران برود و بر ضد رژیم شاه دست بکار شود. حزب دموکرات نیز بلادرنگ اعلامیه صادر میکند از مردم کردستان ایران میخواهد از این جنبش پشتیبانی بکنند و خود حزب نیز تمام اعضا و هواخواهان و طرفداران را برای مشارکت در آن شورش بسیج می کند. آن پیام به نویسندگان این سطور داده شد که به بارگاه بارزانی و دفتر سیاسی پارتی برسانم. اما وقتی که به منطقه رهبری (باله کاپه تی) رسیدم متأسفانه کسی آنجا نمانده بود که در این باره با او حرف زده شود و میبایستی هر کس در این اوضاع و احوال (که سگ صاحب خود را نمی شناخت) از خود مواظبت میکرد، مبادا بخاطر پول یا اسلحه قربانی نشود.

دولت عراق اعلام کرده بود که اولین روز از ماه آوریل سپاه به مناطق کردستان بر میگردد و آنهائیکه اسلحه خود را تسلیم نکرده باشند مجازاتشان میکند. ما هم تعداد پیشمرگه داشتیم که در آبادی "شارووشیان" به نام "ناشقولکه" مقرر داشتند. و نبودن ارتباط با آن برادران که در بغداد و سلیمانیه زندگی میکردند و بی اطلاعی از آن که چه بلای بر سریشان آمده است و نگرانی در آن مورد که اگر سپاه عراق به منطقه بیاید چگونه بتوانیم سربازهای عراقی را متوجه مسئله کنیم که آنها کی هستند و چکاره اند، برای همه اضافه بار شده بود.

برای نجات پیدا کردن از آن مخمصه و بن بست، به هر نحوی بود نویسندگان این سطور خود را به شهر "قلاده" رساند و از طریق برخی از دوستان با بردران ساکن بغداد نامه رد و بدل کرد.

پس از آن به هر رنج و محنت که بود خود را به بغداد رسانید تدریجا این گرفتاری ها حل و فصل شدند. ناگفته نماند در راه "قه‌لادزه" سوار قاطر بودم، آهسته می رفت منم عجله داشتم، سیخونک زد، جفتک پرانی کرد، مرا زمین انداخت روی سنگ افتادم دستم شکست، چون رستم یک دست به طرف ییلاق یاران عازم راه شدم. خلاصه بار دیگر اغلب اعضا کمیته مرکزی در بغداد با هم دیدار کردند. اما چون در حقیقت مثل یک حزب سیاسی میتوان گفت دست و پایمان بسته شده بود. نه تنها فقط راه آن را نداشتیم ارتباط خوب و تشکیلاتی با درون میهن برقرار کنیم، بلکه ارتباط گرفتن با آن اعضای حزب که در کردستان عراق نیز و حتی در شهرها می زیستند کار بس دشوار و سخت بود. ما با پاسپورت در عراق نبودیم، تا بتوانیم با پاسپورت در داخل کشور رفت و آمد کنیم. هیچ نامه‌ی رفت و آمد هم در دست نبود و در راهها نیز در هر چند کیلو متری جای تفتیش و پرس و جو بود درباره شناسنامه و نامه رفت و آمد.

دولت عراق بتازگی با دولت ایران توافق کرده بود، نمی خواست در انجام دادن توافقنامه الجزیره خرده‌گیری شود. به آن علت به ما اجازه کار سیاسی نداد. قبلا روزنامه حزب در بغداد انتشار می یافت. این بار راه آن را هم از ما گرفتند. درخواست کردیم رفقای حزبی که در اروپا هستند برای گردهمایی به عراق برگردند، از دادن ویزای عراقی خود داری کردند. در این تنگنا ناچار بودیم برای بعضی مشورت با برادران رهبری در خارج از کشور که دکتر قاسملو سکرتیر نیز با آنها بود، دو نفر از عضو دفتر سیاسی "کریم حسامی و عبدالله حسن زاده" به اروپا بروند و در آن جا همدیگر را ببینند. خوب بود عراق با این سفر مخالفت نکرد و آن دو نفر توانستند به خارج سفر بکنند و با دکتر و اعضا دیگر کمیته مرکزی در اروپا دیدار کنند و لاقلاً بازنگری به اوضاع حزب انجام دهند.

شلتاق حزب توده

ضرب المثل کردی میگوید: "جهود اگر مفلس شد اقوام دور و قرض کهن را به یاد می آورد". در آن برهه اضافه بر آن همه محنت، رهبری حزب توده ایران نیز به یاد همان افتاده بود " که از آن تنور نان به او برسد" پیام دور درازی منتشر کرد و ضمن سخن به میان آوردن از شکست مفتضحانه جنبش کرد در کردستان عراق، حزب دموکرات کردستان را قسمتی از آن مسئله کرده بود و رهبر حزب " به سخن آن پیام" دست راست حزب دموکرات کردستان (ایران) را به شریک آن شکست و مسئول همه آن عقب افتاده‌گی ها شناسانده بود که بر جنبش کرد و جنبش نجات بخشی سرتاسری ایران آمده‌اند.

به دنبال آن صغرا و کبرا تراشیدن، پیام حزب توده از مبارزین کرد خواسته بود که تشکیلات حزب دموکرات را احیا بکنند و ارتباط با حزب مادر (حزب توده) بگیرند و سونتی شورشی و اتحاد را زنده نگهدارند "خر کجا افتاده و کونده از کجا پاره شده است؟" در واقع حزب توده در همان پیام اعتراف بدان کرده بود که آن حزب در میان مردم کردستان ایران خریدار و طرفدار ندارد. بدان جهت ناچار است درخواست بکند که مبارزین کرد تشکیلات حزب دموکرات را زنده بکنند و به حقوق و معاش خودشان به چماق به دست حزب مادر! تبدیل شوند!

پیام حزب توده در شماره (26) روزنامه "مردم" چاپ شده بود و چند بار نیز از رادیو پیک ایران خوانده شد. اما جالب آن بود هیچ یک از آن افراد که حزب توده می خواست آنان را منحرف کند ارزش به گفتاهايش قائل نبودند و نه از تبلیغات او استقبال کردند. زیرا به حقیقت پیام حزب توده مملو از بهتان و تهمت ناروا، وارونه‌گری بود. و آن طور نشان داده بود که گویا "حزب

دموکرات کردستان ایران در سال های 25-1324 از همکاری نزدیک با حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل شده " (1) در حالیکه آنان که آگادار تاریخ جنبش نجات بخشی کرد ایران هستند، همگی میدانند که آن وقت "حزب دموکرات کردستان تشکیل یافت، نه حزب توده در آن مناطق تشکیلات داشت و نه فرقه دموکرات آذربایجان شکل گرفته بود". (2)

(1) و (2) کردستان، شماره 37، تابستان 1354، -1975م

سپس نیز آن، که ادعا شده بود گویا حزب دموکرات کردستان (ایران) حتی شکست جنبش کرد عراق نیز شبیه نوعی پارتی دموکرات کردستان (عراق) عمل کرده، دروغ محض بود. زیرا حزب دموکرات در سال (1349) راه ترقیخواهانه خود را پیش گرفته بود و تمام راهکارهای استقلال سیاسی و استقلال تصمیم گیری را بدست آورده بود.

صدور آن پیام نه تنها کار دوستانه، بلکه رفتار بسیار فرصت طلبانه و آشوبگرانه بود. بویژه که حزب توده می خواست از احساس زخمی شده مردم کردستان در آن اوضاع و احوال استفاده نابجا بکند و از این راه به نان و نوائی برسد.

پاسخ آن پیام از ناحیه کریم حسامی آماده شد و نویسنده این یاد داشته‌ها چیزهای را طرح کرد. لکن وقتی که در برلن المان غربی گردهمائی شکل گرفت، ضمن گفتگوی بسیار در مورد مسائل حزبی آن موضوع را نیز مطرح نمودیم، دکتر قاسملو نظرش آن بود که متن هر دو پاسخ تند و تیزند، لهذا تصمیم گرفته شد بار دیگر جواب دستکاری شود. آن بود بعد از پایان گرفتن گردهمائی، دکتر و نویسنده این سطور چند روز بیشتر در برلن تاخیر کردیم، تا این پاسخ دستکاری شد و تغییرات لازم در آن بعمل آمد و نیز چند مقاله دیگر آمده شدند برای اینکه گنجایش شماره "کردستان" را تکمیل کنند.

بعد از سپری شدن یک سال درهم ریختن وضع کردستان عراق، حزب دموکرات کردستان خواست گردهمائی کمیته مرکزی صورت داده شود. وقتی که درخواست ویزا برای برادران اروپا شد، دولت عراق موافقت نکرد این گردهمائی در بغداد باشد، اما وعده داد برای سفر اعضای کمیته مرکزی (آنهای که در عراق بودند) به خارج از کشور همکاری کند. در آن موقع دولت بلغارستان برای اینکه جلب توریست به کشورش نماید وضع اقتصاد خود را بهبود بخشد نمایندگی "بالکان توریست" را به بعض کشورها کرده بود که مردم می توانستند کرایه هواپیما و خرج توقف و ماندن در بلغارستان به پول کشورش بپردازند و به هواپیمای بلغاری سفر بکنند و در بلغار نیز خرج آنها را دولت بلغارستان تحمل کند. ما هم از این فرصت استفاده کردیم و از طریق بالکان توریستی در شهر "فارنا" در کنار دریای سیاه جای رزرو کردیم وهم آنها را عراق و هم آنها را که در اروپا بودند به آن شهر رفتیم و گردهمائی کمیته مرکزی شکل گرفت. در حقیقت من شخصا تاریخ آن مسافرت را به یاد ندارم، اما بطوریکه آقای کریم حسامی نوشته است: روزی 12/5/1876م همگی ما به هواپیما به "فارنا" رفتیم و روز بعدی گردهمائی کمیته مرکزی شروع شد" (1)

(1) کریم حسامی در خاطراتم 1875-1979 ص پنجم، ستوکهولم 1991، ص 99.

(1) همان منبع ص 74.

در حاشیه گردهمائی "فارنا" کریم حسامی "تهمت" به من میزند که نویسنده این سطور "گویا" به او بهتان کرده است. با اجازه خوانندگان هر چند ارتباط زیاد به نوشتار ما ندارد، خلاصه‌وار اشاره میکنم. مقدمتا میگویم کاک کریم در تمام نوشته‌هایش بسیار تلاش مذبوحانه

برای بد نام کردن من و دکتر قاسملو کرده بود، باید بگویم "خدا به حالش رحم کند" در حقیقت اگر نوشتن این جریان تاریخی نبود حاضر نبودم به هیچ وجه جواب گفته‌هایش را بدهم و حتی کاک کریم به قلم بیاورم. همچنانکه دکتر قاسملو هیچ وقت پاسخ به یاوه‌گویی‌هایش نداد. اما در جای دیگری این نوشتار چیزی در مورد آقای کریم حسامی می‌نویسم که شاید هویدا سازد این همه بدگوی در حق به من چیست. در اینجا فقط از آن تهمت سخن می‌رانم گویا برایش درست کرده‌ام! داستان آن است که کریم دلار از بازار سیاه عوض میکرد اضافه را در جیب خود می‌گذاشت. اما واقعیت چه بود؟

ما که در بغداد با بالکان توریستی توافق کرده بودیم پول داده بودیم، در قارنا بعلاوه از هتلی برای هر یک روزانه 10 "لیف" بلغاری را خرج به ما داده می‌شد که خدا قبول نکند کافی نبود. کاک کریم نیز راهنما و مسئول خرج برادران بود. خدا میداند او هیچ وقت دلار از بازار سیاه عوض نمی‌کرد. اما از روز اول که دانست این پول را گذاشته‌اند و برای خرج برداران کافی نیست، به تلفن از منزل خودش خواست برایش پول بلغاری بفرستند و خودم دو مرتبه در جریان تلفن کردنش بودم که میگفت پولمان تمام شده است برایم بفرست. موقعی که حساب کردیم کاک کریم هزار دلار خرج کرده بود که هر دلار از قرار 92 "ستوتینگ" برای حزب حساب کرده بود (لیف بلغاری 100 ستوتینگ بود) وقتی که من بدون رو در بایستی مسئله را مطرح کردم به دست به جیب خود برد و (50) دلار بیرون آورد که در بانگ عوض کرده بود بالغ بر (46) لیف. ناگفته نماند خودم در "قارنا" با خبر شدم که آن پنجاه دلار را عوض کرد. زیرا چون مدتی بود در افغانستان نبود مجبور بود پولی تعویض کند تا بداند چگونه باید دلار را برایش حساب کند.

باتوجه به این واقعیت که یک دلار در بازار سیاه 2/5 تا 3 لیف بود کاک کریم بدون آنکه خودی ناخواسته منظورش دزدی باشد!! از هر دلار دو لیف بهره بدست آورده بود که رزق خدا بود نمی‌شد رزق خود را پس داد. پس اگر دکتر قاسملو (به قول کاک کریم می‌نوسد) گفته باشد "خصلت ملایانه دارد" که لافل پیش خودم نگفته است، شاید مقاومت بر ضد دزدی و دست بری خصلت ملاها باشد و من نسبت به خودم از آن خصلت پشیمان نیستم.

میخواهم این بحث را با این چند کلمه خاتمه دهم آن‌های که از نزدیک کاک کریم رامی‌شناسند و با او همنشین بوده‌اند میدانند که نامبرده چقدر در برابر ثروت دنیا ضعیف است و هر یک از آنها چند نمونه از این شیوه کردار از کاک کریم بیاد دارند. من شخصا چند مرتبه او را در حالی دزدی دیده‌ام که حتی (25) فلس عراقی در آن به چشم می‌خورد. برای نمونه در عراق روزنامه به (25) فلس بود. هر موقع روزنامه می‌خرید اگر فرصت دست میداد بجای یک نسخه چند نسخه را برمیداشت و روزنامه فروش بدیخت هم تصور نمیکرد که افندی با این هیکل و قواره (25) فلس دزدیده باشد. بطوریکه می‌دانید این کار کاک کریم برای منافع نبود زیرا آن را نمی‌فروخت، اما که می‌توانست احساس دزدی و دست بری خود را بدان تسکین دهد، برای این آقاییک بهره‌مندی بود.

گردهمائی "قارنا" گردهمائی موفق نبود. راستش بخواهی گردهمائی بعد از شکست و ناامیدی بود و برعکس موقع پیروزی کدورت‌ها از یاد برده می‌شوند، در این گونه اوقات اختلاف عقاید و نظریات و کدورت‌ها بیشتر میشود، نویسنده این سطور که بیشتر استعفا داده بود به گفته کریم حسامی بخاطر پنج دنیار بود (1). با وجود اصرار بسیار زیاد از طرف رفقا استعفا را پس نگرفت و ناچار از او قبول کرده شد. اوضاع هم طوری بود که برادران ساکن اروپا برای امور و مبارزه بیشتر به داخل کردستان ایران یا عراق برگردند.

تحولات و شیوه انقلابی در ایران.

روزی 29 (بهمن) 1356 به مناسبت چهلمین روزی شهدا قم، عصیان و آشوب گسترده در شهر تبریز استان آذربایجان شرقی بر پا شده بود. مردم خشمگین و غضبناک به بانکها و ساختمان های دولتی حمله کرد بودند و چند بانک و ادارات دولتی و چندین دستگاه ماشین دولتی را آتش زده بودند و در زدو خورد میان پلیس و مردم عده‌ای کشته و زخمی شده بودند. هر چند پیش از 29 (بهمن) نیز بعض مقاومت با مامورین رژیم شاه در شهرهای دیگر رخ داده بود. شورش تبریز خودش به بهانه چهلیم شهیدان قم تنظم شده بود، اما برای همگی روشن بود که آشفتگی تبریز گامی تازه مبارزه بر ضد رژیم پادشاهی بود. این رخداد نیز در داخل کشور به شهرهای دیگر، الگو شد و از لحاظ جهانی آوازه وسیع و گسترده‌ای داشت.

هماهنگ با آن بروز عصیان، دولت عراق نیز به شیوه از حزب دموکرات خواست که باید از عراق خارج شود، یا اینکه اعضای حزب رسماً درخواست پناهنده سیاسی کنند و از مبارزه سیاسی دست بکشند. کمیته مرکزی (البته آن‌های که در عراق بودند) گردهمائی به مشارکت یک بخش از کادرهای حزب برای مذاکره پیرامون این مسئله در بغداد تشکیل داد. بعد از جر و بحث کامل و مفصل بر این نقطه مهر تایید زدند که اگر دولت عراق از فشاری خود دست بردار نشد، حزب زیر بار خروج از عراق نرود. بلکه زن و بچه و پیر و از کار افتاده‌ها را پناهنده کند و کادرها و اعضای حزب نیز با اعضای رهبری به داخل کشور برگردند و کار سیاسی و مبارزه سیاسی و تشکیلات خودشان را در میان گروه‌های جامعه ادامه دهند. یا بهتر بگویم گسترش دهند.

به علت تغییر اوضاع ایران و سست شدن پایه‌های حکومت پهلوی یا به هر دلیل دیگر، دولت عراق بر فشار خود اصرار نرورزید که حتماً باید عراق را ترک کنید. اما از طرف دیگر تغییرات ایران فشار بزرگی معنوی آورده بود که مبارزین حزب دموکرات بجای اینکه از دور گوش به اخبار ایران فرا بدهند بهتر است به میان مردم خودشان برگردند. این چیز بود که همه ما آن را احساس میکردیم. هر چند کمتر به پیشواز این فراخوانی و وجدانی میرفتیم. در حقیقت کس که بدون قید و شرط آماده بود به داخل کردستان ایران برگردد و امور حزب را انجام دهد شهید سید رسول دهقان (سیدرسول باب گه‌وره) بود. او در بهار (1357) تنها به کردستان ایران برگشت و بیش از دو ماه در منطقه مهاباد و نقده و پیرانشهر در میان مردم کار کرد.

رفقا دو دسته بودند. یک گروه اعضای کمیته مرکزی، که اکثرشان کمتر خود را در امور عملی نزدیک میکردند. به طرز که حتی اواخر پاییزی (1357) که از این بیعد از آن خواهیم گفت، یک قسمت از اعضای کمیته مرکزی به ایران برگشتند، و به تمام اعضای کمیته مرکزی بیش از یک هفته در داخل میهن نبودند. و آن قسمت دیگر، کادرهای رهبری بودند. آنها (که نویسنده این سطور نیز یکی از آنها بود) میگفتند کمیته مرکزی باید از این دو مورد یکی را انجام دهد: یا اینکه اکثریت اعضا (بعلاوه از یک دو نفر که برای امور حزب لازم است در خارج باشند) به میهن برگردند- که در این حال کادرهای دیگر مثل پیشمرگه در خدمت ایشان هستند- یا اینکه باید از صلاحیت رهبری کناره‌گیری کنند و این صلاحیت به آن کسان بدهند که حاضر میشوند به کردستان برگردند و در میان مردم خودشان مبارزه کنند.

این کشمکش این طور بدون راه‌حل باقی ماند. انقلاب ایران روز به روز گسترش می یافت و حزب دموکرات نیز که میبایستی در صف مبارزه و فعالیت بوده باشد درگوش گاو خوابیده بود. به غیر از سیدرسول دهقان تنها کسانی که سفر به کردستان کردند آقای حسن شیوه‌سلی

و نویسنده این سطور بودند. کاک حسن خودش سفری کرد منم به اتفاق آقای سید رسول بمدت (20) روزی به منطقه منگور و (سرشاخان) واقع در منطقه مهاباد رفتم.

در نهایت تابستان (1357) دکتر قاسملو به بغداد مراجعت نمود. اینجانب عضو کمیته مرکزی نبودم و مطلع نبودم که در میان کمیته مرکزی چه خواهد گذشت. اما آنچه ما کادرها از آن با اطلاع بودیم آن بود که دکتر ابرام و پافشاری میکرد تا عنقریب به کردستان بر گردیم. (1) زیرا آشکارا می گفت انقلاب این بار چیز دیگری است، شاه بدون شک و گمان می رود و اگر ما به موقع به میان مردم خودمان نرویم، سرمان بی کلاه میماند. با این حال نیز مشکل اهمال از مسئولیت و آماده نبودن اعضای رهبری برای باز گشت به کردستان همچنان بر قرار بود.

(1) درنشستی که دکتر به بازگشت به ایران پا فشاری میکرد، آقای حسن رستگار به نجوا به گوشم گفت: حساب شاه تمام شد. گفتم چطور می دانی؟ جواب داد: این آقا بو میکند. اکنون که از اروپا بر گشته و پافشاری به مراجعت به ایران دارد مطمئنم که دیگر شاه رفت (نویسنده).

کادرهای درجه (2) کمیته مرکزی نیز بر حرف خود پا بر جا بودند و این بار آقای سید رسول دهقان هم با ایشان هم عقیده بود که اگر کمیته مرکزی مراجعت نکند، لازم است صلاحیت رهبری بدان افراد بدهد که به داخل کردستان میروند. بعد از جر و بحث و کشمکش زیاد کمیته مرکزی در مقابل درخواست این رفقا تسلیم شد و در یک گردهمایی کمیته مرکزی، سه نفر از عضو کمیته مرکزی به اسامی 1- سیدرسول دهقان 2- ملاحسن شیوه سلی 3- نویسنده این سطور در آن شرکت داشتند، تصمیم گرفته شد کمیته تازه رهبری به نام "زاگروس" تشکیل بشود و کلیه صلاحیت کمیته مرکزی به آن کمیته تفویض یابد. زاگروس در اصل از سه عضو کمیته مرکزی، 1- دکتر قاسملو 2- امیری قاضی 3- هاشمی کریمی، و نیز سه کادر دیگر به اسامی 1- سید رسول دهقان 2- ملاحسن شیوه سلی 3- عبدالله حسن زاد سازمان یافته بود. اما تصمیم آن بود هر یک اعضای کمیته مرکزی پس از باز گشت "زاگروس" به طور دائم به داخل کشور عضو آن کمیته شود و هر موقع نیز تمام اعضای کمیته مرکزی به کشور مراجعت نمودند صلاحیت زاگروس پس داده شود و کمیته مرکزی صلاحیت خود را پس بگیرد.

با این نوع در وسط پاییز (1357) زاگروس آماده باز گشت بود. در همان حال با مخالفت دولت عراق رو به رو بودیم. لذا نماینده ارتباطات به ما ابلاغ کرده بود که به هیچ افراد راه نمی دهیم از مرزهای ما خارج شود، اما حاضریم بلیط هواپیما را براتیان تهیه نمایم به هر جای که می خواهید و از مرز هر کشوری میروید آزاد هستید. معلوم بود این برای ما، آنهم در آن موقع امکان پذیر نبود. بنا بر این تصمیم به باز گشت گرفتیم اما برای اینکه عراقی ها بوی از آن نبرند بر گشتیم، زیرا میبایست به طور غیره مجاز از مرز عبور کنیم، لذا دکتر قاسملو را به آخر نوبت گذاشتیم تا با اتفاق سید رسول دهقان مراجعت کنند. سر انجام در فاصله هشت نو روز آن شش نفری که اسامیشان را در بالا برده ام با اتفاق سلیم بابان زاده که از سوئید باز گشته بود بدون اینکه عضو "زاگروس" باشد حاضر بود به کردستان بر گردد، عراق را به سوی ایران ترک کردند، چند روز بعد از مراجعت این دوستان، آقای محمدمین سیراجی نیز باز گشت و بر پایه تصمیم، عضو زاگروس شد. رفقای دیگر کمیته مرکزی تا سقوط رژیم شاه تصمیم به مراجعت نگرفتند و حتی بعض شان در موقع باز گشت ما، برای گردش و جهانگردی راه اروپا را پیش گرفتند. سپس که رژیم بکلی سقوط نمود راه هموار گردید به کیف و شادمانی رقص و پایکوبی و صدای دهل و زرنا به میهن باز گشتند و هزاران فشننگ به افتخار آنان به آسمان شلیک شد و بار دیگر رهبر شدند. (1)

(1) در شروع این موضوع قول دادم چیزی درباره آقای کریم حسامی نبویسم، که بلکه این نوشتار کوتاه بتواند علت این همه لطف و محبت که در خاطرات خود در حق به من ابراز نموده ادا کند. زیرا یکی از علل مراجعه نکردن کریم حسامی به میهن و صدور تصمیمی است که برای محلق نمودنش داده شد ارتباط به این مسئله دارد، بد نیست به وعده خود در اینجا وهفا کنم. آقای کریم در جای از خاطرات خود که بیاد ندارم در کدام صفحه از کتابش بود، گله میکند که تهمت جاسوسی به ایشان نسبت داده شده، بدون آنکه بگویند جاسوس کجا بوده است، شاید این صحبت من در آن باره هم کمک کند.

در مقدمه این بحث از خودم گله کرده‌ام که رخدادها را در دفتر روزانه یادداشت نکرده‌ام. بدین جهت در حقیقت روز و ماه رویدادها را بیاد ندارم و نمی توانم بگویم چیزی که در اینجا از او سرسخت باز میکنم چ وقت بوده است. اما میدانم که آخرین سفر کاک کریم حسامی از بغداد به خارج، پیش از برگشت دکتر قاسم لولو به عراق بود. ما چنانکه پیشتر بدان اشاره کردیم با اغلب سفارت های کشورهای سوسیالیستی ارتباط داشتیم. انسان از حق خارج نشود آقای کریم نیز در استقرار اغلب از ارتباطات نقش کاریگر داشت. خوب به یاد دارم مسئول ارتباطات با سفارت اتحاد شوروی آقای محمد امین سیراجی بود.

آقای حسامی تصمیم سفر خارج را گرفته بود. با وجود آن خود احق است همیشه با من گرم بود، چند روز بود احساس میکردم با من گرمتر شده. از من خواست باماشین ایشان گشتی در شهر بزنیم، عصرانه‌ای بیرون برویم سر به دوستان بزنیم، چون من مشروب نمی نوشیدم گفت برویم به سنتی بخوریم این جور چیزها. منم در این گونه موارد حرفش را رد نمی کردم، امامیدانستم حرف نگفته دارد اما سوال نکردم. سرانجام دو سه روز از قبل از رفتن سوار ماشین شدیم گشتی به دور بغداد کردیم. آقای حسامی سر صحبت را باز کرد و گفت: این روزها پیش "الکساندر" رفته سلام داشت. (الکساندر سکر تیر اول سفارت شوروی در بغداد بود که بسیار خوب به زبان عربی هم حرف می زد. اغلب نیز به خانه حزب سر میزد و یگدیگر ارامی دیدیم) من هم تشکر می کردم.

پس از یک مدت بار دیگر کاک کریم داستان را مرور کرد و گفت: الیکساندر گفته است: اکنون شما داری سفر میکنی، پس ارتباط ما چ میشود؟ من گفتم در مدت نبودن من رفیق عبدالله کارها را ردیف میکند. که از هر مورد جای اعتماد و باور است و خیلی هوشیار و دانا و نازانم چی و چی. الیکساندر نیز گفته است: به حقیقت چنین است من هم خیلی از هوشیاری و آگاهی نامبرده رضایت دارم. اکنون خوشحال می شوم (سخن کاک کریم است) در این عصر در منزل به دیدارش برویم. من هم گفتم: چه گونه میشود باشخص دیپلمات بدون خبر دیدار کرد. امشب با او تلفن بزن فردا عصر در منزل باشد. کاک کریم پیشنهاد مرا تایید کرد. و شب با او قرار گذاشتیم که فردا ساعت پنج غروب به منزل او برویم. خلاصه فردای روز در موقع مقرر با اتفاق کاک کریم به منزل الیکساندر در محله "منصور" رفتیم اما هر چند زنگ منزل را زدیم پاسخ نبود. بعدا متوجه شدیم یک تکه کاغذ را لای در گذاشته، کاک کریم کاغذ را بپیرن آورد، به روسی نوشته بود: گرفتاری بریش پیش آمده ناچار رفته و فردا همین موقع رفیق عبدالله خودش بیاید (چون او میدانست که کاک کریم شب می رود) شب کاک کریم را بدرقه کردیم و تصمیم گرفته شد صبح موقع عصر من به دیدار الیکساندر بروم. اما به کاک کریم گفته بودم اگر خوشت می آید با محمد امین سیراجی بروم. گفت ناوالله محمد امین خول است، همه چیز را خراب میکند، به حقیقت سر زبان خود را گزیدم.

روز بعد درموقع تعیین شده به خانه الیکساندر رفتم. وقتی که رسیدم درحیاط انتظارمرامی کشید. لازم به درزدن نبود، درراگشود به درون رفتم. وقتی که نشستیم دست به جیم بردم که پاکت سیگار بیرون آورم (آنوقت سیگاری کشیدم) دیدم که از یادم رفته، آهسته دستم بیرون آوردم، اما الیکساندر متوجه شد که سیگار نیآورده‌ام فوراً برخوست، نه تنها یک سیگار، نه تنها یک پاکت، نه هر یک بوکس، بلکه دو بوکس سیگار "روزمن" پیشم گذاشت. گفتم من پاکت سیگار یادم رفته تنها یک سیگار از پاکت سیگار خود بمن بده، اما قبول نکرد. ناچار یک بوکس رابازکردم و از یک پاکت، یک دانه سیگار در آوردم و روشن کردم. این را هم بگویم عادت کاک کریم آن بود که اغلب بار از حزب میخواست برای فلان کارمند سفارت کادوی بخرد که البته برایش تهیه میشد، خودش می برد و در مقابل چندبوکس سیگار خارجی و چند بطری ویسکی اودکا میگرفت اینها برای حزب نبودند خودش به اطاق خودش می برد احياناً از این هدیه اگر به کسی چیزی میداد سه الی چهار برابر آن را پس می گرفت.

سرموضوع برگردیم. الیکساند شروع به گفتار دلچسب نمود به اصطلاح هندواند زیرغلم قراردادو آنقدر به هیکل وقیافه و کردار من رامورد تشویق و تمجید قرارداد کم مانده بود خودرانشانسم. گویار فیک کریم چقدر از هوش ذکاوت و دلسوزی وارادت من به کشورهای سوسیالیستی وچی وچی برایش تعریف کرده‌است و خودش هم درنشته‌امان این ها به حقیقت برایش به اثبات رسیده‌است. سپس خوال کرد آیا کاک کریم همه چیز را برایش گفته‌است؟ یانا؟ گفتم آنچه واقعیت داشته باشد آنقدر از من خواسته که در فاصله آن سفر، من به سفارت آمدررفت داشته باشم و از هم دیگر آگاه باشیم. چون قرار با هم با جنابعالی بنشینیم چیز دیگر رانگفته‌است.

خلاصه سرمطلب اصلی آمدوگفت: بار فیک کریم دوست دیرینیم. او یکی ازدوستان دلسوز اتحاد شوروی است و در آن موقع هم کردی دلسوزی است. زیرا میدان نفع کرد در همکاری با شوروی است و خیلی دلسوزانه همکاری می کند. به نفع حزب دموکرات است که تا حد امکان از ما نزدیک کند. زیرا برای آینده کرد ایران این ضمانت پیروزی است. گفتم: آن تنها رفیق کریم نیست، بلکه حزب ما، مثل یک حزب علاقه مند به دوستی کشورهای سوسیالیستی و از هم بیشتر به اتحاد جماهیر شوروی است. بنابراین یکی از عضو دفتر سیاسی (رفیق محمدا مین سیراجی) به مسئول ارتباطات با سفارت شوروی تعیین کرده‌است.

در جواب این قصه الیکساندر گفت: آری آری رفیق محمدا مین مسئول ارتباطات است و همکار خودمان با او ادامه می دهیم و هر موقع بخواهد می تواند به سفارت بیاید. اما آن یک چیزی رسمی است لکن ارتباط در بین حزب و سفارت شوروی چیز دیگر است. در حالیکه ارتباط ما و رفیق کریم یا ما و رفیق عبدالله چیز دیگر. رفیق کریم به شیوه ویژه تمام آن چیزهای که در منطقه رخ میدهند، در میان حزب دموکرات، در میان تشکیلات ایرانی ها، در میان احزاب کردستان عراق، در ارتباط با کردها و دولت عراق، خلاصه ما را در جریان تمام چیزها میگذارد و ما روی اخبار و دانستنی های رفیق کریم حساب میکنیم از هوش و ذکاوت شما نیز می بینیم مطمئنیم که می توانی مثل رفیق کریم همکاری خوبمان باشد و من و حزب کمونیست شوروی نیز این همکاریهای دلسوزانه فراموش نمی کنیم و این کار در آینده به ارتباط میان ملت کرد و اتحاد جماهیر شوروی ناثر میکند.

احساس کردم خوب فهمیدم، بدون که خودم بدانم ... نوکر K.G.B! شدم لازم بود به هر شیوه که باشد خودم را از این تله نجات دهم. گفتم از آن همه اعتماد و امتنان که به من دارید متشکرم، اما برای اینکه بتوانم کارم را بخوبی انجام دهم لازم است بیشتر با هم گفتگو کنیم. اکنون در جای دیگر قرار ملاقات دارم و باید آنجا بروم و فردا هم به کردستان سفر میکنم امکان

دارد سه الی چهار روز آنجا بمانم. در مراجعت برایت تلفن میکنم یا خودتان تلفن کنید. گفت: نمی خواهم تلفن کنم و باتوجه به اینکه رفیق محدامین مسئول ارتباطات است ترا بخواهم- نمی شود بهتر است خودت تلفن کنی البته بهتر است در جای دیگر تلفن بزنی نه اینکه در خانه حزب. دیگر هر چند اصرار کرد سیگارها را قبول نکردم و جاگداشتم و خداحافظی کردم.

برگشتم و مسئله را برای محدامین سیراجی بازگو کردم. کاک محدامین گفت چرا به کردستان میروی؟ گوتم خانهات خراب نشود، میخواستم خود را از این مخمصه نجات پیداکنم، قرارچه و سفر چه!! نامبرده خیلی تلاش کرد که پس از چند روز به الیکساندر تلفن کنم و بار دیگر با او بنشینم تا بیشتر از کار کاک کریم حسامی سر در بیاورم. گفتم دیگر این نه! من نه تنها حاضر نیستم به نفع شوروی جاسوسی کنم. بلکه حاضر نیستم به نفع حزب خودمان نیز این کار را بکنم.

وقتی که درپاییز 1357 کمیته مرکزی گردهمائی سازمان داد، من این داستان را به تمامی (که معلوم است آن وقت بهتر بود داشتم) با حضور کاک کریم برای کمیته مرکزی بازگو کردم و بعد از تمام شدن قصه‌های من، کاک کریم گفت: "اشهد دو پیلا" آنچه فلان کس میگوید تا آنجا که من سفر کردم حقیقت دارد، اما بعد از رفتن من این دیپلومات پدر سوخته هر گفته باشد مسئول آن نیستم. معلوم است برای کمیته مرکزی و برای هرکس که این سطور را خوانده است حساب کاک کریم را بدست آورده و لازم به توضیح بیشتر من نیست. بد نیست آن را به یاد بیاورم که کاک کریم در صفحه 66 جلد پنجم خاطرات خود صحبت از چهار هزار دلار میکند که یکی از مسئولین عراق به او داده بود. من آن وقت عضو کمیته مرکزی نبودم و از آن حساب و کتاب و کتاب خبرنگارم. به لایم بگمان هستم که این مبلغ از جانب حزب آشکار شده باشد. اما یک مامور دولت عراق چرا و به چه علت چهار هزار دلار به یکی از عضو حزب دموکرات می دهد نه اینکه به حزب دموکرات؟ جای سوال است شاید کاک کریم بتواند پاسخ بدهد. نکند ذکات ثروت شخصی خودش نباشد؟

زاگروس در داخل میهن

چنانکه پیشتر گفته شد، در فاصله کمتر از یک هفته اعضا "زاگروس" به وطن باز گشتند و هر یک به جای معین خود رفت. هنوز "زاگروس" در عراق بود که تصمیم گرفته شده بود اعضای داخل کشور به این شکل تقسیم شوند: دکتر قاسملو به تهران، امیر قاضی، به کرمانشاه، هاشم کریمی به سنه، رسول دهقان به منطقه پیرانشهر و نقده، حسن شیوه سلی، به ارومیه، و عبدالله حسن زاده به بوکان تعیین شده بود. سپس محدامین سیراجی که بر گشت به سقز، تعیین شد.

لازم است گفته شود که "زاگروس" حتی بعد از سقوط رژیم شاه عملاً مثل یک ارگان برایش فعالیت نشد. زیرا اعضای آن از هم پاشیده و پراکنده شده بودند و امکان گردهمائی و تصمیم گیری نداشتند. متأسفانه یک دو عضو "زاگروس" به (اسامی آقای امیر قاضی و آقای هاشم کریمی) کمتر برایشان ممکن شد به محل خدمت خود بروند و اگر لازم می شد که عقائد و نظریات خود را مبادله کنند میبایستی با تلفن ردو بدل شود و مکالمه تلفنی نیز در بین دو نفر امکان پذیر بود و شیوه تصمیم جمعی را نمی پذیرفت. تنها مرکز تصمیم گیری (در حقیقت به تصمیم نیز چنین صلاحیت داده نشده بود) مه‌آباد بود. در آن جا آقای غنی بلوریان با عبدالله حسن زاه امکان گردهمائی و مبادله عقاید و نظریات داشتند اگر وقتی در مورد چیزی توافق میکردند، به تلفن نظر دکتر قاسملو را می خواستند و تا جائیکه لازم بود رفقای دیگر نیز به

تلفن در جریان قرار می‌گرفتند. ضمن آن دو سه بار نیز دکتر قاسملو به مه‌آباد آمد و گردهمائی محوری شکل گرفت.

کار "زاگروس" اشکال دیگری داشت. آن هم آن بود که قبل از مراجعت به میهن بعض تصمیم گرفته بود که باوضع داخلی خود سازوار و هماهنگ نبود و نیز امکان نداشت بدون گردهمائی بر عکس تصمیمات رفتار شود. برای نمونه تصمیم گرفته شده بود که اعضا "زاگروس" مخفی باشند و در هیچ محل بیشتر از چهار الی پنج نفر آنان را نشناسند. بدین ترتیب بایستی در فاصله یک سال آنهای که به داخل تشکیلات حزب آورده خواهند شد تعدادشان یک از هزار ساکنین شهرها بوده باشد. یعنی شهر چون مه‌آباد که آن وقت پنجاه هزار نفر جمعیت تخمین زده بودند. مسئول مه‌آباد بعد از یک سال کار کردن، می توانست (50) نفر را به صفوف حزب ببرد و حق آن را هم نداشت رابط مستقیم با بیشتر از سه نفر داشته باشد. هر چند کار کردن در داخل کردستان در آن زمان طور دیگری بود. برای نمونه: اگر دکتر قاسملو پیش از سقوط رژیم شاه، در یک میتینگ سخن رانی و نطق اجتماعی و یا سیاسی میکرد، شاید به اندازه دو سال کار تشکیلات تأثیر گذار بود. علاوه بر آن، برای نشان دادن نفوذ حزب، و برای آنکه حزب بتواند شعارها را میان مردم ببرد محتاج و نیازمند به نیروی چند هزار نفری در هر شهر بود.

هر چند بر مبنای تصمیم قبلی "زاگروس" ما نتوانستیم هیچ یک از آن افعال را انجام دهیم. من شخصا از مه‌آباد بجهت جبران نمودن عضو و هواخواه حزب، به همکاری چند جوان دلسوز و مشفق و غمخوار و چند خواهر نستوه و خستگی ناپذیر و دو تشکیلات سینفی به نام اتحاد جوانان مه‌آباد و اتحاد زنان مه‌آباد مستقر نمودم که در موقع تظاهرات و گردهمائی فراوان به نیروی انسانی حزب تبدیل میشدند بدون آنکه نام حزب بر آنها اطلاق شود و یا مربوط به حزب دموکرات بوده باشند. (بعد از مه‌آباد در شهرهای دیگر کردستان نیز این نوع اتحاد جوانان پایه گذاری و شروع به کار کرد). به یاد دارم وقتی که به مناسبت روزی دوم بهمن (1357) در مه‌آباد مردم را برای تظاهرات و گردهمائی دعوت کرده بودیم، شب دوم "بهمن" پیشنهاد کردم که فردای آن روز در "مسجد سور" به نام خودم برای مردم سخنرانی بکنم، اما به بهانه اینکه "زاگروس" تصمیم گرفته به مخفی زندگی کنیم، دکتر قاسملو و با او نیز آقای غنی بلوریان در این باره موافقت نکرد. رخدادها به حدی جلو میرفتند که ما به آنها نمی رسیدیم. و چون مدت مدیدی بود از وطن دور بودیم، بعض تصمیمات خشک دست و پایمان بسته شده بود. به دین جهت زیاد نگفتم اگر بگویم وقتی که رژیم شاه سقوط کرد بر سر ما سقوط کرد. زیرا در هیچ موارد نتوانسته بودیم خود را آماده کنیم و کادر لازم هم برای پاسخ دادن به وظایف آن اوضاع پرورش نشده بود که هیچ، دراصل نداشتیم.

به خاطر دارم وقتی که حکومت زمان شاه مستقر شد، مرحوم شاپور بخیار در اولین نطق خود به کردها حمله کرد و آنان را جدایی طلب خواند، لیکن چون درخواست کرد مردم حزب دلخواه خودشان را تشکیل دهند و در مسائل سیاسی کشور مشارکت کنند. ما در مه‌آباد تصمیم گرفتیم که نباید با بختیار مخالفت کنیم. زیرا این مرد اجازه به فعالیت احزاب داده است آن هم برای ما یک فرصت بود که تشکیلات حزب را سرو سامان داده و احیا و گسترش دهیم. به دنبال تصمیم من و آقای غنی، دکتر قاسملو نیز از تهران با ما تماس تلفنی بر قرار کرد و درخواست نمود که هیچ چیز را بر ضد بختیار ننویسیم. بدان علت بود که وقتی در یکی از شهرهای کردستان اعلامیه‌ای برایمان آمد که یکی از عضو "زاگروس" نوشته بود و در آن حمله به بختیار کرده بود، آن را در مه‌آباد پخش نکردیم و تلفن به آن رفیق زدیم که در شهر خودش نیز اعلامیه راجع آوری کند.

سقوط رژیم پادشاهی

اگر در اوان سال (1357) سقوط رژیم تنها برای صاحب نظران سیاسی پیشبینی می شد، در اول ماههای پاییز آن سال تمام مردم ایران و اغلب از کشورهای جهان مسئله سقوط شاه را به یک مسئله ماه و هفته و روز می دانستند. در این میان فقط بعضی از کشورهای سوسیالیستی و پیش از همه کشور بزرگ و همسایه ایران شوروی بود که نمی خواست این واقعیت را بفهمند. اعلام حکومت نظامی در تهران و در شهرهای بزرگ دیگر ایران، و دادن امتیاز مادی و اضافه کردن حقوق کارمندان دولت و تغییرات یک به دنبال یکی کابینه‌ها هیچ کدام نتوانستند کاری کنند و جلو یکپارچه مردم ایران را بگیرند که در صدد بودند به عمر (2500) ساله سیستم پادشاهی در ایران خاتمه بدهند. در اواخر ماههای پیش از سقوط رژیم، "محمد رضا شاه" صدای شورش خلق ایران را شنید اما دیر شده بود.

از طرف دیگر پشتیبانان و حمایت کنندگان رژیم در خارج فهمیده و متوجه شده بودند که شاه دیگر برای آنان فایده ندارد و سودمند نیست لذا به دنبال "الترناتیو" می گشتند که بعد از سقوط و رفتن شاه بتواند منافع آنان را در ایران و در منطقه حفظ نماید. زیرا تا آن موقع اختلاف در میان کشورهای سرمایه‌دار غربی و جهان خارج خودشان و با کمونیزم و کشورهای سوسیالیستی بویژه شوروی بود، چنان معلوم بود سیستم مذهبی مثل آن رژیم که بعد از بر کناری شاه به کشور ما مسلط بود و "الترناتیو" دلخواه آنان بود. به دین جهت تدریجاً دوستان شاه پشت خود او رژیم را خالی کردند و رخ بطرف آن دستگاه آیینی برگرداندند که انتظار میرفت جای شاه را برایشان پر کند.

بیاد داریم در آخر روزهای دیماه (1357) شاه به نام معالجه ظاهراً از ایران بار سفر به خارج بست. اما خود شاه و مردم ایران می دانستند که آن آخرین سفر شاه و ترک وطن است و بار دیگر به ایران بر نمی گردد. ((ناگفته نماند شاه جنازه مومیایی شده پدرش رضا شاه و برادرش علی رضا را با خود برده، و جنازه خودش هم در جوار پدر و برادرش در مسجد الرفاعی... در قاهره به امانت دفن شده‌اند. مترجم.)) در همان اوان خانواده شاه در حقیقت در ایران خاتمه داده شده بود. و از دارائی ایران هر چه به قیمت گران و به وزن سبک بود با خودشان برده بود.

چند روز پس از رفتن شاه از ایران، در (12) بهمن ماه (1357) آیت الله خمینی مثل یک سردار پیروز از فرانسه به ایران برگشت و با بزرگترین پیشوازی از طرف مردم ایران رو به رو شد. ملت ایران شاید هیچ وقت آن را از یاد نبرند که پیش از رسیدن خمینی خبرنگاری در داخل هواپیما از او پرسید که اکنون به آسمان ایران رسیده‌ایم چه گونه احساسی دارید؟ خمینی به تلخی در یک کلمه پاسخ داد که: "هیچ" با این حال نیز مراجعت خمینی وجود آن حقیقت بود که سفر شاه بدون برگشت است. روز بعدی روزنامه‌ها به خط درشت نوشتند "شاه رفت" بعد از مراجعت خمینی به ایران باز روزنامه‌ها به خط درشت نوشتند: امام "آمد". به نظر من برای همگی دانشجویان علوم سیاسی جهان اولی به معنی تمام شدن دوران تاریخی و دومی به معنی آغاز کردن دوران دیگر بود. اما متأسفانه کم کس بود بداند، آن دوران که با آمدن خمینی شروع میشود چه روز سیاه برای خلق ایران به دنبال دارد و به چه نوع در اواخر ربع قرن بیستم، وطن ما را صدها سال به عقب آفتادگی بر میگردد.

روزهای انقلاب مردم ایران بر علیه رژیم پادشاهی، روزهای پر جوش و خروش و فعالیت و کوشش بودند و در همان موقع پر بهره. هر ماه و هر روز شورش مردم چند قدم به پیش میرفت و دشمن چند گام عقب می نشست. خیلی پیش از سقوط شاه، دستگاه‌های پلیس جمع آوری شده بودند، در تمام شهر و شهرک‌ها شورای ملی مستقر شده بودند و عملاً

حکومت در دست مردم بود. خدا برکت هر روز نیز حزب و سازمان تازه شکل گرفته چون قارچ سر از زمین بیرون می آورد، هیچ کس هم خود را از دیگری کمتر نمی دانست. همه پیشرو و همه رزگاریخواه و رهائی بخش بود. و آنچه در ذهن و مغز جای نداشت اتحاد و همبستگی و برنامه ریختن بود. در آن اوضاع و احوال قصه‌ای زیبا بر زبان هر بخش و گروه و دسته سیاسی مرسوم بود که میگفت: همه کس می دانست چه نمی خواهد! اما هیچ کس نمی دانست چه میخواهد!!

در حقیقت این حرف در جای خود بود. "شعار مرگ بر شاه" بر سر زبان همگی بود، اما هیچ کنجکاو و کنکاش گروهی در این مورد نمی شد که پس از سقوط رژیم شاه، چه رژیمی بر سرکار می آید و جای آن را بر می کند. اما از حق نگذریم در آن اثنا آخوندها برنامه داشتند. آنها هنوز رژیم سقوط نکرده بود شعار جمهوری اسلامی را بلند کرده بودند و طرفداران خود را در این مورد بسیج نمودند. در حالیکه نیروهای چپ و شورشی هیچ کدامشان آن توانای نداشتند به تنها کار کنند و نه برنامه‌ای برای اتحاد و شعار مشترک. شاید بهتر باشد بگوییم: که فقط در یک چیز همصدا بودند آن هم آن بود که اغلب بلندگوی دارو دسته خمینی میشدند و شعارهای آنان را تکرار میکردند.

هنوز کابینه بعد از محمد رضا شاه جا نیفتاده بود(در حقیقت هیچ وقت جا نیفتاد) که نخستین کابینه رژیم اسلامی تشکیل شد. آیت الله خمینی با صدور فرمانی مرحوم "مهدی بازرگان" را مثل یک نخست وزیر معرفی کرد و نامبرده نیز بعد از به وجود آوردن اعضای کابینه، در جای "خدایگان شاهنشاه آریامهر" کابینه خود را به "حضرت امام" معرفی کرد. هر چند دارو دسته شاه کابینه بازرگان را به "حکومت سایه" نامبرد. اما برای همه معلوم بود که آن کابینه شانس بیشتر ماندن از کابینه آقای بختیار را دارد. در یک دو رو در رو ایستادن قدرت و خود نمایی کردن که دو کابینه رقیب از خود نشان داد، علنا ضعف و بی بنیادی کابینه بختیار و قدرتمندی کابینه بازرگان به وضوح معلوم شد.

در نهایت قبل از ظهر روزی (22) بهمن ماه 1357 (11 فوریه 1979) ارتش شاه اعلام کرد در میان دو کابینه رقیب، بی طرفی خود را اعلام میکند: مردم ایران خودشان تصمیم خودشان میگیرند. اعلام بی طرف ارتش به معنی سقوط حکومت بختیار و از آن بیشتر به منزله انقراض رژیمی (2500) ساله شاهنشاهی در ایران بود. آن بود که قبل از غروب روزی (22) بهمن ماه (1357) معلوم شد "شاپور بختیار" از ایران فرار کرده و پایان حکومتش بسر رسید. چنانکه میدانید بازرگان و بختیار هر چند در این برهه در دو سنگر علیه یکدیگر ایستاده بودند اما هر دو از فعالین پیشین جبهه ملی بودند. روی این واقعیت اغلب تصور میکردند فرار بختیار از طریق بازرگان صورت گرفته است حتی یکی از روزنامه‌ها به شیوه غیره مستقیم نوشته بود: بختیار از مرز بازرگان گذشت. که هم می توانست منظور از مرز بازرگان، میان ایران و ترکیه باشد و هم آقای بازرگان تسهیلات فرارش را فراهم کرده باشد.

اظهرمن الشمس است که سقوط رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی تا چه اندازه موجب خوشحالی مردم ایران بویژه خلق کردستان بود. در تمام مناطق کشور جشن و پایکوبی و شادمانی به راه افتاد و اغلب پایگاه‌های ژاندارمری و شهربانی، که دو چماق بدست رژیم شاه بودند برای سرکوب جنبش آزادیخواهان ملیت های ایران استقرار داشتند مورد حمله قرار گرفتند و خلع سلاح شدند. در بعض محل از جمله در اطراف پادگان نظامی تهران مردم به داخل پادگانها رخنه نمودند و ارتش را تارو مار کردند. به قول برخی آمار نامشخص تنها در پادگان ها اطراف پایتخت نزدیک به یک میلیون قبضه اسلحه به دست فرزندان خلق افتاد.

جای تأسف آن بود که بیشتر این اسلحه و مهمات نه برای حفظ پیروزی شورش از آنها استفاده شد و نه در مقاومت در برابر دیکتاتوری مذهبی که خیلی زود چنگ و دندان به مردم نشان داد استفاده گردید. بلکه بیشتر بمثابه وسائل بی ارزش و سامان ارزان بدست آمده در بازار حراج شدند و قسمتی نیز تسلیم رژیم تازه به قدرت رسیده شد تا بار دیگر در سرکوب مردم ایران بکار گیرد. تنها در کردستان بحمدالله اوضاع طور دیگر بود، هر چند انکار نمیتوان کرد بعض فرصت طلب جیب های خود را از خرید و فروش این سلاح پر کردند، اما باز جای افتخار بود که قسمت مورد ملاحظه از این اسلحه و مهمات بدست تشکیلات سیاسی و انسان مسئول افتادند که برای دیفاع از حقوق و آزادی های مردم ایران از آنها استفاده شد. و جای افتخار است که تا اکنون کردستان در برابر این دیکتاتوری با مقاومت ایستاده و هنوز به زانو در نیامده است و همچنین خار چشم دشمنان آزادی است.

حزب دموکرات و رژیم اسلامی

از نخستین روز آغاز شورش، حزب دموکرات کردستان (ایران) در دو مسئله نظریه واقع بینانه داشت. یکی آنکه محتوای دارو دسته خمینی را خوب شناخته بود. به این معنی فکر نمی کرد که این ها یک نیروی به حقیقت آزادیخواه و پیشرفته هستند و اگر به قدرت رسیدند می توانند درخواست های دموکرات طلبانه گروه های مردم را تامین و برآورد کنند. دوم آنکه چنان می پنداشت اینها شانس موفقیت و به قدرت رسیدن را از همه فرقه و دسته و گروه سیاسی بیشتر دارند. به این لحاظ حزب دموکرات خیلی زود به فکر آن افتاد که راه برای نزدیک شدن با خمینی و تفهیم کردن او به خواسته های خلق کردستان پیدا کند. و آن برای این بود که بلکه بتواند موافقت خمینی را بطرف خود برای به رسمی شناختن حقوق مردم کرد جلب نماید و پس از سقوط رژیم پادشاهی، ملت کرد مجبور نباشد دور تازه از مبارزه و قربانی دادن را در راه رسیدن به هدفهایش شروع کند.

و حزب برای رسیدن به آن هدف از خیلی راهها شروع به سعی و کوشش کرد. هنوز آقای خمینی در شهر نجف در عراق بود که دفتر سیاسی دسته ای نماینده شکل گرفته از آقای محمدامین سیراجی و نویسنده این سطور به دیدار او فرستاد، نمایندگان حزب به هر زحمت که بود خود را به محل نشست خمینی رساند و با نوشتن یادداشتی درخواست ملاقات کرد. اما نامبرده آن تقاضا را قبول نکرد و نماینده خودش را بنام "محمود دعائی" (که پس از سقوط شاه یکمدت سفیر ایران در عراق و مدتی نیز سرپرست اداره اطلاعات" بود) پیش شان فرستاد. معلوم بود که نماینده مزبور هیچ گونه اختیاری ندارد غیر از آنکه گوش به سخنان نمایندگان حزب فرا دهد و یاد داشت کند. آیا این گفتگوها به خمینی رسیدند یا نه، پاسخ داشتند یا نه؟ تاکنون معلوم نبوده است.

و موقع که خمینی در "نوفل لوشاتوی" پاریس زندگی میکرد. دکتر قاسملوی شهید به دیدارش رفته بود تا با او گفتگو کند، آن بار نیز دکتر هر چند خواسته بود به "تکیه" امام برود خمینی موافقت نکرده بود او را تنها ملاقات کند و معلوم است که حرفهای قاسملو چیزی نبودند در مجلس عام که هر گونه افراد حضور دارند مطرح شوند.

چند روز پس از مراجعت خمینی به ایران نیز کمیته مرکزی حزب در نامه بسیار دوستانه پیروزی و موفقیت نیروهای شورشی ایران را به او تهنیت گفت، و تکریم و احترام برای مبارزه و فعالیت و پافشاری و الحاح نامبرده گذاشت و از او تقاضا کرده بود برای به وجود آوردن اتحاد و نزدیکی در میان دسته و گروه های اپوزیسیون بکوشند و اجازه ندهد بهره انقلاب در انحصار

یکدسته و گروهی مشخص شده افتاده شود. در آخر این نامه که روزی 19 بهمن ماه 1358 بعنوان خمینی نوشته شده بود، خواسته‌های ملیت‌های ایران به این نوع مطرح شده بود:

"حضرتعالی بعد از یک سال نشان داده‌اید که جرأت دارید با شجاعت و دلیری بی‌همتا با مسائل برخورد نمائید. بیا این بت که نامش گذاشته شده تهمت جدایی طلبی و یکی از آثار باقی مانده رژیم شوم و نحس پهلوی است درهم بشکن و به نام انسانیت و دادپروری و عدالت، دیفاع از حقوق ملیت‌های ستمدیده ایران بکن. مطمئن باشید تاریخ هر گیز این خدمت فروزنده و درخشنده را فراموش نخواهد کرد.

ما امیدواریم که حضرتعالی در آن باره راهنمایی لازم به دولت "مهندس بازرگان" بدهید تا مسئله فراهم نمودن حقوق ملیت‌های ستمدیده ایران را در برنامه خود بگنجانند و به این شیوه حمایت و پشتیبانی همگی خلق‌ها را بطرف خود جلب کند" (1)

روزی 11 اسفندماه (1357) به دعوت حزب دموکرات کردستان متینگ صد تا صدو پنجاه هزار نفری در استادیوم ورزشی شهر مهاباد تشکیل شد. در آن متینگ شهید زنده یاد دکتر قاسملو پیام حزب دموکرات کردستان را قرائت کرد. در آن پیام بار دیگر از انقلاب ایران و بهره که بدست آمده تجلیل و پشتیبانی شده بود، مردم کردستان و سرتاسر ایران به اتحاد و یگانگی و برادری دعوت شده بودند و آمادگی حزب برای همکاری با نیروهای میهن پرست نشان داده شده بود. در همان پیام در مقابل توطئه‌های دشمنان انقلاب هوشیاری داده شده بود و از تمام سازمانهای های سیاسی ترقیخواه درخواست آگاهداری شده بود.

خلاصه آنچه در قدرت و توانای حزب دموکرات بود بکار بست تا اینکه ملت کرد در سایه رژیم نو پا، به حداقل خواسته ملی خود برسد و ناچار نشود برای بدست آوردن حقوق خود پناه به مبارزه تند و تیز و سخت و دشوار ببرد. اما به وضوح دیده شد که پاسخ دادن به خواسته‌های برحق ملیت‌های و دسته و گروه‌های دموکراتیخواه مردم ایران با جوهر رژیم تازه روی کار آمده و به اقتدار رسیده بسیار منافات دارد. به این جهت آن همه سعی و کوشش متاسفانه بی نتیجه ماند و خمینی و رژیمش از همه فرصت و تقلا برای شلتاق فروختن به ملت کرد استفاده کرد تا اینکه سر انجام جنگی طویل‌المدت را بر مردم کرد تحمیل نمود که تا اکنون نیز ادامه دارد.

تسخیر پادگان مهاباد

روزی (22) بهمن ماه (1357) با مطلع شدن از سقوط رژیم شاه در اغلب شهر و شهرک‌ها و دهکده‌های کردستان (مثل بیشتر دیگر میهن) پایگاه پلیس و ژاندارمری مورد هجوم و حمله مردم قرار گرفتند و خلع سلاح شدند. برای شب 23 اسفندماه خیال تسخیر پادگان مهاباد در مغز رهبران و نمایندگان بعضی از سازمان‌های چپ افتاد. آن شب نویسنده این کتاب در منزل آقای غنی بلوریان بود که یک هیئت از نمایندگان آن سازمان‌ها برای بحث پیرامون آن مسئله پیش غنی بلوریان آمدند، با توجه به اینکه من به مخفی زندگی می‌کردم، خودم پیش آن نمایندگان نرفتم و در اطاق دیگر نشستم. پس از اینکه مسئله را مطرح نموده بودند، آقای غنی به بهانه‌ای از آن اتاق خارج و پیش من آمد مسئله را باز گو کرد و از من نظر خواهی کرد. بعد از بحث مختصر به این نتیجه رسیدیم که آقای بلوریان آنها را قانع کند که دست به چنین کاری نزنند زیرا پادگان ارتش با پاسگاه ژاندارمری تفاوت بسیار دارد به آسانی تسلیم نخواهد شد. اگر چنین است بهتر است از حمله به آن خودداری کنند و مردم را به کشتن ندهند.

ظاهرا نمایندگان به حرف آقای بلوریان قانع شده بودند وعده داده بودند از این تصمیم منصرف شوند. اما با کمال تعجب فردا ناگهان متوجه شدیم که در دورا دور پادگان صدای شلیک گلوله به گوش میرسید. تیراندازی تا عصر ادامه داشت اگر خوب به یاد داشته باشم (56) نفر شهید و زخمی شده بودند، بدون آنکه پادگان را وادار به تسلیم کرده باشند. ضررو زیان داخل پادگان هم برای هیچ کس معلوم نبود. اما این حمله پادگان را تا اندازه بسیار هوشیار کرده بود بدین جهت مشغول آماده‌سازی از قبیل سنگر زدن شدند در مدت دو سه روز تمام بلندیهای پشت پادگان را تبدیل به سنگر نمودند.

اما حزب دموکرات می دانست تا وقتی که پادگان مهاباد با آن فرماندهای شاه پرست در آنجا بماند، مردم مهاباد نمی توانند طعم آزادی را بچشند و سقوط رژیم شاه را کاملا لمس و احساس کنند. زیرا پادگان مهاباد در داخل شهر واقع شده است و جنبش و حرکت مردم دائم زیر مراقبت و نظارت پادگان است. برای اینکه آن موانع از سر راه مبارزات علنی حزب دموکرات بر داشته شود و مردم مهاباد بار دیگر شهر خود را آزادانه ببینند و مردم کردستان نیز عموماً پایتخت جمهوری جوانمرگ کردستان را آزاد ببینند، حزب دموکرات به فکر ارتباط گرفتن با افسران میهن پرست داخل پادگان و همچنین چند افسر مبارز از بیرون پادگان از همه پیشتر تر شهید سرگرد عباسی زنده یاد افتاد. در همان وقت حزب مشغول جمع آوری نیرو، و از اغلب مناطق اطراف، نیروی مسلح به مهاباد آورد.

در نهایت تمام مراحل برای تسخیر پادگان طی شد و نیروی مسلح در اطراف پادگان مستقر شد. و روز (30 اسفند ماه) (1357) که روز تعیین شده برای تصرف پادگان در نظر گرفته شده بود، اما خوشبختانه در نتیجه طرحی زیرکانه افسران و درجه‌داران میهن پرست داخل پادگان این پایگاه سرکوبگر و خطرناک، بدون جنگ و خونریزی خود را تسلیم کرد و تنها رخداد خونین عبارات از تیراندازی یک سرباز به جانب سرتیپ پزشکیور فرمانده پادگان بود که الحمدلله زخمی او هم سطحی بود هر چند فوراً به تهران فرستاده شد اما بزودی از بیمارستان مرخص شد.

پس از تصرف پادگان مهاباد یکی از افسران ملی به فرمانده پادگان منصوب و پیامی به مرکز مخابره شد که پادگان مهاباد به دست مردم و افسران میهن پرست خود را تسلیم کرده است و فرمانده تازه به انقلاب سرتاسری مردم ایران وفادار است. رادیو تهران نیز در برنامه خبری ساعت (2) بعد از ظهر خبری نجات پادگان مهاباد را خواند و به یکی از موفقیت انقلاب توصیف کرد. با وجود آن بعداً که دولت متوجه شد فرمانده پادگان به اهداف مردم و انقلاب وفادار است، 180 درجه چرخش داد و تسلیم پادگان مهاباد را به کار "اوباش و ضد انقلاب" نامبرد. هر چند فرمانده قبلی پادگان از مرکز هم تقاضای کمک کرد و هواپیماهای ارتش بر فراز شهر مهاباد برای ترساندن مردم دیوار صوتی راه نیز شکستند. اما چون جنگی در میان نبود و پادگان خود را تسلیم کرده بود بدون شلیک باز گشتند.

لازم به تذکر است، شب قبل از تسخیر پادگان یک هیئت از طرف دولت برای آرامش اوضاع و پرس و جو در باره خواسته‌های مردم کردستان به مهاباد آماده بود و با نمایندگان سازمانهای سیاسی و اجتماعی نشستی داشت. اما آن هیئت نه پیغامی برای خلق کردستان همراه داشت، و نه صلاحیت هیچ گونه تصمیمگیری. اما هیئت دولت به تصرف پادگان مهاباد بسیار عصبانی بود فکر میکرد آن عمل بی حورمتی به هیئت بوده، هر چند برایش روشن و پر واضح بود که تسخیر پادگان مدتی بود برایش نقشه طرح ریزی شده بود و روز مشخص شده، مثل

هر کار دیگر عقب انداختنش مصلحت نبود، بدان جهت در موقع خود اقدام شد و به تاخیر نیفتاد، و گر نا به هیچ جور نیاز بی حورمتی به هیئت مطرح نبود.

اعلام مبارزه آشکار و علنی.

روز 11 اسفندماه 1357، حزب دموکرات کردستان برای اعلام کردن سیاست و موضعگیری های خود میتینگ بزرگی در استادیوم ورزشی شهر مهاباد فراهم آورد. در آن میتینگ بعلاوه از مردم منطقه مهاباد، نمایندگان همه مناطق کردستان و اغلب از احزاب و سازمان های سیاسی و شماری از روزنامه نویسان داخلی شرکت کرده بودند، بعد از سی سال مبارزه مخفی، حزب دموکرات اعلام کرد که منبعده مبارزه علنی و قانون خود را شروع خواهد کرد.

در همین میتینگ دکتر قاسملوی زنده یاد سیاست های حزب دمکرات را تحلیل و تفسیر نمود و با تکرار کردن پشتیبانی از طیف های ضد امپریالیستی انقلاب ایران، اشاره به شلتاق بازی و مرافعه پس مانده رژیم کهن و دشمنان شورش کرد آشکار کرد که حزب دموکرات کردستان و ملت کرد در مقابل توطئه دشمنان دست روی دست نمی گذارد. دکتر قاسملو همه قشرهای اجتماعی و سازمان های سیاسی را به اتحاد و متحد شدن و همکاری دعوت کرد و آن واقعیت را بیاد آورد که دموکراسی در کشور ما ریشه ندارد و برای اینکه همگی ما از این فضای آزادی که با سقوط رژیم پا گرفته، سود ببریم، لازم است تمرین دموکراسی بکنیم، یعنی یاد بگیریم چگونه دموکراسی را انجام دهیم.

انحلال زاگروس

چنانکه در مقدمه و در جای خود گفته شد "زاگروس" بر مبنای آن استقرار یافته بود که هر موقع اعضای کمیته مرکزی به میهن مراجعت کردند آن کمیته منحل شود و کمیته مرکزی اقتدار خود را پس بگیرد. از شانس اعضای کمیته مرکزی، رژیم شاه سریع و با شتاب سقوط کرد و اوضاع و احوال مساعد برای باز گشت آن رفقا فراهم گشت. به این لحاظ همگی به میهن باز گشتند و در اولین گردهمایی کمیته مرکزی که با مشارکت همه اعضای زاگروس به وجود آمد، انحلال این کمیته اعلام شد. کمیته مرکزی درخواست از سی عضو زاگروس (که عضو کمیته مرکزی نبودند) کرد، تبدیل به مشاور کمیته مرکزی بشوند. اما هر سی نفر آن پیشنهاد را رد کردند.

لازم است به یاد بیاوریم که با باز گشت کمیته زاگروس به میهن، آقای غنی بلوریان عضو آن کمیته شد و پس از انحلال زاگروس به عضو کمیته مرکزی تعیین گردید و حتی با الحاق دفتر سیاسی... آن تصمیم آن بود که گویا وقتی او به زندان افتاده عضو رهبری بوده. اکنون روا نیست پس از (25) سال در زندان بودن پله مسئولیت وی در حزب پائین آورده شود. علاوه از آن کمیته مرکزی چند نفر را نیز به عنوان مشاور تعیین کرد که متاسفانه تنها نام سی نفر را بیاد دارم. که عبارت بودند از:

1- شهید دکتر صادق شرفکندی

2- مرحوم دکتر رحیم سیف قاضی

3- کاک جلیل گادانی

جنگ یکم در شهر سنندج

چنانکه پیشتر از آن سخن رفت، جمهوری اسلامی هیچ گونه مجال و فرصت را برای سر کوب نمودن ملت کرد و نشان دادن عداوت و بغض و کینه و دشمنداری عمیق خود، در برابر آن ملت مظلوم واقع شده از دست نداد. در حال و حوش نوروز 1358 و تنها پنج هفته پس از پیروزی انقلاب، پس ماندگان رژیم پادشاهی و حیره بگیران رژیم تازه به اقتدار رسیده از پادگان سنندج کینه خود را به خلق آن شهر قهرمانان ریختند و کشتاری بیداد از پیرو جوان و زن و بچه و بزرگ و کوچک آن شهر کرد.

فرماندهان پادگان حمله مردم را بر پایگاهها ژاندارمری و خلع سلاح کردن آنان، بهانه این حمله وحشیانه و پراکنده خود قرار دادند. در حالیکه چنانکه پیشتر گفتم در اکثر مناطق ایران پایگاههای پلیس و ژاندارمری خلع سلاح شده بودند و در اغلب منطقه نیز به پادگانها ارتش حمله شده بود و اسلحه و مهمات به غارت رفته بود بدون اینکه کشتاری چنین بی رحمانه مردم بیدفاع به دنبال داشته باشد.

در مدت چند روز جنگ در اطراف پادگان سنندج حیره خواران داخل پادگان با توپ و خمپاره و بازوکا هیلکوپترهای هوا نیروز با راکت و شصت تیر کوجهای بیدفاع اطراف و نزدیک به پادگان ها را به آتش و آهن می کوبیدند به موجب آمار ناقص و ناتمام نزدیک به (450) نفر از مردم شریف و فدا کار آن شهر شهید شدند. در اینجا بود که نام نوروز خونین شهر سنندج مثل مدارکی ضد ملیت بودن رژیم اسلامی در تاریخ کردستان ثبت شد و در این رابط شعار "در بهار آزادی جای آزادی خالی" بر سر زبانها افتاد.

برای اینکه خود را از حق گویی پنهان نکرده باشیم، باید راستگویی را پیشه سازیم و بگوییم که برخی از سازمان های کوچک و کم تجربه و بی آزمون در آفریدن این اوضاع بی تاثر نبودند. آنها در آن موقع که رو در رو ایسادن با حزب دموکرات کردستان را بر هر مسائل دیگر مهمتر و پر اهمیت تر میدانستند، بر این پندار و گمان تکیه کرده بودند مادام که حزب دموکرات پادگان مهاباد را خلع سلاح کرده، برای هموزن و توازن نیرو لازم است آنان نیز پادگان سنندج را (که مهمتر هم هست) بگیرند. اما از این نامطلع و بی اطلاع بودند که تسخیر و تصرف یک پادگان نظامی بدون برنامه مو شکاف و دقت و باریک بینی نقشه درست و حساب شده و بدون اینکه در داخل صفوف دشمن همدست و همکار بوده باشد، این طور سهل و آسان هم نیست.

به نظرم سه روز از آغاز جنگ گذشته بود که حزب دموکرات کردستان در مهاباد نیروی صد و پنجاه نفره را با چند کامیون خوراک و پوشاک که از کمک مردم فراهم شده بود، به شهر سنندج گسیل داشت. به رسیدن پیشمرگه های حزب، رهبران آن سازمان ها که از آن سخن گفته شد، بجای اظهار خوشحالی، نگران شدن دامانشان گرفت، وغرو لند را آغاز کردند که گویا حزب دموکرات فرصت طلبی میکند و اکنون که به کوشش و هیمت آنان پادگان سنندج دارد تسلیم میشود! میخواهد خود را شریک این پیروزی و تسخیر پادگان نماید آن را به نام خود تمام کند. بدین جهت هیچ گونه همکاری با نیروی حزب دموکرات نکردند و تا جائیکه برایشان امکان داشت نگذاشتند پیشمرگه های حزب از جبهه جنگ نزدیکی کنند. در نتیجه بعد از آنکه پادگان سنندج از لحاظ روحی و نظامی تقویت شد، با آمدن هیئت از جانب دولت به سنندج و نشست با نمایندگان سازمان ها و بعضی شخصیت امثال استاد شیخ عزالدین حسینی و آقای مفتی زاده، جنگ متوقف و "محاصره" اطراف پادگان پایان گرفت. نتیجه آن جنگ برای رژیم اسلامی معلوم شدن جوهری ضد انسانی آن رژیم و برای سازمان های

سیاسی مشترک در آن عملیات ناموفقیت و برای مردم شریف شهر سنندج از دست دادن شمار بسیار از عزیزان و چندین میلیون تومان ضرر و زیان و خسارت مالی بود.

رفتن هیئت به نزد خمینی

ضمن آن همه بد نظری که از رهبران حکومت اسلامی و عوامل شان در کردستان دیده می شد، حزب دموکرات کردستان و دلسوزان و غمخواران دیگری ملت کرد، از تلاش بی وقفه و جد و جهد صلح و سازش خودشان مسامحه ننموده و دست نکشیدند. آن ها بویژه حزب دموکرات کردستان بر این باور پا بر جا و استوار بودند که اگر امکان نداشت دست اندرکاران رژیم اسلامی را به خواسته های محق و شرعی و قانونی ملت کرد وادار کنیم، لاقلاً سعی و تلاش آشتی این منافع را خواهد داشت که اگر روزی در بین دولت و نیروهای محافظ کرد در کشور درگیری رخ داد، مردم کردستان، احزاب وطن پرست کرد را، به خاطی نام نبرند.

راستش اینطور بود. در نتیجه حمله نظامی رژیم به کردستان ده ها هزار نفر از افراد بیدفاع شهید شده بودند و به هزاران نفر روانه سیاه چال های مخوف جمهوری اسلامی شدند و یا زیر شکنجه قرار گرفتند حتی اعدام گردیدند و صدها خانواده مجبور به ترک وطن گردیدند و یا تبعید شدند و میلیاردها تومان ضرر و زیان مالی به مردم وارد شد. با وجود آن مردم کردستان هیچ گاه حزب دموکرات را مورد شماتت قرار ندادند و تهمت شعله ور شدن جنگ را به او نسبت ندادند. زیرا می دانستند که حزب دموکرات به جهت دور شدن از ضررهای جنگ از ملت کرد از هیچ جهد و تلاش برای آشتی مضایقه نکرد و تا توانست از خود درستکاری و صداقت نشان داده است.

به نیاز مطرح کردن خواسته های بحق ملت کرد با مسئولان رژیم تازه پا گرفته، پیش از همه شخص آیت الله خمینی، حزب دموکرات کردستان از مرکز درخواست کرد که موافقت فرمایند هئیت از نمایندگان حزب به تهران و قم سفر کنند تا با آقای خمینی و آقای بازرگان نخست وزیر دولت فعلی ملاقات کنند. با این درخواست موافقت شد. و روز 7 یا 8 فروردین ماه 1358 هیئت رسمی حزب دموکرات کردستان در راس زنده یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو به سوی تهران به راه افتادند. این هیئت از چند نفر اعضای دفتر سیاسی و چند مبارز حزب تشکیل شده بود، در شهر قم با آیت الله خمینی دیدار کردند و در مورد مشکلات منطقه با او بحث و گفتگو کرد. اما نامبرده این ملاقات را در چهار چوب زیارت خانقاه شیخ ماندگار کرد و پاسخ خواسته ها رانداد. در این باره ظاهراً مسئله را به آقای بازرگان نخست وزیر ارجاع کرد(1)

(1) تابستان سال 1357 نیز هیئت هشت نفری از طرف مردم مهاباد پیش آقای خمینی رفتند که نویسنده این سطور هم جزو هیئت بود. در این دیدار خمینی مسئله را فقط به موعظه و راهنمایی به اتمام رساند و آن را بنام راه حل حواله کار بدستان دولت کرد.

روز 11 فروردین هیئت حزب دموکرات کردستان با آقای بازرگان دیدار کرد و مسئله را با او مطرح نمود. دکتر قاسملو پشتیبانی حزب دموکرات را از دولت وقت اعلام کرد و درخواست کرد که راه داده شود هئیت حزب دموکرات از طریق رادیو تلویزیون خواسته های خلق کردستان را برای ملیت های ایران تحلیل کند. و نیز تقاضا کرد برای اینکه خواسته های مردم کردستان در قانون اساسی گنجانده شوند اجازه داده شود نمایندگان مردم کردستان نیز در تدوین آن قانون مشارکت نمایند. در همین دیدار دسته نمایندگان حزب طرحی برای راه حل حقوق بحق مردم کردستان تقدیم به نخست وزیر کرد.

مرحوم بازرگان خوشحال خود را از این دیدار ابراز کرد، اصل خودمختاری را به چیز خوب و قابل قبول نام برد و اعلام کرد کمیسیونی از وزرای دیفاع و کشور به وجود آمده برای اینکه با نمایندگان واقعی کردستان مسائل را بررسی کنند. در مورد رادیو تلویزیون گفت مواعی در راه نمی بینم شما خودتان با مسئولین رادیو تلویزیون ارتباط برقرار کنید و تعیین وقت نماید.

متأسفانه تمام آن وعده وعید بدون نتیجه بودند. نه راه داده شد نمایندگان خلق کرد از طریق رادیو تلویزیون برای مردم ایران صحبت کنند، نه کوچکترین واپس نگرستن به خواسته های مردم کردستان شد و نه کمیسیون وزرا هیچ وقت با نمایندگان واقعی کردستان مسئله را مطرح کرد. البته علت هیچ کدام از آنها بد نظری آقای بازرگان نبود، زیرا او انسانی سیاسی و مبارز و وطن پرست بود و ظرفیت و گنجایش پاسخ دادن به خواسته های مردم کردستان را داشت. اما گرفتاری آن بود که آقای نخست وزیر نیز به اندازه نمایندگان حزب دموکرات کردستان قدرت تصمیم گیری آن مسئله را داشت. در نتیجه هیئت حزب دموکرات با دست خالی از دیدار با رهبران رژیم تازه پا گرفته، به کردستان باز گشتند.

رفراندوم تعیین کردن نظام

روز 10 فروردین 1358 به روز رفراندوم مشخص کردن سیستم حکومت، بعد از سقوط رژیم شاه تعیین شده بود (1) ظاهراً این گام دمکراتیک بود که رژیم تازه به قدرت رسیده برمی داشت. به مردم ایران راه داده شد که در یک همه پرسی سیستم حکومت دلخواه خود را برگزینند. هر چند در پشت آن گام به ظاهر دموکراتیک بدترین شیوه قبضه کردن حق انتخاب کردن، مخفی شده بود، آن برگ که به مردم در رفراندوم داده شده بود در صندوق بیندازند سفید نبود که هر چه بخواهند روی آن بنویسند، سیستم رژیم های مختلف شناخته شده جهان در این برگه نوشته نشده بودند تا مردم مخیر باشند یکی از آن سیستم ها را انتخاب نمایند. بلکه در برگ رفراندوم مردم مخیر بودند در بین رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی یکی را انتخاب کنند.

مردم ایران رژیم پادشاهی را شناخته بود، از دست او بسیار رنج و مرارت و بدبختی چشیده و دیده بود. بعلاوه از یک عده آخوند صاحب قدرت هیچ کس نمی دانست جمهوری اسلامی میوه چه درختی است. این سیستم نه در هیچ گوشه از جهان آزمون شده بود نه در هیچ قاموسی تحلیل و تفسیر شده بود. رژیم تازه پا گرفته با ژبست دمکراسی، سمور داخل گونی را به مردم ایران می فروخت که معلوم نبود سالم است، بیمار است، بزرگ است، کوچک است، زرد است، قرمز است، ... پیر است، جوان است، این هم به این علت بود که رژیم پادشاهی آن رژیم بود که آن همه قربانی در راه سقوط او داده شده بود، در حقیقت مشارکت در رفراندوم حق برگزیدن نبود. این رفراندوم ضرب المثل کردی بیاد می آورد: کبک میخواهی این سمور، سمور میخوهی این سمور"

(1) معلوم نبود چرا، از (365) روز سال، روز 10 فروردین، یعنی روز اعدام شهید پیشه‌وا قاضی محمد و رفقای او برای رفراندوم مشخص و تعیین شده بود؟ خودش جای سؤال است، آیامی شود اتفاقی باشد؟!

بعلت این واقعیت های درست و صحیح حزب دموکرات و اکثر مردم کردستان به نشانه نا خرسندی از دموکراسی نبودن رفراندوم آن همه پرسی عمومی را تحریم کرد و در آن مشارکت ننمود. نتیجه همه پرسی عمومی در پیش نیز روشن بود، زیرا از یک طرف کمتر کس حاضر بود رأی به برگشت رژیم پادشاهی بدهد و از طرف دیگر سخنگویان رژیم به چیزی

غیر از جمهوری اسلامی راضی نمی شدند. خمینی زود تر اعلام کرده بود که: "جمهوری اسلامی آری، یعنی اسلام آری! و جمهوری اسلامی نه! یعنی اسلام نه!". بدین جهت بود که روز 12 فروردین که نتیجه فراندوم اعلام گردید، معلوم شد که جمهوری اسلامی با اکثریت نزدیک به اتفاق رأی انتخاب شده است.

با این همه که حزب دموکرات در آن فراندوم شرکت نکرده بود، سپس اعلام کرد که به رأی مردم ایران احترام می گذارد و بویژه در این مورد که روز 12 فروردین 1358 روز انقضای دوران سیاه دیکتاتوری پادشاهی بود، آن روز را به روز تاریخی می داند. به این نوع نظامی جمهوری اسلامی به نالترناتیو سیستم 2500 ساله شاهنشاهی تبدیل شد و آن ضرب المثل کردی تحقق یافت که میگوید: "از درخت رمیده، بر گراز افتاد" یا بهتر است بگوییم: از چاله بیرون آمد و به چاه افتاد.

جنگ نقده

پس از میتنگ 11 اسفندماه 1357 در مهاباد عادت شده بود در تمام شهرهای کردستان میتنگ برپا می شد و در ضمن نطق کردن برای مردم و تحلیل و تفسیر سیاست و موضعگیریهای حزب مقرر حزب هم در آن شهر به رسمی باز گشائی و فعالیت علنی شروع میکرد. این کار در بعضی از شهرهای کردستان اجرا شده بود، نوبت به شهر نقده، شهری که اکثر ساکنانش آذربایجانی هستند. لذا حزب دموکرات کردستان چنان در نظر گرفته بود که میتنگ شهر نقده از شهرهای دیگر منظم تر و بزرگتر باشد و علاوه بر سیاست های عمومی حزب، در مورد برادری و همکاری دو ملت کرد و آذربایجانی پافشاری شود و زیر بنای تازه برای هماهنگی فرزندان این دو ملت استقرار یابد. بخاطر این بود که در اغلب مناطق دیگر کردستان نماینده برای آن میتنگ دعوت شده بودند، بی خبر از آن که پس ماندهای رژیم شاه و آخوندهای مرتجع چه توطئه‌ای بر ضد کرد و برای به خون آغشته کردن آن میتنگ در دست دارند.

روز 31 فروردین 1358 میتنگ نقده برپا شد و دهها هزار کس از کرد و آذریها در آن شرکت کرده بودند. در اولین لحظات کار رسمی میتنگ هنوز شهید دکتر قاسملو اولین جمله‌های نطق خود را نخوانده بود که از داخل و بیرون میتنگ تیراندازی شروع شد، بدون آنکه روشن شود از کجا شلیک میشود و از جانب کی و به کی تیراندازی میشود. ما بیخبر! جیره خوران رژیم بر پایه نقشه طراحی شده تقسیم شده و برای آشوب و غوغا برپا کردن در میتنگ از این بیشتر برای بی نتیجه ماندن اهداف این گردهمایی آشتیخواهانه در چند نقطه شهر مستقر شده بودند. میتنگ ناچار بود پراکنده شود و جنگ ناخواسته به توطئه ارتجاع بر دو ملت کرد و آذری تحمیل شد. این جنگ تنها چهار روز ادامه داشت سپس با مداخله ارتش به نفع آذریها پایان پذیرفت. اما در آن مدت کوتاه به صدها کس از فرزندان دو ملت برادر آذربایجان و کرد شهید و مجروح شده بودند، به هزاران خانواده کرد از خانه و آشیانه خودشان متواری و هنوز به خانه و کاشانه‌های خود باز نگشته‌اند از همه بدتر آن جنگ تاثر ناهموار با رابط دوستانه در بین آن دو ملت گذاشت که تا اکنون به تمامی از میان نرفته است.

گمان در آن نیست چنانکه گفته شد آن جنگ خانمانسوز نتیجه توطئه کثیف باقی مانده‌های جرثومه فساد رژیم شاه و جیره خواران رژیم اسلامی بر ضد مردم کردستان و حزب دموکرات کردستان بود. اما به هیچ جور درست نیست در این جا حزب دموکرات کردستان نیز از خطا مبرا قلمداد شود. واقعیت آن است که دور بودن رهبران حزب دموکرات برای مدت دهها سال از

کردستان و بعض احساس می توانم بگویم: کار بچه‌گانه کار کنان منطقه نقده مایه و علل آن شد که حزب دموکرات، حساس بودن اوضاع و احوال آن شهر را مفهوم نکند و نفهمد که فراهم شدن میتنگی ده‌ها هزار نفری-که اغلب شان مسلح بودند- میتواند چه رخداد ناگوار به دنبال داشته باشد.

جنگ نقده با صدور بیانیه‌ای مشترک به پایان رسید که در شهرک "محمدیار" در بین اعضای هیئت حس نیت مه‌باد که یکی از اعضای فرمانداری مه‌باد بود از یک طرف و استاندار آذربایجان غربی مورد اعتماد شهرهای ارومیه و نقده از سوی دیگر امضا شده بود. با وجود آنکه در آن موقع که اعضای هیئت کرد برای از هم جدا شدن نیروها به سه راه "محمد یار" رفته بودند، یکی از هم سفران آن هیئت و عضو با وفای حزب به نام عثمان کریمی ساکن بانه از طرف نیروهای رژیم ربوده شد و مفقودالایر گردید، که پس از چند روز جسد بی جان او در رودخانه گادر پیدا شد.(1).

(1) در گردهمائی محمدیار خاطرات تلخی دارم که نمی توانم در این جا بازگو نکنم. اینجانب چون نماینده حزب دموکرات کردستان ایران و عضو هیئت "حسن نیت" بودم و به اعتراف استاندار آذربایجان غربی درجه حس نیت حزب دموکرات کردستان هم بودم. از اعضای هیئت آذربایجان آقایی بود به نام "ماشالله‌خان بوزچلو" که وکیل دادگستری بود و یک بار در موقع شورش در مه‌باد در سخن رانی خود نظر اکثر کردها را به طرف خو مجذوب و جلب نموده بود. اما آنچه برای درهم پاشیدگی این گردهمائی از او در آن اوضاع بخرنج مشاهده شد در حقیقت شایسته هیچ پاسدار بیسواد و جاهل و متعصب نبود برای نمونه:

1- یک ترک پیره مرد را به میان گردهمائی آورد که مثل باران بهاری اشک از چشمانش جاری بود و به سر خود میزد. ماشالله‌خان گفت بیخود سرخودتان را به درد می آورید، حزب دموکرات آتش بس نمی کند، همین امروز صبح به آبادی محمسه پائین حمله کرده و تمام زن و بچه آذریها را کشته است. این پیر مرد اکنون از آنجا آمده است که زن و بچه‌هایش قتل عام شده‌اند، فقط خودش نجات پیدا کرده است. مثل اینکه از غیب برایم الهام آمده باشد، جواب دادم و گفتم دروغ است. و حاضر الان برای صحت و سقم مسئله به دهکده محمسه پائین بروم. رحیم خرازی یادش بخیر که عضو هیئت بود گفت: منم باشمامی آیم. بر خواستیم و سواری جیب میرزا رحیم شدیم و به "محمسه‌شه" رفتیم، که رسیدیم دنیای آرام و خبری نبود. یک عده اهل آبادی در جلو درب مدرسه نوشسته بودند، به گرمی از ما پیشوازی کردند ما را به خانه خود تعارف کردند، گفتیم سپاس. اما ما برای چنین خبری آمده‌ایم. صورت جلسه نوشتند و سه نفر معلم مدرسه و کدخدای ده آن را امضا کردند با خود بردیم. نوشته شده بود دراین آبادی هیچ واقعه‌ای رخ نداده است.

2- بعد از آرام شدن فضای گردهمائی بار دیگر ماشالله‌خان رفت بیرون و پس از مدتی به درون آمدو گفت: بابا بی سوداست، اکنون جسد سر بریده یک بچه 3 ماهه ترک را از رودخانه گرفته‌اند که کردها سرش را بریده‌اند. بقدر با احساس دلسوزی آن قصه را گفت که باز فضای گردهمائی در ابر غم فرو رفت. استاندار خطاب به من گفت: آقای حسن زاده واقعا این جنایت نیست؟ باز بدون گمان دانستم دروغ است، در پاسخ گفتم آقای استاندار جنگ خودش یک چیزبیدی است مطلقا کار بد هم در آن رخ می دهد اما همگی ما باید به عقل و فراست آقای بوزچلو آفرین بگویم که چگونه بچه (3 ماهه آن هم با سر بریده شناخته می شود! که بچه آذری است! وقتی که این را گفتم به حقیقت استاندار مثل فنر در هم رفت بار دیگر فضا آرام

شد. این ها را به این جهت نوشتیم که هیچ کس با زدن دو حرف لوس و چربی تصمیم در باره حسن نیت و صداقت ندهد.

مسئله زمین و جنگ منگورها

باسقوط رژیم شاه و سر کار آمدن رژیم اسلامی، چنانکه به دنبال هر شورش و انقلاب رسم و عادت است، اکثر مسائل اجتماعی سر برافراشته و کدورت و اختلاف و آشوب و مشاگل قدیم و کهنه زنده شده‌اند. در کردستان خودمان شاید بتوانیم بگوییم از همه مهمتر مسائل زمین (اصلاحات ارضی) بود. این مسئله که در دوران شاه با جشن و پایکوبی و هورا جنگال و سمپاشی تبلیغاتی مطرح گردید و نام یکی از بندهای شاه و ملت را به خود اختصاص داد، در حقیقت هر گیز حل و فصل نشد.

مأمورین رشوه بگیر آزمد و حسود رژیم شاه در موقع اجرای قانون اصلاحات ارضی سال 1342 پیش از آنکه در فکر حل و فصل مشکلات مربوط به تقسیم زمینها باشند در فکر پر کردن جیب خودشان بودند. به این جهت در تمام نواحی از مالک و زارع کدام یک رشوه بیشتر به کار کنان سازمان اصلاحات ارضی میداد، می توانست سهم بیشتر از زمینها را اعم از زمین های آبی و نزدیک رودخانه و چشمه سارها را تصاحب کند. بدان جهت بسیار افراد مستحق یا اصلا زمین به آنها تعلق نگرفت یا آنقدر ناچیز بود که لاجرم مجبور شدند زمین ها فروخته یا اینکه رها کرده و خود برای بدست آوردن کار به شهرها و کورخانه‌های آجر پزی پناه بردند. و نیز اغلب از مالکین متمول بیشتر از زمینها را بنام خود و اعضای خانواده انتقال و ثبت نموده بودند و فقط یک مقدار آنها به قول کردی (لم یزرع) را در بین زارعین تقسیم کردند. و زارعین ثروتمند نیز کم نبودند که با دادن رشوه زمینهای بسیار زیاد به نام خودشان نوشته و همسایه‌گان خود را مضمحل کرده بودند.

در این رابط در بسیار نواحی کردستان زارعین فاقد زمین درخواست دو باره تقسیم اراضی را مطرح کردند و به تصور آنکه در زمان شاه متظلم واقع گردیده‌اند و اکنون که انقلاب شده، بایستی از آنها رفع ظلم شود. از طرف دیگر مالکین که قانون اصلاحات ارضی را درحق به خود ظلم میدانستند درصدد تظلم خواهی بر آمدند. و در بعض جاها قهرا و جبرا از زارعین درخواست پس گرفتن زمینها و یا اینکه بهره مالکانه، (صرف نظر از سنوات چندین ساله) کمافی السابق میکردند.

این مسئله دو موضعگیری مخالف و دو طرف ناموافق در آن اضافی شده بود. از یک طرف مأمورین حکومت و بویژه ژاندارمری و کمیته‌چی های ارومیه مالکین را برمی انگیختند و اسلحه و مهمات به آنان می دادند تا اینکه زمینهای تقسیم در اصلاحات ارضی (نسق زراعی) را پس بگیرند. معلوم بود که هدف اصل آنان آماده سازی آشوب و بلوا در کردستان بود. از سوی دیگر بعض از سازمانهای کوچک تازه پا گرفته برای اینکه "شورش" بودن خودشان را در ملای عام نشان دهند بدون تفسیر نتیجه اعمال خود، زارعین را تحریک به رو در رو ایستادن با مالکین و آنان را تحریص میکردند تا از طریق قهری آن زمینها را به حق یا ناحق که در دست مالکین (به صورت مستثنیات) مانده بود به نفع خود شخم نمایند.

با این عنوان در آن اوضاع و احوال حساس و در آن موقع که ملت کرد احتیاج مبرم به صفوف فشرده اتحاد قشرهای جامعه کردستان داشت، آشوبگری در این بی موقع برای یک مسئله کم بها در کردستان سر بر کشید. حزب دموکرات کردستان با احساس به مسئولیت و ادراک اوضاع حساس آن روز بسیار کوشش نمود تا آن آتش زیر خاکستر را خاموش کند و راه حل

برای مسئله زمینهای اصلاحات را به بعد از حل و فصل مسائل کردستان (تعیین سرنوشته خلق کرد) با دولت مرکزی، که خیلی از آن مهمتر است موکول نماید، حتی در این رابطه حزب دموکرات کردستان اعلامیه‌ای انتشار داد که متأسفانه اصل مقاله در دسترس نیست. و در آن از مشاجره کنندگان اعم از (زارع ذی نسق و مالک) خواسته شده بود که برای حفظ منافع عمومی، اختلافات خودشان را در مورد زمینها برای آن وقت که دولت تازه قانون برای راه حل زمینها از تصویب میگذراند دست نگهدارند و لازم است تا آنوقت بر سبک قانون قبلی اکتفا نموده و هیچ یک از طرفین اعم از مالیک و زارع حق تعدی و تجاوز به زمین های تحت تصرف یکدیگر را ندارند. در همان اعلامیه آمده بود اگر مالکین به حقوق قانونی زارعین تجاوز نمایند، حزب دموکرات با تمام توانا از زارعین در برابر هر گونه اقدام مالکین حمایت و پشتیبانی خواهد کرد.

مشاجره زمین و آشوبگری برخی از کار فرمایان رژیم همچنان ادامه داشت. به ویژه در مناطق ارومیه و مهاباد آشوب و بلوا بیشتر به چشم میخورد. حزب دموکرات کردستان نیز از تمام طرق ممکن مشغول خاموش کردن آتش آشوبگری و بلوا بود. در خرداد ماه 1357 برای حزب دموکرات روشن شد که مالکین منگور صدها قبضه اسلحه برنو از ژاندارمری ارومیه گرفته‌اند و به اتکا و پشت گرمی به آن سلاح و وعده وعید ارتش و ژاندارمری از دهقانان خواستند که لازم است بهره مالکانه 15 ساله (سنوات گذشته) را بدهند. در اینجا حزب اعلامیه دیگر پخش کرد و ضمن اشاره به آن مسئله درخواست آرام نمودن آن اوضاع و احوال را کرد. و در مقدمه اعلامیه گفت: "حزب دموکرات کردستان... از تمام مردم کردستان، از دهقانان زحمت کش ساکن دیهات، از عشایر میهن پرست که در گذشته نیز فریب دشمنان نخورده، از زحمتکشان شهری، از بازاریان، از روشنفکران و از همه انسانهای باشرف درخواست میکند که با اتحاد عملی جلو این نقشه ضد خلقی را بگیرند و در نطفه خفه نمایند. (1)

(1) اعلامیه کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران 1358/4/5، کردستان ژماره، شهریور .

(1) اعلامیه کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران 1358/4/5 همان منبع.

از طرف دیگر حزب بسیار کوشش و اصرار با مالکین نمود که آن اسلحه و مهمات را به دولت باز گردانند و دست از آشوب و فتنه و بلوا بردارند. متأسفانه این تقلا و کوشش موثر واقع نشد. عاقب الامر مالکین چند پایگاه درنواحی یادشده گشودند و با صدور یک برگ آگهی اعلام کردند که منطقه منگور ها یک منطقه انحصاری و منحصر به خودشان است و هیچ حزب و سازمانی در آن جا حق اظهار وجود ندارد. به اصطلاح "بالدار بال هایش کنده میشود و دارنده نعل، نعل هایش".

وقتی که آن ها پاسخ موضعگیری نرم حزب دموکرات را به این تند و تیزی دادند، دیگر موقع عمل فرا رسید. لازم بود درس به آنها داده شود که برای عشایر دیگر و مالکین مناطق دیگر پند و عبرت بشود. پس از اتمام حجت به اربابها، نیروی پیشمرگه حمله خود را برق آسا شروع کرد و با نیروی بی حدو حصر برزگر همگام گردید. عشایر منگور در برابر نیروی ملی نتوانستند خود را نگهدارند و در مدت کمتر از یک هفته از هم پراکنده و مضمحل شده و از طرف دولت اکثر خلع سلاح و اغلب نیز از طرف پیشمرگه ها و نیروی ملی دستگیر گردیدند ولی بعد از مدت کوتاه آزاد شدند. متأسفانه در آن جنگ که مالکین به حزب تحمیل کرده بودند چند پیشمرگه حزب که تنها نام نفر از شهدان (ملاقادر عباسی و سید قادر سیدی) بیاد دارم و چند نفر نیز مجروح شدند. و از منگورها نیز چند نفر کشته شدند.

بعد از درهم شکستن آن یاغی گری منگورها نیز حزب دموکرات دچار غرور و خودخواهی نشد و سیاست اصول خود را کنار نگذاشت. و دریک اعلامیه که به مناسبت خاتمه جنگ منگورها زیر نام (درهم شکستن توطئه ارتجاع) صادر کرد، این موفقیت را به پیروزی مردم کردستان نامبرد و سر نوازش و تکریم از همکاری صادقانه همگی اقشار و گروه‌های سیاسی فرود آورد و بار دیگر پانبد خود را بر سیاست اصولی خود تایید کرد.

"حزب دموکرات کردستان بر این عقاید و نظریات متکی است که در این برهه حساس کنونی لازم است قانون و قواعد که تا اکنون بدانها عمل شده، محترم شمرده شوند. نه مالکین حق دارند به نفع خود این ارتباط‌ها را از هم بگسلانند، نه منافع در آن است که دهقانان به حقوق که قانون برای مالکین مشخص کرده است تجاوز کنند. فعلا کردستان بیشتر از قبل احتیاج به آرامی و دوستی و مودت و صلح و صفا در بین همه قشرهای جامعه دموکرات دارد. (1)

چون یک حقیقت تاریخی بد نیست دانسته شود که هیچ کدام از آن دسته و گروه "انقلابی" که زمین را با طناب میتراژ و تقسیم میکردند و دهقانان را بر ضد مالکین تحریک میکرد یک دانه گلوله بر علیه مالکین منگور شلیک نکردند و تنها چریکها یک مانور کوتاه یکساعته در مهاباد تا نزدیکی پایگاه منگورها (واقع در دره ئافان) دادند. آنها نیز وارد جنگ نشده و عقب نشینی کردند.

برگزیدن مجلس خبرگان

در تمام کشورهای جهان رسم بر این است وقتی که کشوری به استقلال می رسد، یا اینکه انقلاب در آن برپا میشود، مجلسی به نام مجلس تشکیل دادن "مجلس موسسان" برای تایید کردن قانونی زیر بنای "قانون اساسی" برگزیده میشود. اما جمهوری اسلامی که هیچ چیزش به کشورهای دیگر شبیه نبود میبایست در این نیز تفاوت داشت باشد. بدین علت اعلام شد که به جای مجلس تشکیل دادن، مجلس خبرگان برمی گزینند. "رضا به قضای خدا" همه قبول کردند، بدین نظریه آنچه مهم است محتوای مسئله است زیرا نامش مشکل ساز نیست. اما ترکیب مجلس خبرگان نشان داد که آن مسئله آنقدر هم ساده نیست و اگر راستش بخواهی آن مجلس از لحاظ محتوا چیزی تازه است. زیرا بیشتر به تکیه و خانقاه شبیه بود تا مجلس قانون گذاری.

خلاصه نمایندگان مجلس خبرگان بر پایه استان تقسیم شده بودند. برای استان آذربایجان غربی- که مهاباد مرکز جنبش کرد ایران نیز در آن واقع شده- 3- نماینده نامزد شده بودند. اگر به بد گمانی تعبیر نشود شاید آن هم به خاطر آن بوده باشد که شخصیت مستقل به منطقه چون مهاباد داده نشود و "خطر" رفتن کردی از منطقه به مجلس جمهوری اسلامی دور بشود. به هر شیوه که بود از طرف کردها این سه شخصیت برای عضویت در مجلس خبرگان کاندید شدند: 1- دکتر قاسملو 2- آقای غنی بلوریان از حزب دموکرات و 3- ماموستا ملارحیم عباسی مستقل.

در روز 12 مردادماه سال 1358 انتخابات اعضای مجلس خبرگان از سر تاسر کشور برپا شد. خدا قبول نکند کار فرمان جمهوری اسلامی قبل از روز انتخابات نیز و در موقع انتخابات هم آنچه از دست شان بر آمد جلوگیری از انتخاب نامزد کردها به ویژه دکتر قاسملو مضایقه نکرد. با این حال نیز نتیجه انتخابات نشان داد که شهید زنده یاد دکتر قاسملو به (113773) رأی به عضو آن مجلس بر گزیده شده بود. جالب توجه آن بود که اغلب حوزه‌های داخل شهر ارومیه که بیشتر ساکنین آذربایجانی هستند دکتر قاسملو در جلو کاندیدهای دیگر بود. در این وقت

بود که جمهوری اسلامی برای پیشگیری از رفتن شخصی چون دکتر قاسملو به مجلس در صدد برآمد راه دیگر پیدا کند. زیرا آن مجلس، مجلس نمایندگان فکر رژیم صاحب قدرت بود، در حالیکه قاسملو نماینده انتخابی مردم و وکیل منافع طلب آنان بود.

در این جا بود که آشوبگری در تمام نواحی کردستان شروع شد و در تمام مناطق ایران برخی عناصر چشم و گوش بسته و متعصب به حالت کوک شده به طرف کردستان به راه افتادند. برای آنکه "کفر!" در کردستان ریشه کش شود. قبل از گشایش مجلس ظرف چند روز جنگی ارتجاعی در شهر "پاوه" به مردم تحمیل گردید، که آغازی شد برای حمله سرتاسری به همه کردستان. با آنکه منظور کار فرمایان رژیم برای همه کس و شاید قبل از همه برای دکتر قاسملو روشن بود، اما دکتر قاسملو مصرانه بر آن بود که برای شرکت نمودن در مجلس به تهران برود. زیرا مردم به او اعتماد کرده بودند و نمی شد پشت به متکی بودن آنها بکند. اما کمیته مرکزی آن نظریات را رد کرد و نگذاشت دکتر برای ورود به مجلس به تهران برود. زیرا معلوم بود آن رژیم شخصی همچون قاسملو را تحمل نمی کند و اگر او را هم نکشد به جای مجلس به زندان روانه خواهد کرد.

سرانجام مجلس خبرگان در روز "تاریخی" 28 مرداد سالروز کودتاه "پیروز" شاه و زاهدی گشایش یافت و در همان روز "پیروز" نیز فتوای جهاد علیه مردم کردستان از طرف آیت الله خمینی صادر شد. مدتی بعد از گشایش مجلس خبرگان وقتی که اعضای مجلس پیش خمینی رفتند، او پرده از بد نظری جمهوری اسلامی بر داشت و با مطرح نمودن ماجرای کردستان و دکتر قاسملو گفت: "ایکاش آمده بود، من خیال داشتم اگر بیاد همینجا نگرش دارم" در اینجا برای همه معلوم شد که کار فرمایان رژیم پیش از همه خمینی چقدر با ملت کردستان حسن نیت دارند! چه قدر احترام به قانون میگذارند و اگر دکتر قاسملو به مجلس میرفت چه خطر بزرگ سر راهش بود.

به دنبال آن فتوای "بدنامی" خمینی برای هیچ کس شک و کمان در آن نماند که رژیم اسلامی تصمیم گرفته کینه دل خود را به ملت کرد بریزد. به دنبال پیروزی انقلاب ملیت های ایران در اکثر مناطق کشور گروه های مردم و فرزندان ملیت های زیر ظلم و ستم خواسته های دلخواه شان را با حکومت تازه پا گرفته مطرح کردند، که تمام این خواسته ها با سرکوب و آتش و آهن پاسخ داده شدند و در حلقوم خفه گردیدند. در آن میان تنها کردستان بود که سنگین و محکم در میدان ایستاده بود و بر سر خواسته حقوق و آزادیها پافشار و مصر بود. بر آن پایه کردستان مانع سر راه استقرار دیکتاتوری مذهبی بود و میبایستی از سر راه برداشته می شد! از هر طرف لشکر کشی به کردستان آغاز شد در اغلب مناطق دست آورده های خلق مورد حمله قرار گرفتند.

معلوم است مهاباد که به شیوه سنتی مرکزی جنبش کرد ایران بود و در آن موقع نیز به مرکز رهبری حزب دموکرات کردستان و در حقیقت به ستاد اجرائی جنبش ملی- دموکراتیک مردم کردستان تبدیل شده بود بیشتر از همگی مناطق، خار چشم مرتجع بود. بدین جهت با شعله ور شدن جنگ در شمال و جنوب، ارتجاع از دو جبهه نیرو برای حمله به مهاباد جمع آوری کرده بود و از این دو محور به جلو آمد. برای حزب دموکرات روشن بود اگر در داخل شهر مهاباد مقاومت مسلحانه شروع شود، بهانه دلخواه بدست رژیم جمهوری اسلامی می افتد تا اینکه آن شهر را با خاک یکسان کنند. بدین جهت هنوز نیروهای حمله گر از هر دو محور ارومیه و میاندوآب دهها کیلومتر راه داشتند تا به مهاباد برسند، حزب با پخش یک آگهی از مردم مهاباد

خواست شهرشان را ترک نکنند و اطمینان به آنان داد در مدخل شهر در برابر قوای دولتی حکومت سرکوب مقاومت نمی کند.

در آن اوضاع و احوال حزب دموکرات کردستان پس از 24 سال مبارزه سخت و دشوار و طاقت فرسای برای اولین بار جشن استقرار (جمهوری خودمختار مهاباد) را بطور علنی در یک گردهمایی دهها هزار نفری در شهر مهاباد و درست در جنب پادگان مهاباد که تا چند ماه از آن پیش، پایگاه سر کوب مردم کردستان بود برپا کرد. آن جشن بقدر باشکوه عظمت بود که به حقیقت اشک شوق و شادمانی در چشم اغلب شرکت کنندگان جاری کرده بود. حزب در همان مناسبت بار دیگر راجع به خواسته‌های مردم کردستان از یک طرف و کوشش برای راه حل صلح جویانه مسئله کرد از سوی دیگر پافشاری کرد. اما در همان موقع اعلام کرد که اگر جمهوری اسلامی پاسخ به خواسته‌های بحق مردم کردستان ندهد و کردستان مقاومت گر را مورد حمله قرار دهد، حزب دموکرات کردستان به پشتیبانی گروه‌های ملت کرد حاضر است مسلحانه از ماندن و حقوق و آزادیهای ملت مردم کردستان جانانه دیفاع بکند.

با توجه باینکه یورش به مهاباد به وضوح معلوم بود، بعد از (25) مرداد تدریجا پایگاه های حزب از شهر بیرون رفتند و زمینه برای خالی کردن یک بارگی شهر از نیروی پیشمهرگه آماده شد. بدان سبب روز 12 شهریور 1358، وقتی که نیروهای جمهوری اسلامی وارد مهاباد شدند با مقاومت جدی رو به رو نشد و به آسانی آن شهر را تصرف کرد. معلوم است قسمت زیاد از اهالی شهر مهاباد بر پایه آسودگی خاطر که به حزب دموکرات داشتند در خانه خودشان ماندگار شدند. با وجود آن قسمتی از ترس تهمت و افترائی نیروهای دولتی شهر را ترک نمودند که بحمدالله اغلب ایشان به زودی به داخل شهر و محل کسب و کار خود باز گشتند.

نگرانی حزب دموکرات از قتل عام اهل مهاباد به بهانه و دست آویز آن که پیشمهرگه در داخل شهر با پاسداران جمهوری اسلامی جنگیده، بیخود نبود. رژیم جمهوری اسلامی سیاست از میان بردن و نابود کردن مردم کردستان را پیش گرفته بود و از آن محلهای که از طرف پیشمهرگه به او ضربه کاری زده میشد انتقام آن را از مردم بیدفاع میگرفت.

"جنایت روز 11 شهریور سال 1358، در آبادی (قارنه) نمونه بارز از انجام دادن آن سیاستی ضد انسانی در مورد ملت کردستان بود. چند روز قبل پیشمهرگه‌های حزب دموکرات در بین آبادیهای "قارنه" و "دوآب" و در محلی به نام "جه‌واله‌رشه" ضربه کاری به نیروهای سرکوب گری رژیم زده بود. به این بهانه، ده "قارنه" که در چند کیلومتری شهر نقده و سر راه پیرانشهر- نقده واقع شده است، از هر طرف محاصره شد. ظاهراً لشکر اسلام به منظور تعقیب و رد پای برداشتن پیشمهرگه بطرف آن آبادی رفته بود. مردم بیدفاع آبادی برخی داخل ده و بعض در مزرعه و مشغول کار روزانه خودشان بودند و با توجه به اینکه هیچ پیشمهرگه در آن حوالی نبود به دیدن افراد رژیم نگران نبودند. اما وقتی یک بارگی از همه تپه و گریوه و ارتفاعات اطراف و اکناف ده را به گلوله بستند، به حقیقت وحشت بر آنها مستولی گشت و با عجله هر چه تمامتر به طرف آبادی و میان زن و بچه و عائله خود به راه افتادند. چندی نکشید چند تانگ و چندین ماشین ارتشی از آبادی نزدیکی کردند و ژ-3 به دوش قمه بدست به کوچه و کوی و برزن دهکده وارد شدند و پاسدار و کمیته‌چی های خشمگین و کینه در دل، که غضب از چهره پیشانی شان میبارید و رنگ رخسار و رفتار شان گویایی این بود که تشنه خون اند. ملا محمود پیشنماز آبادی که خیلی زود هدف کشیف آنها را فهمید. قرآن را از ناچه اطاق پائین آورد و به طرف آنان به راه افتاد. در حالیکه تنها دلگرمی او اهل آبادی در آن اثنا و لحظات پر مخاطره قرآن بود. اما احترام از قرآن و جواب سلام ملا یک رگبار گلوله به سینه ملای قرآن در

دست بود. با این جنایت اهالی بیدفاع آبادی متوجه نیت ددمنشانه آنها شدند اما متاسفانه دیر شده بود زیرا راه نجات و فرار خود مخفی کردن بر همه مسدود شده بود. جنایتکاران دسته دهسته به خانه‌ها می رفتند درو دیوار را به رگبار می بستند و هر کی را می دیدند هر جنبه‌ای از انسان و حیوان از برناو پیر و کودک با کتک و کوفتن قنذاق تفنگ به سرو صورتشان از خانه‌هایشان بیرون کشیدند و در جلو درب منزل یا در کوی و برزن و معابر یا اینکه در مسجد به رگبار می بستند. پس از چند ساعت کشتار خرده خرده اژدهای دل خونخوار شان یک مقدار تسکین و آرام گرفت. جنازه 68 نفر در منزل و کوی و برزن آبادی در خون غلتید بود. بعد از آنکه آن مأموریت شرعی تمام شد، سربازان اسلام و یاران خمینی برای دستمزد گرفتن این اعمال شرعی! به پیشگاه فرماندهایشان باز گشتند و آبادی "قارنه" را درمیان خون و عزا جا گذاشتند.

اما با این جنایت وحشتناک، مردم آزادیخواه کردستان تمام و کمال به محتوای پوچ رژیم عمامه و عبا آخوندی و لشکریان بنامی حفظ اسلام پی بردند".

ارتجاع، مهاباد را به آسانی تسخیر کرد، اما آن شهر لقمه‌ای نبود به سهولت از گلوئی ضد ملیت‌ها فرو رود. عصر روز 12 شهریور مسئول حزب در گردهمائی صد هزار نفری در شهر سردشت که یک قسمت از آوارگان شهر مهاباد نیز در آن شرکت داشتند گفت: بر عکس عقائد کارفرمایان رژیم تسخیر مهاباد خاتمه کار نیست، بلکه مقدمه مبارزه دورو دراز بر ضد غصب حقوق و آزادیهای مردم کردستان است. بعد از آن چند روزی کمیته مرکزی در اعلامیه‌ای خاطر نشان کرد که حزب دموکرات کردستان مبارزه دورو درازی به شیوه جنگی پارتیزانی شروع می کند.

(1) روزنامه کردستان " شماره 141، شهریور 1367، سپتامبر 1988، ص 5.

نباید نهفته بماند که نیروی پیشمهرگه- هنوز در بوته آزمون مبارزه مسلحانه گذاخته نشده بود- با تسخیر مهاباد برای مدتی دچار سر در گم و نامنظم شدن گشت. به این خاطر نیز بود که بعد از دو سه روز پس از تصرف مهاباد نیروی رژیم به سهولت توانست از طریق بانه خود را به سردشت برساند و آن شهر را نیز تصرف کند. این دو پیروزی نیروهای جمهوری اسلامی را تا اندازه‌ای بیشتر در خود فریفته و مغرور کرد به این جهت پس از تسخیر سردشت از دو طرف حمله خود را متوجه راه پیرانشهر- سردشت نمودند. نیروی رژیم در روز 21 شهریور از جانب سردشت به طرف پیرانشهر به حرکت درآمد و شاید منظورش آن بود در نیمه راه با آن نیرو که از طرف پیرانشهر می آمد هماهنگ شوند، در وسط آبادیهای "واوان" و "گرژال" به کمین یکدسته کوچک از قهرمانان حزب دموکرات می افتد. آن نیرو که به همه انواع اسلحه مدرن مجهز بود با هیلیکوپتر پشتیبانی از آن می شد با شکستی رو به رو شد که دور نیست اکنون نیز از یادی افراد شرکت کننده در آن حمله فراموش شده باشد. آنها با از دست دادن نزدیک به هشتاد کشته مجروح‌های زیاد و از کار افتادن یک تانگ به پادگان سردشت باز گشتند و با این شکست فهمیدند که به قول هزار شاعیر:

" کورده‌واری له ده‌می بیگانه

شیره تریاک نیه، وهک سندانه"

مناسفانه در آن جنگ یکی از کادر بسیار مهم حزب بنام عثمان یزدان پناه معروف به "جلال میراوه‌یی" بدون اسلحه و نا بلد در کمین افتاده و اسیر شده بود. نیروی حمله‌گر که چنین با شرمساری باز گشته بود با رسیدن به پادگان بدون محاکمه و پرس و جو آن فرزند قهرمان و فداکار را ناجوانمردانه تیره باران کرد. یادش بخیر و روانش شاد. در این جنگ پیشمرگه دیگر مجروح شده بود.

هنوز نیروهای رژیم در داخل شهر مهاباد جا نیفتاده بودند که اولین حرکت ناراضیت مردم قهرمان شهر به روی جیره بگیران و نوکران ارتجاع منفجر شد. مردم مهاباد در تظاهرات وسیع و گسترده وفاداری خود را نسبت به حزب دموکرات و جنبش ملی-دموکراتیک ملت خودشان اعلام نموده و انزجار و تنفر خود را از بازگشت نیروهای سرکوبگر به شهریشان و کارفرمایان نشان داد. آن دو حرکت- یکی در کوه و دیگری در شهر- در مدت بسیار کوتاه در تمام کردستان آوازه داد و روحیه و ایمان تازه به مبارزین راه آزادی داد.

آن جنگ که ارتجاع برای ویران کردن کردستان و به زانو درآوردن ملت کرد شعله‌ور کرده بود، در عمل به آتش تبدیل شد که در تخت و بخت و پیشاهنگان جمهوری اسلامی افتاد. شهر و ده و کوه و دشت و جلگه و صحرا و آبادانی مثل هم در زیر پای نیروهای حمله‌گر به لرزه درآمدند و در تمام شهرها فرزندان کرد حماسه آفریدند و مردانگی و شجاعت از خود نشان دادند. اگر بخواهیم داستان این قهرمانی‌ها را بازگو کنیم در حقیقت باید انجمن برایش فراهم کنیم که به صدها و هزاران صفحات کتاب در باره آن نوشته شود. آنقدر نکشید که شهر بوکان به دست فرزندگان ملت کرد آزاد شد و از نیروی حمله‌گر دشمن پاکسازی شد، اما مهاباد چه؟ آن شهر یکپارچه به حماسه و قهرمانی و فداکاری تبدیل شد. همه کوی و برزن، همه خانه و منزل، و همه سنگر جای استراحت پیشمرگه بود. آنقدر نکشید که خیابانهای شهر تبدیل به گورستان حمله‌وران و ظرف اشغال تانک و رزه‌پوس و ماشینهای سوخته ارتش و سپاه پاسداران شدند.

در نتیجه آن قهرمانی و از جان گذشتگی اهالی شهر و همکاری در بین پیشمرگه و مردم بزودی شار مهاباد بار دیگر بدست پیشمرگه افتاد و پایگاه‌های حزب دموکرات در داخل شهر شروع به کار و کوشش خودشان کردند. ارتش جمهوری اسلامی ضعیف شده بود که ناچار بود از پادگان به هلیکوپتر پایگاه‌های اطراف و اکناف شهر را تدارک بکند. در یک حرف اراده مردم بر توپ و تانک و نیروی مسلحانه رژیم ارتجاع پیروز شده بود.

در اینجا با اجازه خواننده‌های محترم کمی از موضوع دور میشوم و پرائتزی بازمی‌کنم. "روز 13 شهریور سال 1358 گروهی که نام "دانشجویان" مسلمان پیروی خط امام" بر خود نهاده بود، به سفارت امریکا واقع در تهران حمله برد و همه کارمندان آن سفارت را به گروگان گرفت.

اگر چه دولت جمهوری اسلامی ظاهراً آن عمل را به عمل دسته‌ای دانشجوی بحساب آورد و میخواست چنان وانمود کند که گویا از آن خبر ندارد. اما تبلیغات بسیار وسیع و گسترده در باره آن به راه انداخت و این شاهکار را به نشانه ضد امپریالیست بودن و پیشرفته بودن رژیم خواند.

گروه از احزاب و سازمان‌های که دائماً افکار و کردار و تبلیغات رژیم را تایید میکردند بیش از آن گام (به اصطلاح) ضد امپریالیستی را بزرگتر کرده و حتی سازمانهای بودند که گویا عضو و هوادار نیز در میان "دانشجویان مسلمان پیروی خط امام" داشت و بطور علنی بدان افتخار میکرد. هر چند آن سازمان خودش مارکسیست بود اما در مبارزه بر ضد امپریالیست، مسلمان و مارکسیست می‌توانستند در یک سنگر با هم باشند اشکالی نداشت!!

جالب آن بود که تمام حزب و سازمان های سیاسی اوپوزیسیون، آشکارا برای این کارهای غیره قانونی کف می زدند یا اینکه در بهترین حالت در برابر این اوضاع سکوت اختیار میکردند. در این میان تنها حزب دموکرات کردستان ایران موضعگیری و عقاید و نظریات جداگانه داشت. حزب در اعلامیه‌ای که متأسفانه آن هم مثل بسیار چیز دیگر در دسترس نیست، اعلام کرد با اینکه حزب دموکرات از قدیم تا کنون مبارزه ضد امپریالیستی انجام داده، آن گام رژیم جمهوری اسلامی را به چیزی برخلاف قواعد و قانون سازمان ملل میدانند و آن را محکوم میکند.

حزب ما این کار را به سعی و کوشش برای انحراف و بیراه بردن عقاید و نظریات مردم ایران از مسئله زیر بنای میدانست و به هیچ عنوان فریب آن فضا را نخورد که تبلیغات کنندگان رژیم فراهم کرده بودند. در همان موقع نیز میدانستیم که آن عمل ضربه بزرگ به اعتبار و ارزش و منزلت ایران خواهد زد و برای مردم ایران سنگین و پر بها و گران تمام میشود.

چنانکه به یاد داریم هر چند کوشش و تقلا دولت کارتیر برای رهایی و رستگاری گروگان ها با شکست و هزیمت شرمسارانه رو به رو بود، اما در نهایت جمهوری اسلامی بعد از (444) روز نگهداشتن گروگانها در یک معامله ریسواو بی نتیجه با همکاران "رونالد ریگان" آن ها را آزاد کرد و آنکه برای ایران جمهوری اسلامی باقی ماند، بد نامی در سازمان ملل بود. در همان وقت دود آن آتش به چشم ملیت های ایران رفت و این عمل و سیاست ناشیانه و ناپخته های دیگر رژیم آن ها را با اغلب مشاکل اقتصادی سیاسی درگیر و به رو کرد. اکنون سر موضوع بر گردیم، بقول ضرب المثل کردی " با بینه‌وه سه‌رخه‌تی"

در اثنای این پیروزیهای بزرگ کمیته مرکزی حزب دموکرات در روز 1358/7/20 نامه‌ای سرگشاده به ملیت های ایران و حزب و سازمان های ملی و پیشرفته و مترقی و شخصیت های ملی و مذهبی ها منتشر کرد که آوازه‌ای پهناوری داشت.

"ما این نامه را در اوضاع و احوالی می نویسیم که راستش بخواهی بعلاوه از برخی شهرهای کردستان... سر تا سر کردستان زیر کنترل پیشمرگه کردها... است

حزب دموکرات کردستان در این موقع حساس انقلاب ایران رفع تمام مشکلات و راه حل همه مسائل، بویژه مسئله‌ی کردستان را از طریق گفتگو مسالمت آمیز بیش از قبل لازم میدانند و تکرار میکند که این تنها راه است...

این نامه در زمان بی اقتدار بودن نوشته نشده است، وضع نظامی و سیاسی کردستان برای حزب ما از هر وقت دیگر بهتر و هموارتر است و حمایت خلق کردستان از حزب ما هر گیز به این اندازه نبوده. با این حال به نظر ما در جنگ برادر کشی غالب و مغلوب نیست. آتش بس این جنگ به نفع همگی مردم ایران است و برای حفظ دست آوردهای انقلاب لازم است"

آن نامه مشروط به چهار مورد به شرح زیر بود:

1- آزادی های دموکراسی در کردستان و سرتاسر ایران فراهم شوند و حزب دموکرات کردستان کوشش علنی خود را شروع نماید.

2- پاسداران بی تجربه که بنیاد تفرقه و آشوب هستند از تمام مناطق کردستان فراخوانده شوند.

3- به ارتش راه داده نشود در امورات داخلی ایران مداخله نماید و تنها مشغول وظیفه خود که دیفاع از مرزها و تمامیت ارضی و استقلال کشور است باشد.

4- زندانیان سیاسی آزاد شوند و اعدام مبارزین متوقف گردد.

سیاست صلح جویانه و آشتیخواهانه و موضعگیری روشن حزب ما بی پاسخ نماند و بالنتیجه در (26) آبان ماه 1358 آیت الله خمینی که سه ماه پیشتر فتوای جهاد علیه ملت کرد داده بود، راستش بخواهی اعتراف به شکست خود نمود و پیامی برای برادران کرد انتشار داد. در آن پیام خمینی از همه درخواست کرده بود که لوله‌ی تفنگ‌های خود را بطرف دشمن نشانه روید و اطمینان داده بود که مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم کردستان حل و فصل شوند و همچنین آسودگی خاطر داده بود که به هیئت دولت دستور میدهد تا با نمایندگان مردم کردستان برای راه حل مشکلات و گفتگو بیشتر و جدیتر عمل کند. قابل ملاحظه است قبل از صدور پیام خمینی هیئتی با مشارکت آقای داریوش فروهر و آقای هاشم صباغیان و مهندس عزت الله سحابی برای گفتگو با نمایندگان ملت کرد فراهم شده بود که یک دو بار نیز به کردستان آمده بودند و با بعضی از نمایندگان کرد در حزب دموکرات و کسان دیگر مذاکره کرده بودند.

پیام 26 آبان خمینی راه حل و فصل سیاسی مسئله کرد را نشان نداده بود، اساساً از حقوق سیاسی- ملت کرد نیز سخن به میان نیاورده بود. اما حزب دموکرات که در نخست طرفدار آشتیخواهی مسئله کرد بود و اعلام کرده بود که: "مسئله کرد پاره نظامی نیست" جواب آن پیام را بسیار دوستانه داد. به این نوع پس از سه ماه جنگ با صدور پیام خمینی و نشست‌های مقدماتی با هیئت ویژه، آتش بس در سرتاسر کردستان برقرار شد به این خاطر تابستان 1358 به نام جنگی سه‌ماهه در تاریخ ثبت گردید.

به دنبال صدور پیام خمینی بر پایه درخواست دفتر سیاسی سیمیناری پهن‌آور از کادرهای حزب و مسئولین کمیته‌ها و نیروهای پیش‌مهرگه از آبادی "دوله‌توی" مامه‌شان، در نزدیکی مرز عراق فراهم شد. در آن سیمینار به طور مفصل در باره آن پیام گفتگو شد و نقاط قوی و ضعف آن بر آورد و هم‌سنگ و توازن شدند، رویهم رفته شرکت کنندگان سیمینار بر این اعتقاد بودند که لازم و ضروری است از آن استقبال بشود و سعی شود جنگ و کشت و کشتار بیشتر، دچار خاک کردستان نشود. بعد از تمام شدن سیمینار دکتر قاسملو با پاره‌ای از اعضای دفتری سیاسی و کادرهای مقر دفتر به سوی مهاباد براه افتاد و بعد از دو روز به مهاباد رسید. در مهاباد در یک میتینگ که روزی 20 یا 30 آبان ماه تشکیل شده بود دکتر قاسملو به رسمی از پیام خمینی پیشوازی کرد و آمادگی حزب دموکرات و ملت کرد را برای گفتگو پیرامون راه حل آشتیخواهانه مسئله کرد نشان داد. حتی در سخنان خود کلمه (لبیک) را بکار برد که نشانه نهایت حسن نیت بود. اما ببینیم که گفتگو تا چه اندازه حسن نیت کار فرمایان را ابراز کرد؟

گروه نمایندگان ملت کرد و گفتگو با دولت.

پس از منتشر شدن پیام 26 آبان ماه خمینی، بیشتری پایگاه‌ها حزب و سازمان‌های سیاسی به داخل شهرها باز گشتند و مقر فرماندهی اغلب گروه‌ها در شهر مهاباد مستقر بود. پیش از برگشت به شهرها و پس از بحث و مناقشه‌ی زیاد در بین حزب و سازمان‌ها مرتبط به مسئله کرد گروه از نمایندگان به نام دسته نمایندگان ملت کرد فراهم شد که اسامی شان بشرح زیر بود: شیخ عزالدین حسینی رئیس، حزب دموکرات کردستان ایران پیشاهنگ و سخنگو، و کومله و چریک فیدای‌ها ملت ایران، شاخه کردستان عضو. مشخص

است چنانکه قبلا از آن سخن رانندیم از طرف دولت نیز یک دسته سه نفره ظاهرا برای گفتگو با نمایندگان کرد شکل گرفته بود.

دسته نمایندگان ملت کرد بعد از مراجعت به مهاباد به همکاری گروهی متخصص و روشنفکرو و دانا بویژه حقوقدان بزرگوار کرد جناب صارم الدین وزیری طرحی برای خودمختاری (مطبوع خاطر) انتخاب کرد تا آنکه به زیر بنای گفتگو با نمایندگان دولت مرکزی قرار گیرد. این طرح از (26) ماده و (9) تبصره تشکیل شده بود. البته به فارسی نوشته شده بود، ما در اینجا به زبان کردی بر می گردانیم :

طرحی گروهی نمایندگان ملت کرد در باره خودمختاری کردستان ایران.

ماده (1) کردستان ایران سر زمینی است در چهار دیوار جوغرافیایی ایران که از لحاظ تاریخی محل سکونت اقوامی کرد بوده و اکنون نیز اکثر ساکنانش از ملت کرد تشکیل یافته است. این سرزمین تمام مناطق کردنشین استانهای ایلام، کرمانشاه، کردستان، و آذربایجان غربی را شامل میشود.

ماده (2) کردستان ایران قسمتی از کشور جمهوری اسلامی ایران است که ارتباط عمیق تاریخی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و پیوستگی ملیت کردی ساکنان آن جا را با ملت های ساکنین ایران مکحم کرده است.

ماده (3) اقتدار ملت کرد بر سر زمین کردستان ایران به سیستم خودمختاری در چهارچوب اتحاد سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی کشور ایران بکار برده میشود.

ماده (4) دولت مرکزی جمهوری اسلامی ایران برای خاطر جمعی اتحاد سیاسی و تمامیت ارضی کشور اختیار ارتباطی به این مسائل پائین در سرزمین خودمختاری کردستان اجرا میکند:

1- الف- امور مربوط به دیفاع از نوار سرحدات و مرزها، استقلال و تمامیت ارضی ایران در برابر تجاوز بیگانگان به وسیله سه نیروی زمینی و هوایی و دریایی سپاه اجرا میشود و از طریق ارگان های حکومتی مرکزی سرپرستی میشود.

ب- امور مرتبط به سیاست و پیوستگی های خارجی و همچنین ارتباط با کنسولگریهای دول خارج که در سر زمین کردستان ایران استقرار دارند، در صلاحیت دولت مرکزی می باشد.

ج- بازرگانی خارجی و گمرگات و آن سیاست همگانی که ارتباط شان به این مسائل دارد، به وسیله ارگان های دولتی انجام داده و سرپرستی میگردند.

د- طرح برنامه طویل المدت اقتصادی، که پیوستگی به سرمایه بسیار کلان دارد، و مرتب و منظم کردن و انجام دادن سیستم پولی و ارزی کشور در صلاحیت ارگان های دولت مرکزی می باشد.

تبصره (1) در مورد امورات دیفاعی، لازم است دائما این اصل مورد توجه باشد که پادگانها و ادارات نظامی باید همیشه در مرزها بوده و دور از شهرها بوده باشند، به نوعی که به بهانه احتیاج به نیروی نظامی و چیز دیگر از این امثال، هیچ گونه مورد رخ ندهد که منجر به مداخله در امور داخلی سر زمین خودمختاری کردستان تلقی گردد.

تبصره(2) سرباز وظیفه‌های ساکن سر زمین خود مختاری کردستان ایران باید در پایگاه‌های نظامی و سرباز خانه‌های کردستان انجام وظیفه کنند.

تبصره(3) در آن ادارات مناطق که ارتباط شان با بازرگانی خارجی و گمرگات و برنامه‌ریزی طویل‌مدت اقتصادی و اجرای سیستم پولی در سرزمین خودمختاری کردستان دارد، باید از کارمندان داخل کشور استفاده شود.

ماده(5) بعلاوه از چیزهای که در ماده(4) بحث شد، بکار گیری اختیارات در تمام امور سر زمین خودمختاری کردستان ایران بدون هیچ گونه استثنا در صلاحیت ارگانهای خودمختار می باشد.

ماده(6) انجمن ملی کردستان بالاترین ارگان صاحب اقتدار ملت کرد در سر زمین خودمختاری کردستان ایران است. این انجمن هر دو سال یکبار از راه انتخابات آزاد، به طور مستقیم و مخفی و همگانی تمام ساکنان کردستان ایران انتخاب میشود و فراهم میگردد.

تبصره(1) برای هر پنجاه هزار نفر از ساکنان سرزمین کردستان ایران نماینده‌ای برای انجمن کردستان انتخاب می کنند.

ماده(7) انجمن ملی کردستان تمام عادات و تقالید مرتبط به پیروی داخلی خود و همچنین به انتخاب انجمن های شهر و ده را تعیین و پسند می کند.

ماده(8) انجمن ملی کردستان با در نظر گرفتن قانون همگانی کشور تمام قانون و شیوه بکار برده شده در ادارات خودمختار و همچنان بودجه ویژه سر زمین خودمختار کردستان را پسند می کند.

ماده(9) انجمن ملی کردستان، حکومت خودمختاری کردستان برای اجرای همه امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و انتظامی سر زمین خودمختاری کردستان، برگزیده می شود.

ماده(10) حکومت خودمختاری کردستان در برابر انجمن ملی کردستان مسئولیت مشترک خواهد داشت و هر کدام از اعضای حکومت ملی خود مختار نیز به تنها در برابر انجمن ملی کردستان مسئول هستند.

ماده(11) انجمن ملی کردستان به حق و وظیفه خود میداند که اوضاع و احوال کوشش آزاد و دموکراتیک زندگی اجتماعی در گذار آزادی احزاب و گردهمائی ها و مطبوعات و انتشارات و بیان عقاید و قلم و نظریات ومذاهب و انجمن های دموکراتیک و حق اعتصاب در تمام سر زمین کردستان فراهم کند و به دقت نظارت بر انجام دادن تقالید و عادتها از طرف نیروی اجرائی بکند.

ماده(12) بودجه کردستان خودمختار به وسیله حکومت خودمختاری کردستان مرتب و تنظیم میشود و به انجمن ملی کردستان پیشنهاد میشود و پس از پسند کردن اجرا خواهد شد.

ماده(13) منابع فراهم کردن بودجهی کردستان خودمختار عبارت اند از:

الف- مالیات و گمرگ و عواید مناطق دیگر.

ب- یک قسمت از بودجه عمومی کشور از طرف حکومت مرکزی به حکومت خودمختاری کردستان داده میشود.

ماده(14) برنامه ریزی برای ارتقای پیشبرد و رشد و نمود اقتصادی در سرزمین کردستان و برای جبران آن عقب افتادگی های که بعلت ظلم و ستم ملی به وجود آمده بود، مثل انجام دادن صنایع ملی، گسترش کشاورزی و دامداری، به پیش بردن امور آبادانی و خوش زیستی و خدمات عمومی به طوریکه زندگی اجتماعی زحمت کشان ملت کرد تغییر حاصل آید ، بعلاوه از آن چیزهای که در بند(د) ماده(4) گفته شد، قسمتی از وظایف حکومت کردستان است.

تبصره(14) بعد از تفریق بودجهی امورات دولت مرکزی از عایدات عمومی بودجه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر پایه جمعیت در میان مناطق مختلف کشور تقسیم میشود. اصول تقسیم کردن این بودجه طوری خواهد بود که برای جبران آن عقب افتادگی های اقتصادی که بعلت ظلم و ستم ملی به وجودآمده، سهم ساکنان این مناطق و یکی از آنها کردستان خودمختار بر پایه عقب افتادگی ها بیش از در آمد متوسط سرتاسری کشور باشد.

ماده(15) زبان کردی در تمام دواير سرزمین خودمختار کردستان چه ادارات و ارگانهای خودمختار و چه ادارات دیگر زبان رسمی است، با تکرار نمودن آن بند که زبان فارسی مثل گذشته زبان رسمی سرتاسری ایران و کردستان خواهد بود.

ماده(16) در سر زمین خودمختار کردستان ایران آموزش در تمام سطوح از ابتدائی و متوسط و عالی به زبانی کردی خواهد بود، اما تدریس زبان فارسی نیز پس از پایان سال چهارم ابتدائی در تمام مدارس سر زمین کردستان ایران اجباری میشود.

تبصره(1) اقلیت های ملی در زمین خودمختاری کردستان ایران محق هستند فرهنگ و راه و رسم و عادت و تقالید خودشان را محفوظ نمایند و به پیش ببرند و در مدارس به زبان مادری خودشان درس بخوانند.

ماده(17) فراهم کردن ادارات و ارگانها و مراکز آموزش و فرهنگ و برنامه ریزی برای کوشش آن ادارات و ارگانها و مراکز در سر زمین خودمختاری کردستان ایران در تمام سطوح ابتدائی و متوسط و عالی یک قسمت از اختیارات حکومت خودمختاری کردستان ایران است.

تبصره(1) مرکز رادیو تلویزیون سر زمین خودمختاری کردستان در زیر نظارت حکومت خودمختاری کردستان ایران انجام می گیرد.

ماده(18) حفظ امنیت داخلی و امورات نظم و انتظامات درسرزمین خود مختاری کردستان ایران درشهر و ده به وسیله نیروهای پیشمرگه که به رسمی از ناحیه حکومت خودمختاری کردستان استخدام و استقرار می شوند فراهم می میگردد.

ماده(19) رؤسا و مسولین نظم و حفاظت شهرو ده درسر زمین خودمختاری کردستان ایران به طور مستقیم از طرف حکومت خودمختاری کردستان گماشته و تعیین میشوند و در برابر او مسئول و جوابگو خواهند بود.

ماده(20) هر سال عده های دانشجو از طرف حکوت خودمختاری کردستان ایران برای تامین احتیاج نیروهای دیفاعی سر زمین خودمختار برای تحصیل به مدارس نظامی فرستاده میشوند، سازمانهای حکومت مرکزی مرتبط با حکومت مرکزی بر آنها است تمام احتیاج آموزش و پرورش آن دانشجویان را فراهم کنند و مایحتاج های مسلح کردن نیروی انتظامی داخل کردستان را به شیوه معقول و شایسته تامین کنند.

ماده(21) اختیار قضائی در سر زمین خودمختارکردستان جدا از نیروهای دیگر به وسیله دادگاه مستقل انجام میشود.

ماده(22) دادگاههای سر زمین خودمختاری کردستان ایران در مسائل عرفی بر پایه قانون عرفی سرتاسری کشور و آن قوانین که از طرف انجمن ملی کردستان خودمختار پسند شده‌اند و در چهار چوب صلاحیت های آن انجمن گذاشته میشوند و با اصل پیرو شده حقوقی و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق جهانی حقوق مدنی همتراز هستند رأی میدهند و در آن مسائل که مرتبط به "احوال شخصی" دارند بر پایه قوانین مذاهب هر دو طرف قضیه عمل میشود.

ماده(23) شاخه از دیوان عالی کشور در سرزمین خودمختاری کردستان ایران مستقر میشود و این شاخه به درخواست فرجام خواهی از احکام دادگاههای سرزمین خودمختاری کردستان ایران رسیدگی و بازنگری میکند.

تبصره: رسیدگی در داگاههای سر زمین خودمختاری کردستان ایران به هر دو زبان کردی و فارسی انجام میشود.

ماده(24) برای تقویت یگانگی ملیت های ایران بعلاوه از این که ساکنان سر زمین کردستان مثل قسمتهای دیگر ایران نمایندگان خود را به انجمن میهنی میفرستند و عده‌های نامزد شده با جمعیت کردستان با اتفاق، در ارگانهای حکومت مرکزی(در هیئت وزرا و زارتخانه‌ها) انباز میشوند.

ماده(25) برای تضمین زیر بنای خودمختاری و حفظ حقوق همگی ملیت های ایران"شورای عالی ملیت های ایران) از مرکز کشور تشکیل میشود و هر کدام از ملیت های ایران سه نماینده به شورای عالی ملیت ها ایران میفرستند".

تبصره: سه نفر نماینده سر زمین خودمختاری کردستان ایران از طرف انجمن ملی کردستان دست نشان میشوند.

ماده(26) همه قوانین پسندیده شده در انجمن ملیت های ایران اگر مرتبط با مسائل حقوق های ملیت های ایران باشد در"شورای عالی ملیت های ایران" مطرح و تایید بشوند.
دسته نماینده‌گان ملت کرد. 1358/10/4.

قابل توجه است که گفته شود دسته نمایندگان ملت کرد که برای گفتگو با نمایندگان دولت مرکزی تشکیل یافته بود،هیچ موقع با هیئت ویژه دولت که او هم ظاهرا برای گفتگو با نمایندگان ملت کرد در مورد راه حل مسالمت آمیز مسئله کرد فراهم شده بود، با هم نشنند که به شیوه واقعی نقطه نظرهای خود را مبادله و مطرح نمایند و در باره آنها بحث و گفتگو کنند. دلیلش هم آن بود که اگر در وهله اول تنها به تصور چنان معلوم میکرد که دولت بیشتر از آن به دنبال راه حل مسئله کرد کنکاش کند،به دنبال بدست آوردن وقت برای خودآمادگی بود، سپس برای همه آشکار شد که کار فرمایان جمهوری اسلامی و پیش از همه خمینی چقدر نظر پلید و دشمنداری درحق به مردم کردستان دارد. خمینی در پیام 26 آبان ماه1358 خود بد کاران را در اختلاف میان ملت کرد و دولت مرکزی خاطی دانسته بود اما سپس برای همه صاحب نظران معلوم شد که خود خمینی سر دسته تمام فتنه و فسادو بدکاران و بد خواهان به ملت کرد است.

اما از حق نگذیریم از طرف دیگر نیز کم و زیاد خطا بود، پاره‌ای از اعضای نمایندگان ملت کرد، نه تنها فقط به حرف، بلکه به نوشته رسمی می نوشتند ما برای افشاگری مذاکره میکنیم. راستش را که بخواهی چنان کردند. زیرا وقت که نمایندگان دولت به کردستان می آمدند تا با ملت کرد مذاکره کند آن دوستان با صدور اعلامیه تندو تیز آنچه از نزاکت خارج بود به دولت میگفتند آنها نیز که دائم در پی بهانه جستن بودند از خدا چنین اوضاع و احوال را می خواستند و صدور این گونه اعلامیه‌ها را دستاویز و بهانه سازی قرار می دادند تا با رسمی با ملت کرد مذاکره نکنند و وقت بیشتر برای آمادگی جمهوری اسلامی ستنج کنند.

سر انجام دولت و اعضای هیئت ویژه دولت اعلام کردند که حاضر نیستند با نمایندگان حزب و سازمان های سیاسی برای راه حل مسئله کرد بنشینند و گفتگو کنند. حزب دموکرات کردستان هر چند معتقد بر این بود که این بهانه است که برای خود دزدیدن از مذاکره واقعی، اما باز از نمایندگان ملت کرد خواست که این بهانه را به نمایندگان دولت ندهند. به این جهت تصمیم گرفته شد اگر چه اعضای دسته نمایندگان از نمایندگان احزاب و سازمانها تشکیل شده بود، در گردهمایی با هیئت ویژه دولت اعضای نمایندگی ملت کرد تنها به نام خودشان شناخته شوند و از این سخن به میان نیاورند که از کدام حزب و سازمان هستند. ظاهراً نمایندگان دولت هم این را قبول کرده بود. هر چند در حقیقت اکثر اعضای نمایندگی ملت کرد برای آنها شناخته شده بود و می دانستند هر کدام از آنها با کدام یک حزب و سازمانی است.

در اواخر آبان ماه 1358 تا اواخر بهار 1359، اغلب نمایندگانی با مسئولیت های مختلف به کردستان می آمدند، به ویژه مه‌آباد و با مسئولین کرد نیز دیدار میکردند. اما تنها یک بار در آخرین روزهای آذر ماه 58 هیئت ویژه دولت با سه اندام به ظاهر برای گفتگو واقعی در مورد خواسته‌های مردم کردستان به مه‌آباد آمد و تصمیم گرفته شد با نمایندگان ملت کرد گفتگو کند. اما ناگفته نماند این بار نیز نمایندگان دولت " برای پیدا کردن راه حل مسئله کرد حسن نیت نداشتند. و قرار بر این گذاشته شد که نشست در فرمانداری مه‌آباد صورت گیرد. یک روز قبل از نشست، حزب بزرگان شهر مه‌آباد را دعوت کرده بود که روز 29 آذر ماه در سالن فرمانداری مه‌آباد جمع بشوند. یکی از اعضای هیئت ویژه دولت وقت را غنیمت شمرده بود و بدون اطلاع آگاداری نمایندگان ملت کرد پیش ایشان رفت و با آنان به سخن پرداخت، خدا قبول نکند، گویا بیشتر به حزب و سازمانها سیاسی کردستان حمله‌ور و توپیده بود. بنا بر این یکی از اعضای گروه نمایندگان ملت کرد ناچار شده بود در همان گردهمایی پاسخ او را بدهد، و این موجب رنجیدگی و گله‌یه آن دوستان شد.

خلاصه اینکه اولین و دومین گردهمایی رسمی نمایندگان ملت کرد با هیئت ویژه دولت در یکی از اطاق های فرمانداری شکل گرفت. ضمن خوش آمد گفتن چنانکه عادت شده طرفین باید اعضای نمایندگان خود را به یکدیگر معرفی کنند. اگر درست بیاد داشته باشم آقای صباغیان اعضای هیئت ویژه دولت را شناساند و نوبه به ماموستا شیخ عزالدین حسینی سر پرست نمایندگان کرد رسید. با تعجب بسیار دیدیم که یکا یکی نمایندگان احزاب را به نام سازمان های خودشان به نمایندگان دولت معرفی کرد. در حالیکه طبق قرار قبلی بر این توافق کرده بودیم که نام احزاب برده نشود تا بهانه به دست نمایندگان دولت ندهد. و چون هیئت ویژه دولت برای آن نیامده بود تا گفتگوی واقعی بکنند و نیز چیزی برای ملت کرد نداشت که رو کند این را بهانه کرد و گفت ما نمی توانیم با کومله و چریکی فیدایی گفتگو کنیم و حتی حاضر نیستیم با آنها بنشینیم. به این شیوه آن تنها گردهمایی رسمی بدون وارد شدن به موضوع پایان پذیرفت و بار دیگر آن دو هیئت با هم گردهمایی نکردند یکدیگر را ملاقات نمودند.

خودگردانی

اکنون که از گفتگوی نمایندگان و طرح خود مختاری صحبت به میان آورده شد، لازم است از خود گردانی نیز چیزی بگوییم. زیرا آن روزها مسئله خود گردانی و طرح خود گردانی نیز اغلب بار مورد گفتگو قرار میگرفت و بر سر زبان ها بود. از این بگذریم که بعضی از مردم خودگردانی را به هم معنی سرگردانی تشبیه میکردند.

تا جائیکه به یاد دارم خود گردانی دو مرتبه نامش مطرح شد و دو طرح هم برایش آماده شدند. بار اول قبل از صدور پیام (26) آبان ماه آیت الله خمینی بود. هیئت از دولت به مهاباد آمد و با هیئت حزب دموکرات کردستان نشست. و اعضای هیئت دولت همان سه نفر (صباغیان و فروهر و سبحانی) بودند. هیئت حزب دموکرات نیز (غنی بلوریان، کریم حسامی، عزیز ماملی، و نویسندگان این یادداشت ها بود. در آن نشست ابتدا سخن از خودمختاری و مسئله کرد به میان نیامد، گفتگو تنها در محور آتش بس دور میزد. پس از آن نشست، من به دفتر سیاسی برگشتم و برادران دیگر در مهاباد ماندند. گویا گروهی از نمایندگان حزب توده متشکل از آقایان عمویی و شلتوکی که آن وقت در مهاباد بودند، پس از مراجعت اینجانب با آقای غنی بلوری دیدار کرده بودند و طرحی را به نام طرح خودگردانی به او داده بودند تا آنکه حزب دموکرات کردستان آن طرح خودگردانی را به نام خود برای راه حل مسئله کرد تقدیم به هیئت دولت کند.

آقای غنی بلوریان پس از چند روز به دفتر سیاسی مراجعت نمود و گزارش سفر خود را به دسته نمایندگی حزب برای گفتگو با دولت، که یکی از اعضا آن، نویسنده این سطور بود تسلیم کرد. با تاسف شاه بیت گزارش آقای بلوریان طرح خود گردانی بود. متأسفانه آن طرح در دست نیست که در اینجا به نظر خوانندگان محترم برسد، و قصد آن هم ندارم از محتوای آن انتقاد به میان بیاورم، زیرا راستش بخواهی از مفاد آن چیزی آنطور در حافظه ام نمانده است. اما از طرف دیگر مایلم داستان آن طرح را بازگو کنم: طرح خودگردانی با خوش آمد گویی هیئت دولت به کردستان شروع شد و با سپاسگذاری دو باره از هیئت دولت و امیدوار بودن به موفقیت گفتگوها به پایان می رسید. در حقیقت به زور تا تمام شدن آقای غنی بلوریان از خواندن طرح یاد شده توانستم خودم را نگهدارم. ترحم به ملت کرد و حزب دموکرات در خیالم نقش بست. وقتی که بلوریان به حرفهایش پایان داد، چون بومب به رویش منفجر شدم. گفتم خجالت نکشیدی ملت کرد و حزب دموکرات را آنقدر پائین آوردی که حزب توده نه تنها برایش طرح خواسته ها را آماده کند، بلکه خوش آمد گویی میهمانانش را هم برایش بنویسد! یعنی حزب دموکرات یک نفر نداشت فارسی بلد باشد و بگوید خوش آمدید! خلاصه اینکه آن طرح دیگر زنده به چال گردید و هیچ وقت مطرح نشد.

بار دوم نام خودگردانی از زبان اعضا هیئت و یژه دولت و درست از زبان آقای داریوش فروهر شنیده شد. او گاه گاه آن نام را بر زبان می آورد. بین خودمان باشد هیچ موقع به نوشته چیزی به نام خودگردانی تسلیم نمایندگان حزب ما. یا دسته نمایندگی ملت کرد نه کرد. اما روزی 29/9/58 (1979/12/20) چیزی به نام "حقوق و وظایف مناطق خودگردان" در روزنامه "اطلاعات" منتشر شد. برگردان کردی این طرح در صفحات 292 تا 294 جلد هفتم خاطرات کاک کریم حسامی چاپ شده که متن ترجمه بشرح زیر است:

الف- حقوق:

1- سرحدات، سیاست خارجی، بازرگانی و گمرک، برنامه ریزی اقتصادی سرتاسری، تنظیم بودجه و مالیات، پست و تلگراف، راه آهن و هوایی و دریایی، صنعت سنگین و نفت و گاز، در اختیار دولت مرکزی خواهند بود.

تمام امورات محلی، برنامه ریزی آبادانی منطقه، گسترش اقتصادی و کشاورزی، آموزش و پرورش، درمان و تندرستی، راهها و ساختمان و آبادانی، مطبوعات و انتشارات از اختیاری منطقه خودگردان میباشند.

2- کارمندان ادارات منطقه خود گردان به پیشنهاد شورای عالی منطقه و تایید و از وزارتخانهها از مردم منطقه می باشند. اما آن کار فرمایان که وظیفه امورات مرکزی را به عهده دارند، به پیشنهاد وزارت و تایید شورای منطقه نامزد و تعیین خواهند شد.

3- کارمندان دادگاهها از طرف شورای منطقه پیشنهاد میشوند و بعد از تایید دولت شروع به کار می کنند. اما حکم دادگاهها در دیوان عالی کشور بازنگری میشود. (1)

(1) چنان به نظرمی رسد این ترجمه در اینجا و چند جای دیگر درست ترجمه نشده است، متأسفانه متن فارس آن در دست نبود و گرنا تصحیح می کردم.

نیروی انتظامی پلیس شهر و دهکده از مردم منطقه تشکیل می یابد. رئیس ژاندارمری و شهربانی به پیشنهاد وزارت داخلی و تایید شورای منطقه تعیین و نامزد میشوند. بقیه امورات منطقه امثال ازدواج و طلاق و شرع و راه و رسمی آئینی که در چهار چوب قانون اساسی خارج نشوند، از اختیارات شورای منطقه خودگردان خواهند بود.

منطقه خودگردان حق دارد بعلاوه از سهمی که در بودجه عمومی تعلق میگیرد، در منطقه نیز مجاز به اخذ مالیات است. در تقسیم بودجه دولت، سهم بیشتر به مناطق عقب افتاده برای آبادانی داده شود.

در منطقه خود گردان تحصیل زمان قومی امثال کردی، آذری و بلوچی، در مدارس در کنار زبان فارسی خواهد بود. نامه نوشتن به هر دو زبان منطقه‌پی و فارسی رسمی میباشند. اما ارسال مبادله نامه در بین ادارات دولتی به زبان فارسی خواهد بود.

در هر منطقه دانشگاه دانش و فن تشکیل میشود که دروس آن به زبان فارسی خواهند بود. شاخه کلتور و ادبیات به زبان اقوامی ایرانی مستقر میگردد. در دانشگاه تهران نیز یک صندلی زبان اقوام ایرانی تشکیل میشود.

رادیو تلویزیون در همه مناطق مرتبط به مرکز میباشند. اما وقت بیشتر برای برنامه مناطق تعیین میشود. مطبوعات و روزنامه به زبان محلی آزاد و در صلاحیت منطقه خودگردان می باشد.

ب - وظایف:

1- تمام مناطق خودگردان برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خاک ایران و اتحاد ملی ایرانیان می کوشند.

2- منطقه خود گردان برای یگانگی ملی تمام اقوام ایرانی در تمام مسائل امثال حزب و تشکیلات و انجمن استفاده میکند، قانون اساسی دولت را نظارت میکند، کارفرمایان منطقه خود گردان در برابر قانون مسئول می شناسد. در مورد نظم و فرهنگ و اوضاع و احوال اقتصادی، دولت مرکز را مطلع و در جریان می گذارد. سرباز به خدمت ارتش میدهد، اما در منطقه خود گردان باید خدمت سر بازی کنند. نهایت فرصت و آسانکاری برای آمد و رفت ارتش و مایحتاج او فراهم میکند."

بطوریکه می بینیم. طرح خودگردانی حد اقل حقوق ملیت های ایران را در خود نگنجانده. هر چند آن طرح در ارتباط با جنگ کردستان و مسئله کرد مطرح و نونشته شده. اما به هیچ نوع از کردستان و مسئله کرد سخن به میان نیآورده. باید گفته شود اگر طرح خودگردانی حقوق و آزادیهای ملیت های ایران را در خود می گنجاند، حزب آن را نه اینکه بد نمی دانست بلکه بیشتر هم از آن استقبال میکرد. " کم و کاست تختانی این طرح اعتراف نکردن به وجود ظلم و ستم ملیت های ایران و پشت گوش انداختن به ستم ملی و قومی و موارد مختلف این طرح برای برداشتن ستم ملی از نظر سیاسی و فرهنگی پیشنهاد نشده، بلکه هدف او اعطا برخی اختیارات اداری داخلی به استان ها است، عیب و نقص دیگر آن طرح آن است: که لغت جعل و مبهم خودگردانی بجای مفهوم روشن و علمی خودمختاری گذاشته است. البته چند نکته مثبت هر چند خیلی کم در طرح به چشم می آیند: برای نمونه می توانیم به رسمیت شناختن زبان کردی و اصل محول کردن انتظامات داخلی به شوراهای نام برد" (1)

بعض کوشش و تغلای دیگر

حزب دموکرات کردستان تمام سعی آن بود اگر امکان داشته باشد از طریق گفتگوی آشتیخواهانه لا اقل حقوقی زیرین مردم کردستان را به دولت مرکزی قبول کند و اگر در این راه موفق نشد حد اقل به مردم کردستان نشان داده باشد که آنچه از دستش بر آمده برای رسیدن به صلح و سازش قصور و دریغ نکرده است. وقتی گفتگوی هیئت ویژه دولت و نمایندگان ملت کرد به بهانه های واهی دولت و بی تاکتیک ماموستا شیخ عزالدین به بن بست رسید، حزب دموکرات کردستان درصدد سعی و کوشش برآمد تا راه دیگری برای گفتگو و دیالوگ با نمایندگان دولت پیدا کند.

برای آن منظور حزب درخواست کرد یک هیئت به قم فرستاده شود تا با آیت الله خمینی دیدار کند و نکات نظریات خود را حضورا با او مطرح کند، به آن امید که اگر قبول کرد دستور به کار فرمایان دولت بدهد در آن مورد گفتگوی بیشتر با نمایندگان کرد بکنند. با آن درخواست موافقت شد و با تاسف وقت آن را بیاد ندارم، یک گروه از نمایندگان به سرپرستی نویسنده این سطور و مهندس آرایایی و آقای احمد قاضی به قم رفتیم. به یاد دارم در تهران با یکی از کسان مورد اعتماد آقای خمینی به نام دکتر صدر، که معلوم بود روحانی است و شخص خیلی زیرک و به ظاهر پاک نظر بود با ما آمد و در قم از دفتر کاری آقای ناصر مکارم شیرازی که آخوندی آگاه و نزدیک به آیت الله خمینی بود و در زمان شاه به مهاجد تبعید شده بود، از ما استقبال کرد. نامبرده در واقع مثل نماینده امام با ما گفتگو میکرد.

در اولین دیدار آقای شیرازی به ما گفت که با تاسف امام مریض است و زحمت است بتواند با شماها دیدار کند. اما من گفته های شماها را به امام عرض میکنم ببینیم چه میفرماید. روز بعدی به ما خبرداد که امام نمی تواند شماها را ملاقات کند، اما احمد آقا پسرش را به وکیل تعیین کرده که با شماها گفتگو کند. دیدار ما با احمد آقا در خانه آقای مکارم شیرازی صورت

گرفت، ما احمد آقا را در جریان خواسته‌های ملت کرد گذاشتیم و آقای شیرازی نیز گفته‌ها یاد داشت کرد. پس از اتمام صحبت، آقای شیرازی خطاب به احمد آقا آیا نظر شما چیست؟ پاسخ احمد آقا این بود: اگر اینها خواسته‌های مردم کردستان باشند، معتقدم امام قبول کند(1)

روز دیگر ماندیم پاسخ نبود مجبور به مهاجد برگشتیم و تصمیم گرفته شد سپس به تلفن یکدیگر را با خبر کنیم. هیئت به مهاجد باز گشت و گزارش کار خود را به دکتر قاسملو داد که معلوم بود او هم با دفتر سیاسی مطرح نموده بود. بعد از دو سه روز آقای مکارم شیرازی تلفن کرد، گفت: امام در اصول خواسته‌های شما را قبول کرده. به این جهت درخواست می کنیم خواسته‌ها را بنویسید و برایمان بفرستید تا بیشتر در جریان آن قرار بگیریم.

دکتر قاسملو از من خواست اکنون که چنین است خودت چیزی آمده کن و خودتان به قم ببرید. به هر حال خواسته‌ها را روی کاغذ آوردم پس از ارتباط تلفن دیگر با آقای شیرازی برای بار سوم(2) زیارت قم به نسیب بود برای اینکه طرح را تسلیم آقای شیرازی بکنم. اما این بار به تنها بودم.

(1) خواسته‌ها یک مشت از طرح دسته نمایندگان ملت کرد بود. 2- بار اول در تابستان 58 با هیئت 8 نفره به قم رفته بودم که آن بار با آقای خمینی و آقای شیرازی شریعتمداری دیدار داشتم.

مدتی بعد از مراجعت دو باره به مهاجد، آقای شیرازی با تماس تلفن بامن، اعلام کرد که خواسته‌های تان به منطق پذیرفته شده‌اند و رویهمرفته امید به قبول بودنشان زیاد است. البته این مزده خوب بود. اما نه آنها از ما خواستند دو باره به تهران بر گردیم و نه ما هم فرصت سفر به تهران داشتیم زیرا آن وقت در صدد تهیه تدارکات کنگره چهارم حزب بودیم.

برای اینکه رشته انصاف را از دست رها نکرده باشیم، مایلم آن حقیقت را بگویم که بار اول وقتی که به ما گفتند آغا مریض است باور نکردیم. هر چند ما در تهران بودیم که ایشان را برای عیلاج آنجا آوردند، فکر میکنم دومین سفر بود. دیگر به قم برگشت و تا سال 1369 که سفر آخرت کرد، در آن جا ماند.

فصل چهارم: از کنگره چهارم تا کنگره پنجم (1390-1358)

آتش بس جنگ کردستان اگر به دنبال صدور پیام 26 آبان خمینی اگر برای رژیم اسلامی آن فرصت را فراهم کرد که نفس تازه کند و خود را برای جنگ پراکنده و پهناور آماده کند، برای حزب دموکرات کردستان نیز در برخی موارد منافع داشت. زیرا بعلت شکست حمله ارتجاع و پیروزی نیروی پیشمهرگه، ایمان به حق خواسته‌های ملت کرد بیشتر شد. وگر نا وقتی که جنگ سه ماه بر مردم کرد تحمیل شد، حزب دموکرات نه صاحب نیروی آزمون دیده پیشمهرگه بود، نه پیشمهرگه دوره دیده و به آزمون زیاد داشت نه برنامه ریزی مرتب و منظم برای جنگ و رو در رو ایستادن و مقاومت با نیروهای حکومت داشت، از همه اینها مهمتر نه صاحب تشکیلات منظم و کاردان و نه راهبر با قدرت بود. به دنبال سقوط رژیم شاه و سر کار آمدن رژیم اسلامی و به ویژه پس از اعلام مبارزه علنی و آشکاری حزب دموکرات کردستان ایران، به دهها و صدها هزار نفر از فرزندان ملت کرد به صفوف حزب پیوستند. و معلوم است که حزب دموکرات نتوانست آن فرصت را از دست بدهد و دست به سینه آن مردم مشتاق بزند. اما واقعیت آن بود که آن همه نیروی انسانی با آن کمبود کادر که حزب داشت با آن همه

مشکلات که حزب و مردم با آنها رو به رو بودند به آسانی نه فراهم می شد و نه حتی به تمامی شناخته میشد.

به این جهت، آزاد شدن شهرها پس از جنگ سه ماهه و آتش بس (هر چند به شیوه موقت) آن فرصت را به وجود آورد که حزب در تمام مناطق، کوشش پهناور تشکیلاتی شروع کند. البته در دیهات آن عمل در روزهای جنگ سه ماهه آغاز شده بود. زیرا بیشتری آبادیها همان وقت زیر کنترل نیروی پیشمرگه بودند و از طرف دیگر مبارزه مسلحانه و آن همه پیروزیهای چشمگیر که پیشمرگه بدست می آورد خودشان دلیل بارز و مثبت برای تسهیلات امور تشکیلاتی و ارزیاد علاقه فرزندان ملت برای پیوستن به صفوف حزب دموکرات کردستان ایران بودند.

معلوم است اولین وظیفه مهم که آن تاریخ بر دوش رهبران حزب و تمام تشکیلاتها سنگینی میکرد، آماده کردن کنگره حزب بود. زیرا بیش از شش سال از کنگره سوم حزب سپری شده بود. بر آن پایه از لحاظ اصول حزب، بر پا کردن کنگره ضرورت پیدا کرده بود. اما از آن بیشتر در کشور ما تغییرات مهم رخ داده بود که لازم بود تفسیر و تحلیل در باره اش بشود و سیاست های حزب با در نظر گرفتن وضع تازه طراحی شوند.

روزهای آخر در تحلیل و تفسیرهای حزب برای موقع بعد از پیروزی شورش دیگر دیر بودند. علاوه از آن ها، انجام دادن وظایف این حوادث حزب احتیاج به رهبری قدرتمند تر و آگاه تر از قبل داشت.

برای انجام دادن وظیفه پیروز تشکیل کنگره چهارم از طرف کمیته مرکزی، چنانکه همیشه عادت است، کمیته آمده کاری کنگره فراهم شد و جنبش برای انعقاد کنفرانس های حزبی شروع گردید. میبایست این فرصت را غنیمت بشمرد، لذا ضروری بود در فضای آزاد آن موقع برای گرفتن و بر پا کردن کنگره حزب حداکثر استفاده شود.

کوشش و تقلای کمیته آماده کردن سریعاً به نهایت رسید. گزارش کمیته مرکزی برای کنگره چهارم از طرف شهید زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو رهبر آماده شد (1) برنامه و پیرو داخلی حزب دستکاری شدند برای آنکه در کنگره در باره آن ها اظهار نظر بشود و تایید و پسند شوند، کنفرانسهای شهرها یکی به دنبال دیگر تشکیل و نمایندگان خودشان برای مشارکت در کنگره انتخاب کرد، نمایندگان برخی احزاب و سازمانهای دوست و بعضی شخصیت میهن پرست کرد برای شرکت در گردهمائی اولین کنگره (گردهمائی بازگشایی کنگره) دعوت شدند و در اغلب حزب و تشکیلات و شخصیت های ایران و کردستان و بیگانه دوست کرد هم درخواست شد پیام تهنیت گفتن برای کنگره بفرستند. خلاصه تمام آماده کاری لازم برای تشکیل دادن کنگره به انجام رسید و عاقبت الامر روز 30 بهمن ماه سال 1358 (19 فوریه 1980) کنگره چهارم حزب در سالون سینما امید شهر مهاباد شروع به کار کرد. در کنگره چهارم 310 نماینده مشارکت داشتند که هر کدام نماینده شماری زیاد از اعضای حزب بودند. (1)

(1) هرچند نویسنده این یاد داشت ها، آن وقت عضو کمیته مرکزی نبود، اما آن افتخار به او محول گردید که چند فصل از گزارش کمیته مرکزی را بنویسد.

کنگره چهارم برخی طبیعت ویژه داشت که ضروریست در اینجا بر آنها انگشت گذاشت. قبل از هر چیز این کنگره اولین کنگره حزب بود که بر پایه بندهای پیروی داخلی حزب بر پا شده بود.

تمام اعضا و مشاوران کمیته مرکزی و نمایندگان تمام تشکیلات حزبی در آن شرکت داشتند. این بار بعد از (34) سال مبارزه سخت و دشوار این اولین کنگره حزب دموکرات بود که به طور آزاد در داخل کشور و مستقیم در شهر مهاباد پایتخت جمهوری جوانمردگ کردستان بر پا میشد.

(1) اگر درست به یاد داشته باشیم، برای 200 نفر از اعضای حزب، یک نماینده تعیین شده بود. بر این پایه نمایندگان نزدیک به شصت هزار عضو، در کنگره چهارم مشارکت داشتند.

در این کنگره برای اولین بار میهمانان حزب شرکت کردند و پیام خواندند. حتی مهمان داشتیم که تا به نهایت رسیدن امور کنگره در تمام گردهمائی‌ها با ما بود. (1)

(1) صارم خان صادق وزیري اندام قدیمی حزب و فعال شناخته شده کرد.

از همه آنان مهمتر آن کنگره در حقیقت کنگره همه خلق کردستان بود. یکی از میهمانان کنگره اعضای مختلف کنگره را به نشانه ملی بودن حزب دموکرات گذاشت و آن را دلیل آن حقیقت دانست که حزب نماینده همگی اقشار جامعه کردستان است. علاقه مردم به سرنوشت این کنگره قابل بازگو نمودن نیست. هر وقت نمایندگان کنگره از گردهمائی رسمی بیرون می آمدند، با صدها نفر از مردم مهاباد که در کوچه و برزن و خیابان نزدیک به سالن کنگره ایستاده بودند و با علاقه وافر به دنبال اخبار و تصمیم و توصیه‌های کنگره بودند روبرو می شدند. بعلاوه از این هر روز صدها تلفن در تمام شهرهای کردستان زده میشد که اخبار کنگره و نتیجه امورات کنگره را پرس و جو میکردند. جا دارد به نشانه نمک شناسی از مردم فعال و نستوه مهاباد این را اضافه کنم که در مدت کار کنگره تمام نمایندگان کنگره میهمان مردم شریف و به شرف آن شهر بودند و به گرمی و احترام از آنها پذیرای می شد.

کنگره چهارم گزارش کمیته مرکزی را پسندید. در آن گزارش پشتیبانی از انقلاب ایران و بهرمندیها شده بود³ و ضرورت و لزوم راه حل صلح جویانه مسئله ملی در ایران اصرار و پافشاری شده بود و آمادگی حزب برای کوشایی در آن را نشان داده بود. همچنین فراهم کردن سهم و حصه اقتصادی و اجتماعی همه قشر جامعه و زحمتکشان مردم درخواست شده بود و ضرورت فراهم کردن دموکراسی و آزادی و دموکراسی بیاد آورده شده بود. در باره مسئله ملی (ملیتها) در گزارش کمیته مرکزی آمده بود که:

" مهیا نمودن سهم و حصه ملی ملیت های ستمدیده ایران که بیشتر از نصف ساکنان کشور را تشکیل می دهند، چه به شیوه خودمختاری و چه به شیوه فیدراتیو نقش بزرگ در درست کردن و ساختار استقرار نمودن سیاسی کشور کمک می کند...

راه حل مسئله ملی، فکر و اندیشه علمی و دلیری و بی باکی و جرأت انقلابی میخواهد. باید آن واقعیت تکرار بشود که تا وقتی مسئله ملی به شکل زیر بنایی در ایران حل و فصل نشده، انتظار درست شدن استقرار سیاسی در کشور یک انتظار بیهوده بیشتر نیست. آنکه می گویند اول باید آسایش و آرامش مستقر شود و آن وقت مسئله ملی حل و فصل شود یک اظهار نظر نادرست و غلط است. بر عکس برای فراهم کردن آسایش و آرامی باید قبلا اعتراف رسمی به حقوق ملیت های ستمدیده ایران بشود و سپس در فضای آرام عملا مسئله ملیت ها حل و فصل گردد" (1)

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره چهارم، به زبان فارسی ص 73.

کنگره چهارم برنامه و پیروی داخلی را پسند کرد. بر پایه تغییرات زیر بنایی که بر وضع کشور حکم فرما شده بود، برنامه حزب دموکرات نیز دچار تحول شده بود. به ویژه در اول آن برنامه تحلیل و تفسیری وضع سیاسی ایران و کردستان و منطقه خاورمیانه و جهانی در آن است، بسیار دستکاری شده بود. و در پیروی داخلی نیز برخی اصلاح مهم صورت گرفته بود که از همه مهمتر به باور و عقیده من حذف شرط دو سال گذشته حزب برای کاندیدهای اعضای کمیته مرکزی بود. آن کار بدان منظور شد که آن روشنفکران که در داخل کشور بودند و از وضع داخلی ایران آگاهدار بودند، اما بتازگی به عضویت حزب درآمده بودند بتوانند به داخل کمیته مرکزی بیایند. هر چند آزمون ثابت کرد آن شرط برای اعضای کمیته مرکزی بیهوده گذاشته نشده بود زیرا کسانی که کمتر از دو سال در صفوف حزب فعالیت کرده باشند، زیاد نمی شود روی آنها حساب کرد. آن کسانی که در زیر سایه حذف شرط دو سال گذشته فعالیت حزبی، اعضای کمیته مرکزی شدند، تنها یک نفر برای حزب بهره داد، بقیه قبل از به اتمام رسانیدن یک سال فعالیت در کمیته مرکزی، حزب دموکرات کردستان را ترک کردند. بدان جهت در کنگره پنجم حزب آن شرط حذف شده را به جای قبلی خود بر گرداند.

در کنگره چهارم بعلاوه از کمیته مرکزی، ارگان دیگری رهبری نیز به نام کمیسیون بازرسی انتخاب شد. خدا قبول نکند آن ارگان نیز برای حزب دموکرات نفعی در بر نداشت.

اعضای کمیته مرکزی برگزیده کنگره چهارم به اسامی زیر می باشند:

- 1- دکتر قاسم لولو
- 2- غنی بلوریان
- 3- جلیل گادانی
- 4- دکتر شرفکندی
- 5- مصطفی سلماسی
- 6- نوید معینی
- 7- احمد عزیز
- 8- فاروق کیخسروی
- 9- دکتر رحیم سیف قاضی
- 10- سنار مامدی
- 11- جهانگیر اسماعیل زاده
- 12- رحمن کریمی
- 13- سرگرد عباسی
- 14- ابوبکر هدایتی
- 15- قادر عبدی

16- سیدرسول دهقان

17- مصطفی هجیری

18- حسن شیوه‌سلی

19- حسن رستگار

20- حسین مدنی

21- امیرقاضی

22- کمال دباغی

23- هاشم کریمی

24- عبدالله‌حسن زاده

25- فوزیه قاضی

26- هیمی شاعر عضوافتخاری.

کمیته مرکزی در اولین گردهمائی پس از کنگره، دکتر قاسملو را به سکرتهیر حزب برگزید و این شش نفر را به عضو دفتر سیاسی تعیین کرد:

1- غنی بلوریان

2- جلیل گادانی

3- دکترشرفکندی

4- امیرقاضی

5- مصطفی شلماسی

6- عبدالله‌حسن زاده

اعضای کمیسیون بازرسی عبارت بودند از:

1- فتاح کاویان

2- دکترخسروی

3- مهندس آریایی

4- سروان افشین

5- صدیق قوی پنجه

6- محمودپورآذر

7- قادرشهابی

8- سرهنگ ربیعی

9- سرهنگ قادری

10- علی حسینیانی

11- سعیدسلطانیان

کمیته مرکزی بر گزیده کنگره چهارم در گردهمائی بعد از کنگره و چند گردهمائی دیگر، این دوستان را بعنوان مشاور کمیته مرکزی انتخاب کرد:

1- سیدحسین هاشمی

2- ط عتیقی

3- حسین ابراهیمی

4- رحمن حاجی احمدی

5- ملارحمان کاژه‌لی

6- عثمان اسراری

7- حکیم رضایی

8- فریدون میتران

9- طه‌حق طلب

10- شاپور فیروزی

11- رسول پیشنماز

12- حسن شرفی

13- سیدعلی رحمانی

14- عزیزماملی

15- زبیده طالب پور

اولین دوره بر گزیدن رئیس جمهور و موضعگیری حزب.

در پاییز سال 1358، جنجال و هیاهویی بسیار برای انتخاب اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران براه انداخته شد. کار فرمایان رژیم می کوشیدند آن انتخابات را دلیل انکار ناپذیر دموکرات بودن و ملی بودن جمهوری اسلامی وا نمود و قلمداد کنند. سخن در آن نیست که انتخابات آزاد و دموکراتیک هر نهاد دوله‌تی در هر سیستم حکومت، خود یکی از بستر دموکراسی می باشد. اما آن دموکراسی جمهوری اسلامی تا می آمد کم رنگ و کم رنگتر می شد و میدان و فضايش تنگ تر منقبض و محقر تر می گردید. در میان ده‌ها شخص که خود را برای مقام ریاست جمهوری نامزد کرده بود، در غربال پاکسازی تنها 11 نفر باقی مانده بودند که نام شان

در لیست کاندیدا بماند. و از آن (11) نفر نیز سه نفر به اصطلاح به فینال رسیدند، یعنی به آخر منزل رو درروایستادن و برگزیدن هم گام شدند و نام شان به داخل صندوق ها افتاد. و چون آقای مسعود رجوی در برنامه خود اعلام کرده بود که سعی خواهد کرد مسئله کرد را از طریق گفتگو حل و فصل نماید و طرح 26 ماده‌ای دسته نمایندگان ملت کرد را بمثابة زیر بنایی گفتگو قبول دارد، حزب دموکرات در یک آگهی اعلام کرد که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت میکند و رأی نیز به آقای مسعود رجوی می دهد. ناگفته نماند به موجب قانون جمهوری اسلامی در حقیقت کردها نمی توانستند کاندیدای پست ریاست جمهوری داشته باشند. به این علت در کردستان هیچ کس برای این مقام خود را نامزد نکرد.

میدانیم که اولین دوره انتخابات ریاست جمهور در روز (5) همین سال 1358، راه اندازی شد. پس از خواندن برگهای رأی معلوم گردید که آقای ابوالحسن بنی صدر با بدست آوردن بیش از (11) میلیون رأی در این رو در رو ایستادن انتخاباتی اولین رئیس جمهوری ایران شده است. آنهاییکه از نزدیک آقای بنی صدر را می شناسند یا گوش به سخنانش فرا میدهند و یا نوشتارهایش را میخوانند، میدانند که نامبرده هنوز هم خود را رئیس جمهوری قانونی ایران میدانند و بر کناری خود را از طرف خمینی به چیزی ناروا و بر خالف قانون میدانند.

در آن شک و گمان نیست که بر کناری آقای بنی صدر از پست ریاست جمهوری گامی کاملا نا دموکراسی و صرفا به انتقام اظهار نظرهای ناچیز او بود که گاه بیگاه در مسائل سیاسی ابراز می نمود. اما اینجانب شخصا در مورد انتخاب آقای بنی صدر این خاطرات را بیاد دارم و بازگو کردن آن را ضروری میدانم. و آن این است که نشان میدهد اگر برکناری جناب رئیس جمهور از طرف خمینی بود آخر انتخاب او هم به توصیه خمینی بود. وگرنه خود بنی صدر نفوذ چندان در میان مردم ایران نداشت که شرط بندی بر گزیدن را از آقایان مدنی و حبیبی ببرد.

اکنون یادآوری من:

پیش از این از آن مطب سخن رفت که چندین بار در رابط با گفتگوی آشتیخواهانه و پیدا کردن راه حل سازش مندانه برای مسئله کرد ایران به شهر قم سفر کردم. درست بیاد ندارم چه مدت به انتخاب ریاست جمهوری مانده بود که سفر به قم نمودم. هنوز در تهران بودم که به دستور امام نام آقای مسعود رجوی از لیست کاندیدا توری حذف شد. وقتی که به قم رسیدم و با آقای مکارم شیرازی دیدار کردم، در یکی از مذاکرات از من سوال کرد حزب دموکرات در انتخابات شرکت می کند یا خیر؟ در جواب گفتم وقتی که از مهاباد آمدم قرار بود شرکت کنیم و رأی به آقای رجوی بدهیم، اما اکنون که می بینیم او از گردونه خارج شده است، نمیدانم آیا حزب تصمیم دیگری گرفته یا نا؟ آقای شیرازی گفت: دوستانه به شما میگویم در انتخابات شرکت کنید، به نفع تان است، گفتم آخر هیچ کدام از کاندیدها چیزی در باره کرد در برنامه کاری خودشان نگنجانده اند. میدانیم به چه کسی رأی بدهیم. گفت رأی به آن بدهید که بر گزیده میشود تا نظری وی با شما خوب باشد. گفتم منظور تان حبیبی است. گفت نا! گفتم آخر (حوزه علمیه) از او پشتیبانی کرده. که این را گفتم، در یک جمله گفت اینها ظاهر قضیه است. رئیس جمهور آینده ایران ابوالحسن بنی صدر است.

این جمله بقدر واضح و روشن بود که دیگر تردید و شک و گمان در آن نماند و فهمیدیم که آقای خمینی در میان نامزدها از آقای بنی صدر پشتیبانی میکند. وقتی که به مهاباد برگشتم آن مسئله را با دکتر قاسملو در میان گذاشتم و در عمل هم دیدیم که چنان بود. البته این به نوبه خودش حدود ثغور دموکراسی رژیم جمهوری اسلامی را نشان داد. به هر حال نشان می دهد که یازده میلیون رأی آقای بنی صدر بیشتر به خمینی داده شده تا اینکه به او. اما باز

چیزی از شخصیت دکتر بنی صدر کم نمی کند. زیرا او نشان داد که پیشرفته تر از آخوندهای داخل قدرت فرمانروایی است و بنحوی دیگر فکر می کند.

طرح شش ماده‌بی

هر چند حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکرده بود اما بخاطر اینکه آقای بنی صدر در بعض پرس و جو اعلام کرده بود که به باور به خودمختاری در مورد امورات داخلی دارد، حزب لازم دانست که دسته‌ای نماینده برای گفتگو با رئیس جمهور به تهران روانه کند. به این لحاظ در روزهای کنگره، نامه‌ای برای آقای بنی صدر نوشته شد و درخواست دیدار با او شد. متن نامه در دست نیست، اما بیاد دارم نوشته شده بود که: هر چند ما در انتخابات شرکت نکرده بودیم و رأی به جنابعالی نداده‌ایم، اما ما احترام آرای اکثریت مردم ایران را میگیریم و جناب عالی را به رئیس جمهور ایران می پذیریم. و خوشحال میشویم که دستور به تعیین وقت فرمائید که نمایندگان ما در مورد پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز مسئله کرد به تهران می آیند، با جنابعالی دیدار کند.

در فاصله این پیام ها که کنگره چهارم برای حزب و سازمانها و شخصیت ها فرستاده بود، پیامی هم برای آقای بنی صدر داشت که به این پراگراف خاتمه می یافت:

" اصرار و پافشاری آقای رئیس جمهور در مورد مسئله خودمختاری (ملیت های ایران) در انجامدان و اداره کردن امورات داخلی و آزادی بیان و حق بهره‌مند شدن از دستگاهای تبلیغاتی برای ابراز عقاید و افکار و نظریات و منقبض کردن مراکز تصمیم گیری و پیوند و انسجام دادن سعی و کوشش مردم در راه پی افکنی بنیاد و شالوده آن و رونق اقتصادی دادن به بی سروسامان کشور، مژده اداره کردن کشور را به تدابیر مدبر و دور اندیشی حکیمانه به ما میدهد. به این جهت ما با اتکا به آینده روشن چشم دوخته‌ایم امیدواریم این پیشبینی هر چه زود تر تحقق یافته و جامه عمل به خود بپوشاند. (1)

کنگره چهارم روزی (5) اسفند 1358 (24 فوریه 1980) پایان پذیرفت. به دنبال تمام شدن کنگره پاسخ از طرف بنی صدر دریافت شد که روز (9) اسفند را برای دیدار با گروه نمایندگان حزب مشخص کرده بود. روز (8) اسفند یک هیئت پنج نفره از اعضای رهبری به سوی تهران به راه افتادند و روزی بعدی با رئیس جمهور ملاقات کردند. اعضای نمایندگی حزب به سوی رئیس جمهور اسامی شان به شرح زیر است:

1- غنی بلوریان

2- عبدالله حسن زاده (دفترسیاسی)

3- خانم فوزیه قاضی

4- نویدمعینی (در کمیته مرکزی)

5- آقای احمد قاضی (یکی از دوستان حزب که در تهران زندگی میکرد)

در ابتدائی نشست آقای بنی صدر بسیار با تندی علیه اعضای نمایندگان حزب موضع گرفت و برخورد کرد در حقیقت با زبان دیپلوماسی یک قسمت از آن تهمت ها را به حزب و به ملت

نستب داد که قبلا همان اتهام و تهمت ها از ناحیه کار فرمایان کهن و تازه ایران و روبه‌مرفته شوینست ها به ملت کرد می زدند. اما از حق نگذیریم وقتی یکی از نمایندگان حزب خواسته‌های ملت کرد و حزب دموکرات را برایش روشن ساخت، موضع را تغییر داد و تاسف خود را از موضعگیری قبلی ابراز کرد. آقای بنی صدر پس از تمام شدن حرفهایش گفت اگر خواسته‌های مردم کردستان این ها باشند، شما آن را به شیوه یک طرح روی کاغذ بیاورید و به من بدهید، تا همین عصر آن را به شورای انقلاب بدهم و می‌کوشم توافق آن را بگیرم. دسته نمایندگان حزب از ایشان خواست اتاق در اختیار هیئت گذاشته شود تا بتوانند خواسته‌ها را بنویسند و تسلیم رئیس جمهور کنند.

آن بود که اطاقی را در کاخ رئیس جمهوری برای هیئت خالی کردند و طرح (6) ماده‌یی که (8) ماده تبصره نیز با او بود در آن اتاق آماده شد. قابل ملاحظه است در دیدار نمایندگان حزب و رئیس جمهور و اعضای هیئت ویژه دولت (آقایان داریوش فروهر، هاشم صباغیان و عزت الله‌سحابی) نیز شرکت داشته بودند. طرح (6) ماده‌یی که نام شش اصل خودمختاری بر آن نهاده شد، به شرح زیر بود:

1- خلق کرد در چهار چوب استقلال و تمامیت خاک کشور جمهوری اسلامی ایران، حقوق ملی خود را به طرز خودمختاری بدست بیاورد و این حقوق در (متمم) قانون اساسی جا داده شوند.

2- چهار چوب جغرافیایی کردستان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و خواست اکثر ساکنان هر منطقه را معین کند.

3- کردستان خودمختار، شورایی سرتاسری با انتخابات آزاد، مخفی، مستقیم و عمومی بر گزینند.

4- شورای سرتاسری کردستان یک هیئت اجرائی برای اداره کردن امور اقتصادی، فرهنگی، اداری و انتظامی انتخاب بکند.

5- زمان کردی در سر زمین خودمختاری کردستان برای نامه نوشتن میان ادارات و تدریس در کنار زبان فارسی به رسمی شناخته شود.

6- تمام امورات داخلی چه اداری و چه اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و انتظامی به ارگان های منطقه خودمختار محول گردد.

در پایان طرح، پیشنهاد شده بود برای بر گرداندن آسایش و آرامی به کردستان و ستردن و زدودن اثرات یکسال جنگ داخلی کردستان امور زیر جامه عمل به خود ببوشاند:

1- صدور عفو عمومی برای تمام آن افراد که به نحوی از انجا در رویدادهای کردستان مشارکت کرده بودند.

2- حقوق ماهیانه (مستمری) به وراث شهدای کردستان داده شود.

3- مسئولین و خاطیان رخداد ناگوار "قارنه" شناسائی و مجازات شوند.

4- تمام کسانی که در بر خوردهای کردستان ناقص العضو شده‌اند برایشان حقوق باز نشستگی داده شود.

5- کلیه زندانیان از هر دو طرف بدون قید و شرط آزاد شوند و تمام آن کارکنان که به اتهام و تهمت مشارکت در رویدادهای کردستان از کنار بر کنار یا تبعید شده‌اند یا بجای دیگر نقل و انتقال شده‌اند، به محل کار خود بر گردانده شوند و حقوق سنواتی هم به ایشان داده شود.

6- ضررو زیان مالی کلیه کسانی که در زدو خورد این اواخر متحمل شده‌اند جبران گردد.

7- تمام افسران و درجه‌داران کرد که به علت مسئله کردستان محل مأموریتی خودشان را ترک کرده، در ارگانهای انتظامی منطقه خودمختار کردستان به خدمت گمارده شوند.

8- تصمیم گیری مرتبط به اعلام انحلال حزب دموکرات کردستان ایران، از هم گسیخته شود. (1)

این طرح فقط برای آن آماده شده بود، اگر بشود قبلا اصول عمومی خودمختاری از طرف دولت به رسمی شناسائی شود بعدا در فضای بهتر خرده کاریها مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. اما تعجب آن بود در میان اعضای نمایندگان دسته نمایندگی حزب دو نظریه در مورد آن اصول مطرح بود. یکی میگفت اینها خلاصه از طرح 26 ماده دسته نمایندگی ملت کرد هستند و دیگری تصورش آن بود خلاصه‌ای است از طرح خود گردانی. (2)

(1) تلاش در راه تفاهم، به زبان فارسی، انتشارات و تبلیغات حزب دموکرات ایران، اسفند ماه 1359، ص 2، ص 40-38.

2- گفتگوی مطبوعات، غنی بلوریان و عبدالله حسن زاده با روزنامه‌های عصر تهران "کیهان و اطلاعات" روز 1358/12/11. در مه‌آباد کسان که روزنامه‌ها را خوانده بودند، گفته بودند عبدالله حسن زاده نظر حزب دموکرات را بیان میکرد و کاک غنی نظر حزب توده.

بر گردیم سر موضوع: طرح (6) ماده‌یی تسلیم هیئت ویژه دولت شد که تقدیم به رئیس جمهور کند و او نیز برای تصمیم نهایی پیشکش به "شورای انقلاب" نماید. عصر همان روز ملاقات از دفتر "حزب ملت ایران" به نویسنده این سطور تلفن زدند، گفتند آقای فروهر گفته است امشب به تلویزیون نگاه کنید، رئیس جمهور در مورد خواسته‌های مردم کردستان و طرح تقدیم شده صحبت می کند.

و با توجه باینکه آقای بنی صدر بی پرده خواسته‌ها را قبول کرده بود و از طرف دیگر پیشتر آقای ناصر مکارم شیرازی به ما گفته بود که امام نظر مساعد نسبت به خواسته‌ها دارد، تصور میکردم که طرح یاد شده در "شورای انقلاب" تأیید می شود. به این جهت با آرزو انتظار برنامه خبر ساعت (8) عصر تلویزیون بودیم.

لذا بلادرنگ به مه‌آباد تلفن کردم و به زحمت زیاد دکتر قاسملو را پیدا کرده از او خواستم که شب به برنامه تلویزیون بدقت نگاه کنند تا اگر ملاحظات از سخنان رئیس جمهور داشتند نمایندگان حزب در تهران را در جریان بگذارند. خلاصه ما از تهران و برادران دیگر در کردستان (شاید بگویم برای اولین و آخرین بار) از ساعت 8 عصر تا خاموش شدن تلویزیون چهار چشمی به تلویزیون نگاه میکردیم تا ببینیم آقای رئیس جمهور چه مژده‌ای برای مردم کردستان دارد. نه از طرح (6) ماده‌ای و خواسته‌های مردم کردستان نامی از تلویزیون به میان آمد و نه از آمدن آقای رئیس جمهور خبری!!.

فردای آن روز وقتی که به درخواست آقای فروهر به دفتر حزب ملی ایران رفتیم، ایشان گفتند که رئیس جمهور روی حرف خود ایساده و طرح را تماما قبول کرده بود، اما وقتی به "شورای

انقلاب" داده، شورا بلادرنگ آن را رد کرده است. در اینجا بار دیگر معلوم شد که نظام جمهوری اسلامی و به ویژه در زمان خمینی، رئیس جمهور و نخست وزیر چه مهرهای فاقد اقتدار و قدرت اند. ما دسته نمایندگان حزب دموکرات نیز همچنانکه در دادستان کردی کهن می‌گفتند: "چارق هایمان در این راه پاره شد ولی چیزی نصیب نشد" دست خالی بر گشتیم.

انتخابات مجلس

یکی از سبب خواسته‌های حزب دموکرات برای جلوگیری از تصمیم ممنوع کردن فعالیت حزب آن بود که بتواند به رسمی در انتخابات یکم دوره مجلس شورای ملی شرکت کند و در همه مناطق کردستان کاندیدا بر گمارد. زیرا در اوائل زمستان 1358 خودآماده سازی برای انتخابات مجلس شروع شده بود. چنانکه گفتیم خواسته‌های حزب و یکی از آنها جلوگیری از فعالیت حزب یعنی آن تصمیم غیره منطقی و ظالمانه بود. (1) و خواسته‌ها نیز از طرف شورای انقلاب نیز رد شده بود، بر این پایه حزب نمی توانست رسماً کاندیدا برای نمایندگی مجلس بشناساند. اما شرکت کردن در انتخابات چیزی نبود که حزب بتواند آن را کنار بگذارد. زیرا علاوه از آن که ارزش مجلس قانون گذار برای هر کشور و هر حزب دارد برای حزب دموکرات مهم بود تا اینکه اندازه نفوذ خود را در میان گروه‌های از مردم در قالب قیاس و سنجش بیاورد و به دولت نشان دهد که اگر در حقیقت مایل است با نمایندگان واقعی ملت کرد برای راه حل مشکلات کردستان مذاکره کند، آن نمایندگان چه کسانی هستند و مربوط به کدام سازمان و احزاب سیاسی میباشند.

(1) در دیدار با رئیس جمهور، وقتی که از تصمیم (انحلال حزب دموکرات) سخن به میان آمد، در حقیقت آن را مسخره دانست! و گفت: آن همه حزب و سازمان که از صبح تا غروب به دولت ناسزا می گویند هیچ کدام از فعالیت منع نشده‌اند، حزب دموکرات که آماده پشتیبانی از انقلاب است چرا منحل شده!!

در آن اوضاع و احوال تنها راه آن بود که کاندیداهای حزب به نام خود شان ثبت نام کنند و از حزب شان نام نبرند. لازم است بگویم که در میان دسته نمایندگی ملت کرد این فکر مطرح شد که دسته نمایندگی همه با هم کاندیدای خودشان را معین کنند و هر چهار عضو از دسته نمایندگان از هوادارن خود بخوبند رأی به آنان بدهند. اما با وجود آن از جمع آن کاندیدا چند نفر از حزب دموکرات باشند و چند نفر نیز از سازمانهای دیگر به توافق نرسیدند. حزب دموکرات درخواست کرد بیش از نصف کاندیدا حزب تعین کند. بار دیگر سازمانهای دیگر آماده نبودند حتی نصف کاندیدا را به حزب بدهند. در نتیجه حزب دموکرات به تنها کاندیداهای خود را معین کرد و بقیه اعضای دیگر دسته نمایندگان مردم کرد نیز با بعضی سازمانهای کوچک دیگر متحد شدند و کاندیدای مشترک معرفی نمودند. بعلاوه از آنها حزب توده نیز چند نفر را کاندید نمود و کاندیدی این جور هم بود که ارتباط با هیچ حزب و سازمان و تشکیلاتی نبود.

اگر چه در نام نویسی هیچ یک از نامزدها نام حزب و سازمانهای خود را نیاورده بود، اما هم مردم و هم دولت نیز می دانستند هر یک از کاندیدها مربوط به کدام حزب سیاسی است. زیرا هر حزب یا سازمان با پوستر و اعلامیه یا با بر پا کردن میتنگ و گردهمائی تبلیغاتی از مردم میخواست رأی به کاندیدای مورد پشتیبانی خود بدهند. راستش بخواهید حرکت انتخابات بی سابقه بود و مردم با علاقه وافر خود را برای آن انتخابات آماده میکرد. روز انتخابات نیز اطراف صندوق های انتخابات شلوغ بود.

روز 1358/12/24 (1980/3/14م) روز رأی به انتخاب نمایندگان مجلس بود. آن روز در کردستان روزی آفتابی بود. در حقیقت علاقه مردم به مشارکت نمودن در انتخابات آن روز را بیشتر زیبا و دل ربا کرده بود. قابل ملاحظه است: همگی نامزدها بر سر همه صندوقهای انتخابات، یک نفر را به مثابه ناظر گذاشته بود. بعلاوه از آن نمایندگان دولت مرکزی بر سر تمام صندوقها حاضر بودند. به شاهد همگی و به ویژه به اقرار نمایندگان دولت، انتخابات در نهایت نظم و ترتیب انجام شد و هیچ حقه و نیرنگ در آن مشاهده نشد.

نتیجه انتخابات در کردستان آن بود که بعلاوه از دو سه حوزه که به دور دوم راه یافت، یا بواسطه برخی بهانه و دست آویز از ناحیه دولت موقوف شد در تمام مناطق دیگر آن نامزدها موفق شدند که حزب دموکرات از آنها پشتیبانی کرده بود. به همین نحو بار دیگر دوست داشتنی و نفوذ حزب در میان گروههای مردم برای دوست و دشمن معلوم شد. اما دشمن بجای آنکه تسلیم نظر اکثریت مردم کردستان بشود و احترام برای انتخابات مردم قائل باشد، سیاست دیگر پیش گرفت و تصمیم گرفت خصومت و دشمنداری خویش را با حزب صاحب نفوذ و دوست داشتنی مردم کردستان بیشتر گسترش بدهد. نامزدهای حزب دموکرات در 57% الی 97% آرا را بدست آورده بود و در جاهائیکه انتخابات به دور دوم کشیده شده بود، کاندیدهای حزب جلو تر از همه نامزدهای دیگر بودند.

دور از انتظار نبود که رژیم جمهوری اسلامی به نمایندگان انتخابی مردم راه ندهد به مجلس شورای ملی، بروند به ویژه آنانکه از طرف حزب دموکرات نامزد شده بودند. آن بود که نتیجه انتخابات در کردستان ابطال اعلام شد و بعد از مسلط شدن ارتجاع به شهرها و سناریوی به نام انتخابات نیم دوره‌یی به راه افتاد و چند نفر معلول الحال مورد اعتماد ارتجاع فرمانروا به نام نمایندگان خلق کردستان روانه مجلس شدند.

بهبتر است آنهم به یاد آورده شود که مجلس چنانکه قبلا بدان اشاره شد، در قانون اساسی جمهوری اسلامی به "مجلس شورای ملی" نام برده شده بود. اما بعد از تمام شدن انتخابات بعضی از متعصبین و انحصار طلب نام مجلس را به شورای اسلامی بر افواه جاری ساختند و سر انجام در اولین دیدار نمایندگان مجلس با آیت الله خمینی نامبرده (فرمان) داد که مجلس شورای ملی به (مجلس شورای اسلامی) تبدیل شود. دیگر قانون اساسی چه نوشته مهم نیست و فرمایش امام مافوق تمام قوانین و همه قانون و مقنن است!!

بار دیگر شلتاق و مرافعه حزب توده

در فصل سوم این کتاب درباره شلتاق فروشی حزب توده چیزی برای خوانندگان محترم واگویی کرده بودم. آنکه حقیقت باشد بر خلاف حسن نیت رهبران حزب دموکرات کردستان و با اینکه بعضی دیدار دوستانه در میان رهبران حزب دموکرات و حزب توده روخ داده بود، رهبران آن حزب دست بردار از دشمنی با حزب دموکرات نبود. شاید به آسانی بشود گفت علت آن خصومت علاوه از نمک نشناسی و نمک حرامی رهبران توده هیچ چیز دیگر نبود. زیرا در میان حزب و سازمان های ایرانی تنها حزب که دشمنی و عداوت با حزب توده نمی کرد، حزب دموکرات کردستان ایران بود، حتی آن وقت (1975) که تودیی ها آستین از انحلال حزب دموکرات ورمالیده بود، حزب دموکرات به آنان پیشنهاد داد که این خیال را گور کنند واما اگر میخواهند در میان جمعیت ایران جای پای خود پیدا کنند بهتر است در انتعاش تشکیلات قدیمی خودشان کوشا باشند و در این رابط حزب دموکرات آماده است برای تامین راه رفت و آمد کادرهای شان از کمک بایسته دریغ ننماید.

اما چنان معلوم بود که حزب توده از آن نا امید بود که به نام خود و به کوشش و تقلای کادرهای خود بتواند بار دیگر در ایران از آن آبرو و منزلت و اعتماد و اعتبار برخوردار باشد. به آن جهت رهبران حزب تصمیم گرفته بودند از طرق و کانال حزب و سازمان های دیگر به میان گروه های مردم بروند و سیاست های خودشان را از آن راه بخورد جوانان صاحب احساس کشورمان بدهند. بلای که حزب توده با آن رفتار بیمار گونه بر سر سازمان با نفوذ چون "سازمان چریکای فیدایی های ملت ایران" آورد، از صاحب نظران اهل خبره و آگاه و مطلع تغییرات بیست ساله ای بعدی ایران پنهان و پوشیده نیست.

خلاصه اینکه، چنانکه پیشتر از آن بحث کردم در مقدمه شروع کردن سعی و کوشش گفتگو در میان جنبش کرد و نمایندگان دولت، رهبران حزب توده طرحی خودگردانی را به آقای غنی بلوریان داده بودند تا اینکه به نام نظریات حزب دموکرات کردستان ایران با نمایندگان دولت مطرح کند و به نام خواسته های مردم کردستان از دولت درخواست شود.

حتی پیش از آن وقت نیز، در اغلب جا حزب توده عده های از هواداران خود را تحریک و ترغیب کرده بود که بر نفوذ خود در میان تشکیلات حزب دموکرات بیفزایند و از آن راه نظریات و سیاست های آن حزب را بخورد فعالین دموکرات بدهند. البته توده یی ها در میان جرگه ی رهبری حزب دموکرات نیز کسانی داشتند که خدمت به سیاست های آنان بکنند. از آنها میتوان محمدامین سیراجی و آقای غنی بلوریان را نام برد (1) آنان می کوشیدند برای اینکه بیشتر امکان داشته باشند خواسته های حزب توده را در میان و صفوف حزب دموکرات بچسبانند، مرکزیت بهتر در رهبری حزب را به دست بیاورند. در اولین گردهمائی پس از بازگشت رهبران حزب از عراق که با شرکت همه اعضای کمیته مرکزی و اعضای زاگروس فراهم شد، آقای محمدامین سیراجی پیشنهاد کرد برای آنکه دولت شوروی حاضر به ارتباط دوستانه با حزب دموکرات باشد، آقای غنی بلوریان به سکرتر حزب برگزیده شود. و دلیل دیگر آقای سیراجی برای آن پیشنهاد آن بود که آقای بلوری 25 سال در زندان مانده است.

با مطرح شدن آن پیشنهاد یکی از اعضای گردهمائی پاسخ آقای سیراجی را داد و هر دو دلیل آن را به این پاراگراف رد نمود: خلاصه نظر آن دوست آن بود: آقای بلوریان به آن جهت که (25) سال در زندان بوده و از دنیای خارج و اوضاع و احوال داخل ایران و مناطق کردستان بی اطلاع است نمی تواند پست مهم چون سکرتری را اشغال کند و دوم اینکه: بر گزیدن سکرتر حزب دموکرات در گردهمائی حزب دموکرات با عقائد و نظریات اعضای کمیته مرکزی انتخاب میشود نه با خواسته و فکر و اندیشه مسکو و رهبران حزب کمونیست شوروی. خوشبختانه پیشنهاد آقای سیراجی با این پاسخ رد گردید. سپس معلوم شد که آن پیشنهاد در تهران از طرف رهبران حزب توده به آقای محمدامین سیراجی دیکته شده است.

(1) آنها پس از انحلال گروه هفت نفره، به اعضای کمیته مرکزی حزب توده تبدیل شدند و حتی آقای غنی بلوریان عضو دفتر سیاسی توده شد. سپس در اعلامیه ای اعتراف نمودند که در میان حزب دموکرات مباحثی چه کار باید بکنند.

بعد از تمام شدن دوره چهار ساله کنگره چهارم بار دیگر کاندیداتوری آقای غنی بلوریان برای سکرتری مطرح گردید و این بار طرفداران بیشتری نیز داشت. هر چند آقای محمدامین سیراجی در کمیته مرکزی نمانده بود، اما آنان که سپس به نام گروه هفت نفری شناخته شدند و دو اعضای کمیته مرکزی که هر دو زیاد و کم در این خط بودند حمایت از آقای غنی بلوریان کرد. وقتی که دکتر قاسملو به اکثر آرا به سکرتر کمیته مرکزی برگزیده شد، آقای بلوریان تقاضا نمود به ریاست حزب منصوب شود. در آن اواخر چون پستی به نام ریاست حزب

در پیرو داخلی پیشبینی نشده بود، بدون اینکه آن درخواست به کمیته مرکزی فرستاده شود رد گردید.

اما دوستان توده‌یی از آن پر روتر بودند که به آن سهل و آسانی دست از یخه حزب بر دارند. آنها که خیال آن درسر می پروراندند که گویا از طریق تماس با جمهوری اسلامی می توانند خرده خرده زیر پای آخوندها را خالی کنند و در یک "کودتایی بدون خونریزی" قدرت ایران را بدست بگیرند، در بین خود قرار گذاشته بودند همه مخالفین جمهوری اسلامی را از راه ویژه منحصر به خود از میدان بدر کنند. و چون امکان رو در رو ایستادن مستقیم با حزب دموکرات نیز نداشتند تنها راه آن بود این حزب را در داخل کرم زده کنند. به این جهت از طریق فرمانبران مطیع خودشان که هنوز در داخل رهبری حزب نیز افراد داشتند به تفرقه افکنی و بر پاکردن فساد و فتنه و آشوب و پراکندگی وجدایی در صفوف حزب دامن زدند و تا توانستند آتش آن را بیشتر شعله‌ور ساختند.

پوشیده نیست که توده‌یی ها ناچار بودند برای بی ارزش و میان تهی کردن هر گونه عقاید و نظریات علیه انحصار طلبی رهبران جمهوری اسلامی و برای راه بردن از هر گونه افکار و اندیشه آزاد و حساب سازی کردن، بعضی تئوری انقلابی را بتراشند. آن بود که مسئله مبارزه علیه امپریالیزم را بزرگ کرده و آن تئوری را گسترش وسعت بخشیدند که اوضاع فعلی یک وضع مبارزه برضد امپریالیزم است و تا وقتی که خطر امپریالیزم مطرح است نباید هیچ مسئله‌ای دیگر بمثابه مبارزه برای دموکراسی و حقوق ملیت های زیر ظلم و ستم در ایران مطرح بشود. و با توجه به آنکه حزب دموکرات پرچمدار مبارزه برای دموکراسی و حقوق ملیت ها بود، ضروری بود پیش از هر جایی و بیشتر از همه جای برای ملصق و چسپاندن تئوریهی "مهمتر بودن مبارزه علیه امپریالیزم" در داخل صفوف حزب دموکرات کوشش بشود.

به این سبب نیز که رهبران حزب توده می دانستند، حزب دموکرات آن حزب نیست که تازه آموزش مبارزه علیه امپریالیزم را یاد بگیرد و این حزب در سرتاسر تاریخ زندگی مبارزانه خود حزب ضد امپریالیستی بوده است، مجبور می شد برای اغفال نمودن بعض اشخاص ساده بهتان تازه برای حزب دموکرات درست کنند و تهمت وابستگی بدهند. حزب توده که در طول عمر خود به اقرار صریح رهبرانش نه آنکه وابسته، بلکه فرمانبر بیگانه بوده، حزب دموکرات را به اتهام آن متهم و گناهکار میکرد که وابسته به دولت عراق است و به دستور عراق و به سود و منفعت دولت عراق رو در روی نظام (ضد امپریالیزم) جمهوری اسلامی ایران می ایستد. طبیعی است که میبایست برای در هم ریختن صفوف حزب دموکرات آن اسلحه "تازه کشف کرده" به دست متنفذین حزب توده داده شود تا در میان صفوف حزب دموکرات آن را بکار گیرند.

در اینجا بود که آشوب و هرج و مرج فکری تنگنای قابل ملاحظه تشکیلاتی به خفیه آن توده‌ها که در صفوف حزب دموکرات رخنه کرده بودند(1) فکر و اندیشه ذهنی رهبران و بدنه حزب را به خود مشغول کرد و برای چند ماه قسمتی از وقت و انرژی کادرهای حزب دموکرات برای بی اثر و بی ارزش کردن شان اختصاص داده شد. فرمانبرنده و مطیع حزب توده در داخل رهبران حزب دموکرات که خودشان شاهد استقلال فکری و سیاسی حزب دموکرات بودند و به چشم خود می دیدند این حزب چگونه از استقلال سیاسی و تصمیم گیری دیفاع می کند، باور و اعتماد بدان نداشتند که خودشان در میان صفوف حزب بوده‌اند و حتی در گردهمایی کمیته مرکزی نیز آن اتهام و تهمت های ناروا و فاقد بنیان را نوشخوار میکردند که توده‌ها برای حزب دموکرات سر هم بند کرده بودند.

(1) برخی از توده‌ها داخل حزب دموکرات خیلی زود اقرار به این کردند که از طرف حزب توده به داخل حزب دموکرات فرستاده شده‌اند و سپس که توطئه گروه هفت نفره درهم شکست همه به داخل حزب توده رفتند، یا به قول خودشان حزب مادر!!

سرشاخان و شیوه‌جو

اهمال و سهل انگاری هیئت دولت در گفتگوی پوست کنده با دسته نمایندگان ملت کرد، از تبلیغات زهرامیغ و زهراگین رادیو تلویزیون و روزنامه‌های دولتی، از سلاحدار و مسلح کردن عشایر در شمال و مرکز کردستان، از لشکر کشی ارتش و سپاه پاسداران و خلاصه همه نشانه‌ها معلوم کرد که رژیم جمهوری اسلامی خود را برای حمله گسترده و پهناور به مناطق آزاده شده کردستان آماده می‌کند. دیگر برای همه معلوم و مفهوم شد که پیام (26) آبان خمینی نیز فقط بخاطر آن بوده که نیروهای رژیم فرصت برای منظم کردن خود پیدا کنند. در چنین اوضاع و احوالی صحیح نبود مرکز رهبری حزب دموکرت بی خیال در مه‌آباد پائین پادگان مجهز و تجهیز شده و مهیا ارتش و سپاه پاسداران بماند. به ویژه که تمام ارتفاعات و بلندیهای اطراف و اکناف شهر به مقر و پایگاه نظامی تنیده و بافته شده بودند.

بنا بر این در آغاز بهار (1359) به فکر آن افتادیم که محلی برای مقر دفتر سیاسی در خارج از شهرها تهیه شود. برای آن منظور منطقه "سرشاخان" در نظر گرفته شد و چند اتاق استوار و پایدار، اما در حقیقت زشت و مرطوب و نمناک و نم‌دار که میشود گفت خطر آن بمراتب از لحاظ تندرستی از مخاطره توپ و خمپاره کمتر نبود، در زیر زمین ساخته شدند. پس از آماده شدن چند تا از آن اتاق‌های کس ندیده و کس نشنیده تدریجا دفتر سیاسی به آنجا انتقال یافت. البته بخاطر آنکه آن محل بسیار کوهستانی و سخت و پر برف است، از اول روشن بود که برای فصل زمستان و برف و سرمای شدید و یخ بندان به درد نمی‌خورد. بالنتیجه پس از انتقال به "سرشاخان" مجبور شدیم در فکر جای گرمتر و مناسب‌تر برای مقر زمستانی خود باشیم.

پس از رفت و آمد و جستجو و نگاه کردن محل‌های مختلف سرانجام جای در نزدیک "شیوه‌جو" در منطقه "گه‌ورک سردشت" پسند شد و بعضی خانه‌های خوب در آنجا ساختند که در وسط پاییز دفتر سیاسی به آن جا انتقال شد. در پاییز سال 1359 تا پاییز 1361 دفتر سیاسی در آن محل که سپس به "دره دموکرات" معروف گشت، ماندگار شد.

زندگی در "سرشاخان" و "شیوه‌جو" و سپس بعضی محل دیگر مثل "آلان" سردشت، و "نلوسه" در منطقه "گه‌ورک سردشت" و "بیه‌نگوین" در منطقه منگوران مه‌آباد برای مبارزین دموکرات یک زندگی سخت و دشوار بود. زیرا علاوه از این که آن محلات در داخل جرگه نیروهای دشمن بودند و همیشه امکان خطر حمله دشمنان احساس میشد، در مورد مایحتاج زندگی نیز بسیار در مضیقه بودیم. شاید تنها دو ماه زندگی درآبادی "پشت شکاو" در نوار مرز عراق در جنگ سه ماهه سال (1358) از آن تلخ‌تر و ناگوارتر بوده باشد. اما باین حال نه تنها اکنون بدان افتخار میکنیم، بلکه آن موقع نیز به ما روحیه میداد که در داخل خاک خودمان و روی خاک خودمان هستیم. از ته دل هزار آخ و افسوس به آن روزها.

گروه هفت نفری

آشوبگری‌های حزب توده در بطن صفوف حزب دموکرات کار خودش را کرد. کدورت و اختلاف و دل رنجیدگی در میان کمیته مرکزی گسترش یافت و به نقطه انفجار رسید. برای آنکه بلکه

بشود راه حل برای وضع موجود پیدا کنیم، کمیته مرکزی گردهمائی کوتاه در آبادی "برایمه" در منطقه منگوران و در نزدیکی شهر مهاباد فراهم کرد. در آن گردهمائی آقای غنی بلوریان که معلوم بود خوب کوک شده است، نوشتاری دورو درازی از جیب بیرون آورد و شروع به خواندن کرد که گویا همه افشاگری مربوط به حزب دموکرات کردستان ایران بود. پس از تمام شدن- که بدون شک نوشته خودش نبود(1) تهدید کرد که اگر کمیته مرکزی زیر بار آن نظریات او همکاری نرود، آن نوشتار را منتشر می کند.

(1) وقتی که آقای غنی بلوریان از خواندن نوشتار تمام شد، گفتم: امکان دارد بدهید بخوانم، گفت نخیر، میدانم تو تصور میکنی که من طبل میان تهی هستم، گفتم من هیچ وقت چنین چیزی نگفتم اما سوال این است شما که در طول عمر خود یک صفحه کاغذ برای حزب نوشته‌اید چرا بر علیه حزب میرزا مهدی خان شده‌ای؟ اگر کسی در راه خدا برایت نانوشته است.

لازم است گفته شود که آقای بلوریان برای آنکه کمیته مرکزی را بترساند، به وسیله یکی از چماق به دستانش نیروی از پیشمهرگه را آورده بود و در اطراف محل گردهمائی مستقر کرده بود. اما کمیته مرکزی و به ویژه رقبای کاک غنی "آن درخت نبودند که با این نوع بادها بلرزند" به آن جهت زیر بار تهدید و لاف و گزاف و التیماتوم آقای بلوریان نرفتند. گردهمائی کمیته مرکزی عقاید و نظریات آقای غنی بلوریان را خود تسلیم کردن و میدان خالی کردن به حساب آورد- راستش آن طور بود- و تصمیم گرفت بر اراده خود محکم و استوار و پابرجا خواهد ماند و راه خود را مستدام خواهد کرد و اسلحه را زمین نخواهد گذاشت و تسلیم نخواهد شد و مبارزه را تداوم و ادامه خواهد داد.

ضرب المثل کردی میگوید: آهنگر از صبح تا ظهر به شاگرد میگوید: پف کن جوش است... وقتی که بیرون می آید نوک نوک است. فارس گفتنی: کوه موش زائید". تهدید آقای غنی بلوریان به وقوع پیوست و در اواخر روزهای بهار 1359 اعلامیه نزدیک به (30) صفحه‌ای به نام هواداران کنگره چهارم را پخش شد که آقای غنی بلوریان، دکتر رحیم سیف قاضی، فوزیه قاضی، فاروق کیخسروی، نوید معینی، احمدعزیزی و هیمن شاعر- که در کنگره عضو افتخاری کمیته مرکزی انتخاب شده بود- امضا کرد بود.

در آن اعلامیه حزب دموکرات را به آتش افروز وابسته به بیگانه و اغلب چیز تمسخر نام برده بود و جمهوری اسلامی را به رژیم ضد امپریالیستی و پیشرفته شناسایی کرده بود. قابل توجه و جالب آن بود آنهای که آن بیانیه را امضا کرده بودند، نام خود را "حزب دموکرات کردستان ایران - پیروان کنگره چهارم" گذاشته بودند. علتش هم آن بود که در کنگره چهارم و در ادبیات کنگره چهارم راجع به ضد امپریالیستی انقلاب ایران پشتیبانی شده بود و آمادگی همکاری با جمهوری اسلامی و راه حل و فصل آشتیخواهانه و صلح آمیز مسئله کرد ابراز شده بود. دیگر از آن فکر نکرده بودند که در آن ادبیات هیچ کدام از آنها کمترین رل و نقش در نوشتن آن نداشته و تماماً آن اسناد که در کنگره چهارم پسند و تایید شده‌اند و اکنون دیگر سیاست و عقاید و نظریات حزب دموکرات می باشند. در حقیقت بنا برآن آنها ادبیات کنگره چهارم را خوب خوانده بودند و نمی دانستند که کنگره چهارم تاکید بر ادامه مبارزه و تسلیم نبودن در برابر بیداد و ستمگری کرده است.

پخش و توزیع این اعلامیه بعض نگرانی فکری برای دلسوزان و غمخواران کرد درست کرد. منتها آن نگرانی زیاد نکشید. دفتر سیاسی در اولین روز بعد از انتشار آن اعلامیه چیزی کوتاهی زیر نام "خیانت گروه هفت نفری" منتشر کرد. در آن ضمن اعلام بیرون رفتن آن چند

نفر از حزب، در گردهمائی کمیته مرکزی نیز آن را مطرح کرده ابراز امیدواری کرده بود که گردهمائی کمیته مرکزی آنها را به "جاش" بشناسد. این قسمت از نوشتار برخی از افراد درویش مسلک بی اراده در داخل رهبری حزب را نیز خشمگین و عصبانی کرد. زیرا چنان معلوم میکرد آنان برای شخصی که چند سال در صفوف حزب مبارزه کرده یا آنکه چند سالی زندان کشیده، خیانت را حلال میدانند.

سر انجام کمیته مرکزی در گردهمائی خود کردار و اعمال ناموجه "گروه هفت نفره" را به خیانت دانست و گروههای مردم نیز پیش از کمیته مرکزی موضعگیری واقع بینانه خود را گرفته بودند. دفتر سیاسی که آن وقت مقر را به منطقه سرشاخان انتقال داده بود از یکی اعضای دفتر خواست که به مهاباد برود و مردم را برای مشارکت در میتنگ دعوت نماید، تا سکرتر عمومی حزب در مورد آن مسئله برای مردم سخن رانی کند. آن دوستان که پس از دو روز از مهاباد برگشته بود گفت: هیچ کاری از دستم بر نیامد. در مهاباد نمی شود بر ضد غنی بلوریان صحبت کرد. پاسخ دادم از من و تو یکی مردم مهاباد را نشناخته‌ایم. من معتقدم مردم مهاباد قبل از ما غنی بلوریان را شناخته‌اند و با او تسویه حساب کرده‌اند. من حاضر هم اکنون به مهاباد بروم و مردم را دعوت کنم، آنوقت خواهید فهمید چند هزار نفر گردهم آیند. همان روز به شهر مهاباد رفتم و با اعلامیه کوتاه و بلندگو از مردم دعوت کردم که ساعت 4 بعد از ظهر در میدان (چوارچرا) حاضر باشند. به سرشاخان هم خبر فرستادم که دکتر قاسملو به مهاباد بیایند، ساعت چهار در میدان مهاباد و تمام خیابان های که منتهی به آن میدان میشد مملو از جمعیت بود، اگر سوزن می انداختی به زمین نمی افتاد. اما درست در ساعت مقرر یادداشتی دریافت کردم که دکتر نمی تواند امروز بیاید به فردا ساعت یادشده موکول شود.

با شرمندگی زیاد پشت میکروفون رفتم و ضمن عذر خواهی اعلام کردم فردا در همین ساعت تشریف بیاورند. در حقیقت تمام وجودم میلرزید زیرا نگران بودم که مردم رنجیده خاطرشده باشند و نظر دوستم به حقیقت گراید، اما ساعت 4 بعد از ظهر روزی بعدی بیش از هزاران کس بیشتر آمدند. بیاد دارم دکتر قاسملو مسئله "گروه هفت نفری" را ناچیز شمرد ضمن تحلیل و تفسیر وضع سیاسی کشور در چند دقیقه و در یک جمله کوتاه گفت: فلسفه بافی نمی خواهد، مسئله آن است: اسلحه را بزمین بگذاریم یا نه؟ بیش از شصت هزار نفر یک صدا گفتند اسلحه بزمین نمی گذاریم.

بعد از چند روز "گروه هفت نفره" آقای احمد عزیزی، یعنی شایسته و زبده ترین افراد در زمره گروه یاد شده را برای سخن رانی تعیین کرده بود. آقای عزیزی که خوشبختانه اکنون به صفوف حزب دموکرات برگشته، یکی از کادرهای آگاه آن گروه بود، در جنگ سنندج نیز تیر خورده بود، با چوبدست راه میرفت. اما که دهان گشوده و خواسته بود درباره دکتر قاسملو چیزی بگوید جمعیت برویش منفجر شده بودند بالنتیجه ناچار شده بود صحنه سخن رانی را خالی کند.

بر آن پایه "گروه هفت نفره" در حقیقت مورد خشم و غضب مردم قرار گرفتند. اما خود و معلمانشان به سهل و آسانی از رو نرفتند. آنها که تصور میکردند اگر یک مقدار خوش خدمتی به جمهوری اسلامی بکنند (امام امت) دلش نرم میشود یک نوع خود مختاری به ایشان می دهد که در برابر مردم کردستان به چشم بگیرند، لذا آنچه در توانا داشتند و از دستشان آمد دریغ و مضایقه نکردند. تهمت به حزب دموکرات زدند، برایش بهتان ساختند و اتهام تراشیدند، فحش و ناسزا نثارش کردند. به این هم قانع نشدند علیه او سخن چینی و جاسوسی کردند.

در جاسوسی نیز آن قدر پیش رفتند که به نوشته به اصطلاح آن "خدمت انقلابی" را بجا آوردند. بیاد دارم اعلامیه‌ای منتشر کرد بودند که با کذب و دروغ در آن نوشته شده بود که دو افسر بعث عراق به اسامی فلان سروان و فلان سرگرد (که نامشان به یاد ندارم) در آبادی "بایرم" آموزش به افرادی قاسملو می دهند. یک پاسگاه قدیمی در دهکده بایرم بود که حزب از آن چون بیمارستان استفاده میکرد و چند بیمار و مجروح در آن بستری بودند. هیلیکوپترهای جمهوری اسلامی در نتیجه آن راهنمایی (دوستان) آن بیمارستان را به تندی بومباران کرد و چند نفر از آن مجروح ها بار دیگر مجروح شدند. اما به یاد ندارم شهید داشتیم یا نه؟ به این شیوه برای افراد با انصاف معلوم شد آن "گروه" در آن موقع استحقاق لقب "جاش و خائین و اغلب چیز دیگر در این مورد بودند و در حقیقت آن نام و لقب برای آن (دوستان) کالاو متاع شایسته قد و قواره و قامت شان بود.

نو شدن جنگ

هنوز سال 1359 آغاز نشده بود که آشوبگری و لشکر کشی از شمال و جنوب کردستان شروع شد و یواش یواش زمین را در نوردید تا اول بهار در بسیار ناحیه شکل و شیوه یک جنگی ارتجاعی قتل و عام ملت کرد را به خود گرفت. در شمال کردستان ارتش با پشتیبانی مالکین قدیمی به ده نشینان حمله کرد و با تانگ و توپ و فانتوم و هیلیکوپتر همه گونه سلاح خانمانسوز و ویرانگر زارعین را از زمین و هوا درهم کوبید. در جنوب کردستان نیز به بهانه اینکه گویا خطر حمله عراق مطرح است و ارتش میخواهد در نوار مرزی استقرار یابد نیروهای بیشمار و مجهز به همه گونه سلاح سبک و سنگین برای سرکوب نمودن جنبش رستگار خواهان ملت کردستان به راه افتاد و در بسیار شهر چون سنندج، سقز، بانه و همد... سیلاب خون به راه انداخت. در جنگ دوم شهر سنندج بر پایه آمار ناقص دو هزار و چهار صد نفر از مردم بیدفاع شهید شده بودند. سرهنگ صدری فرمانده پادگان سنندج با افتخار میگفت: ما در هر ساعت چهار صد گلوله خمپاره به داخل شهر پرتاب میکنیم که پراکندگی تکه های هر یک از آنها تا دوصد متری شعاع اطراف کاربرد دارد.

روز 29 فروردین 1359 کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران برای آخرین بار نامه‌ی سر گشاده برای آیت الله خمینی نوشت و توطئه فرماندهان ارتش را بیاد آورد. در آن نامه از خمینی درخواست شده بود از یک طرف موافقت خود را در مورد شش اصل خودمختاری اعلام نماید تا اینکه راه برای پیدا شدن حسن نیت در میان دولت و مردم کردستان هموار گردد. از طرف دیگر به نیروهای ارتش دستور دهد به پادگانهای خود بر گردند و از آشوبگری دست بردارند. در خاتمه نامه نوشته شده بود:

"هنوز نیز بدخواهان دو باره وضع کردستان را آشوب نموده و هر روز به بهانه‌ای مردم کردستان را سرکوب میکنند، از طرف حزب دموکرات کردستان ایران، حزب که اکثر نزدیک به تمام مردم کردستان پشتیبانی از او می کنند، برای آخرین بار هشدار می دهد که اگر حمله ارتش و ژاندارمری و پاسداران برای سرکوب جنبش کردستان متوقف نشود و کشتار مردم بیدفاع ادامه یابد، پیشمهرگه‌ها به پشتیبانی تمام ملت کرد به تمام نیرو دیفاع از خود می کند و آشکار است در نظر مردم کردستان و ملیت های ایران مسئولیت جنگ برادر کشی بر گردن کار فرمایان دولت مرکزی میباشد و ملت کرد راه نمی دهد به بهانه واهی مبارزه بر ضد امپریالیسم جنبش انقلابی دموکراتی ضد امپریالیستی ملت کرد سرکوب بشود. (1)

(1) تلاش در راه تفاهم، انتشارات و تبلیغات حزب دمکرات کردستان، جلد 2، اسفند ماه 1359، ص 61-62.

جنگ این بار جنگی کثیف و بی رحمانه تر از جنگ تاپستان سال 1358 بود. مرتجع نه تنها تمام امکانات نظامی خود را برای سرکوب جنبش دموکراتیک مردم کردستان بکار بسته بود، بلکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز با مردم کردستان در جنگ بود. با چنان شدت و حدت محاصره اقتصادی بر کردستان مسلط کرده بود که حتی درمان بیماران و شیر خشک کودکان شیر خوار به مناطق تحت کنترل پیشمرگه نمی رسید. رژیم بیمارستان و درمانگاهها را عملاً بسته بود. مدارس نیز بعلت کم بودن یا عدم ابراز آموزش داد و فریادشان به آسمان می رسید. معلوم است که جمهوری اسلامی با این وضع نیز اکتفا نکرد خرده خرده اکثر مدارس دیهات را بست و دیگر راه نداد آموزگاران این گونه دبستان ها سر کلاس بروند. در اینجا لازم و ضروری بود فریاد مردم ستمدیده کردستان به گوش سازمان های دموکرات و پیشرفته جهان و شخصیت های سیاسی و بشر دوستان و انجمن های انسانی و دوستان و سازمان های دیفاع از حقوق بشر برسد. آن بود که دکتر قاسملو زنده یاد نامه ی زیر را در روز 1980/4/25م (1359/2/5) منتشر کرد هر چند فی الفور موثر واقع نشد اما این اولین گام برای باطلاح بودن جهان از بد بختی مردم کردستان و سپس کمک و همدردی و همکاری گروه انساندوستان را به طرف ملت ستمدیده کرد ایران جلب کرد:

"دوستان محترم!

"بار دیگر قدرت فرمانروا در ایران جنگ تازه و ویرانگر بر ضد مردم کردستان شروع کرده. در حال حاضر در شهرهای سنندج، سقز، و بانه، ارتش به سلاح مدرن فانتوم و هیلیکوپتر و توپ و تانک مردم کردستان را می کوبد. هدف قدرت فرمانروا از این جنگ، از بین بردن جنبش دموکراتیک کردستان است که به سنگر آزادی ایران تبدیل شده است. تا کنون هزاران کس از مردم بیگناه، اعم از زن و مردان پیر و کودکان در شهر و روستاهای کردستان قتل عام شده اند. صدها خانه در شهرهای سنندج و سقز و بانه ویران شده اند. کردستان در محاصره اقتصادی است، نه مواد خوراکی و نه مواد سوختنی و نه درمان به کردستان نمی رسد. ما از شماها تقاضا میکنیم بار دیگر صدای اعتراض خودتان را علیه جنایت های قدرت فرمانروا در تهران بلند بکنید. عقاید و نظریات همگانی جهان بر ضد جنایت های ارتش ایران که به دستور رئیس جمهور عمل می کند، تحریک کنید و راه ندهید بودن نسل و نژادی که تنها گناهش دیفاع از دموکراسی در ایران و حقوق ملی است به مخاطره از بین رفتن بیفتد. از کمک مادی و معنوی به مردم ستمدیده کردستان ایران دریغ نفرمائید. همکاری و کمک کنید و اجازه ندهید ملت کرد در برابر چشمان انسانیت در خاک و خون دفن شود. باسلام زیاد:

سکرتیری عمومی حزب دموکرات کردستان ایران.

عبدالرحمن قاسملو

1980/4/25م.

رادیو صدای کردستان ایران

قبل از آغازیدن جنگ سه ماهه سال 1358 تا آن وقت دفتر سیاسی از مهاباد بود، روزنامه "کردستان" ارگان کمیته مرکزی در تیراژ زیاد منتشر می شد و برای تمام شهرهای کردستان و برای تهران نیز فرستاده می شد. اما پس از جنگ سه ماهه علاوه از آن که امکان چاپ شماره زیاد و توزیع "کردستان" در داخل شهرها نماند در حقیقت انتشار روزنامه به شیوه ماهیانه با مشکل رو برو شد. گاه می شد در مدت چند ماه از یک شماره تایپ و فتوکپی منتشر میکرد. آن هم در تیراژ بسیار کم. بر آن پایه در حالیکه وظیفه و مسئولیت های حزب دموکرات اغلب از پیش بیشتر بودند و در مورد تبلیغات در وضع نامساعد بود. علاوه از آنها بخاطر آنکه اغلب مردم کردستان بیسواد بودند، روزنامه نمی توانست یک زنجیره ای ارتباط در میان حزب و گروه های مردم باشد.

بخاطر آن در پاییز سال 1358 فکر براه انداختن رادیویی که به زبان حال حزب دموکرات کردستان تبدیل شود در میان کادر رهبری حزب بروز شد. پس از سعی و کوشش زیاد دو دستگاه بزرگ بی سیم که میشد مثل رادیو از آنها استفاده کرد، از این طرف و آن طرف پیدا شد یکی از آن دو به شیوه وقت به راه انداخته شد و به شیوه آموزشی شروع به انتشار برنامه کرد(1)

(1) آقای کریم حسامی که از بدوی استقرار حزب تا چند سال از این پیش قهرمان تمام داستان ها است!! در خاطراتهای خود به راه انداختن رادیو را نیز مثل تمام افتخارات های دیگر حزب به نام خویش طومار میکند و تمام رهبران حزب را از آن بی خبر نام میبرد. هر چند اینجانب آن وقت اعضای رهبری نبودم و نقش در به راه انداختن رادیو نداشته ام. در حقیقت آقای حسامی و همچنین مرحوم سید رسول دهقان (باب گه وره) که تنها کسی است که آقای کریم حسامی از او نام میبرد، در این رابط زحمات زیاد کشیدند. اما آن ادعای کاک کریم که گویا رهبری حزب از به راه انداختن رادیو هیچ گونه اطلاع نداشته، مثل بقیه ادعاهای آن برادر نادرست می باشند.

پس از شروع کردن به نام گفتگو در میان نمایندگان ملت کرد و دولت مرکزی به علت برخی موارد فنی و نیز برای آنکه پخش برنامه رادیوی تبدیل به بهانه ای در دست نمایندگان نشود مصلحت بر آن شد صدای رادیو متوقف شود. و تا خرداد ماه سال 1359 بار دیگر رادیو بکار افتاد و به نام "رادیو صدای کردستان ایران" شروع به پخش برنامه هایش کرد. قابل ملاحظه است بعلاوه از آن رادیو برای مدتی برنامه آزمایشی پخش کرد، برنامه های رسمی را نیز دو باره شروع کرد. سابقا "وقت ساعت 9" شب بود" و روز 24 یا 25 خرداد ماه دست بکار شد. هر چند بعد از دو روز معلوم شد در بعضی جاهای نزدیک هم صدای رادیو شنیده نشده. بالنتیجه کادر فنی رادیو تصمیم گرفت ساعت (9) شب را به ساعت "7" بعد از ظهر تغییر دهد. با این شیوه (کار رادیوی دهنگی کردستان ایران) روزی "27" خرداد سال 1359 شروع شد.

"رادیو صدای کردستان ایران" شکاف بسیار بزرگی برای حزب دموکرات کردستان ایران پر کرد. این رادیو که در حقیقت مؤسس همه خانواده ها در شهر و آبادی کردستان شده بود و به آسانی میتوان گفت که به میلیون شنونده علاقمند دارد، نه تنها در مورد و رابط با تبلیغات تمام کم و کاستی های نبودن روزنامه را پر کرده بود، بلکه در حقیقت مثل یک کادر چاپک تشکیلات نیز کار میکرد و مردم را به دوری حزب دموکرات گرد می آورد. هم علاقمندان اعضای حزب و به ویژه کار گردانان رادیو و هم ارتباط جانی گروه های مردم، به رادیوی صدای کردستان ایران به راستی بی نظیر بود. گام به گام بر پایه پیشرفت و کیفیت شیوه جنبش رهبری حزب

برای به پیش بردن رادیو کوشش کرد. پرسنل رادیو بی اعتنا از همه تلخ و شوری های زندگی و خطر بمباران و توپ باران روز از روز دلگرم تر در آن رادیو کار کرد و گروه های کرد نیز نه تنها به همدم و شنونده تمام برنامه های رادیو بودند، بلکه هر موقع نیز رادیو محتاج به کمک آنها میداشت به دانش میرسیدند و در راهش فداکاری میکردند.

در فاصله نزدیک به پازده سال کار رادیو صدای کردستان ایران، این رادیو (15) مرتبه جای خود را تغییر داد و اغلب نیز بر دوش هم میهنان دلسوز دهها کیلو متر به کوه و دشت و صحرا و بیابان دره کردستان گردانده شد، تا جای مناسب و محکم و دور از دسترس دشمن پیدا کند، اما در این فاصله زمانی تنها یک روز آنهم در پاییزی سال 1362 از کار ایستاد، آن نیز به یک دستگاه بیسیم تا حدودی جایش پر شد و به مردم ابلاغ گردید که امروز بعلت چند مورد فنی رادیو صدای کردستان برنامه پخش نمی کند.

اما با تأسف بسیار آن رادیو که دشمن هر گیز نتوانست بر او غلبه کند و با بکار بردن دهها دستگاه پخش پراکنز نیز از صدا نیفتاد، در زمستان سال 1373 به دست دوستان از صدا افتاد!! آن دوست محبوب و لایق و شایسته از گروه های مردم کردستان (همه قسمت های کردستان نه تنها کردستان ایران) جدا شد!! چند روز بعد از مسدود کردن به ظاهر (خیرو صلاح) بالنتیجه روز 27 اسفندماه 1373، (18 مارس 1995م) یک گروه از پیشمه رگه های (اتحاد میهنی) کردستان در اثر درخواست ارتجاع فرمانروا در ایران، مقر رادیو صدای کردستان ایران، را تصرف کرد و جلو پخش برنامه های رادیو را گرفت!!

بستن رادیوی حزب دموکرات کردستان از طرف اتحاد میهنی برای بسیار از مردم و طیف های تحیر و سرگشتگی و تعجب و شگفتگی و در همان وقت جای تأسف و غم انگیز و افسوس و تأثر آور بود. اکثر حزب و سازمان های سیاسی رسماً ناراضیتی خود را از رفتار اتحاد میهنی نوشته و ابراز داشتند و بیشتر طیف نیز نامه ها اظهار ناراضیت ابراز کردند و برای ریاست اتحاد میهنی نوشته و کپی آنها را برای اتحاد میهنی فرستادند، در این اعتراض و ناخرسندی ها از احزاب و شخصیت های کرد تا سازمان ها و شخصیت های ایرانی گرفته و حتی بیگانه نیز در آن دیده می شد. اما متأسفانه بار دیگر اتحاد میهنی در زیر فشار جمهوری اسلامی در گوش گاه خوابید و به هیچ یک از درخواست های بزرگان و روشنفکران و احزاب و سیاستمداران گوش فرا نداد که برای راه دادن به پخش دوباره برنامه های رادیوی صدای کردستان از او شده بود.

البته گروه های مردم کردستان نیز به ویژه در کردستان ایران و عراق به شیوه گوناگون ناخرسندی خودشان را از بستن رادیوی حزب دموکرات کردستان ابراز داشتند و نیز همدردی با مبارزین حزب دموکرات کردند. این ها همه پاسخ دادن به استغاثه حزب بود که در اعلامیه 1373/12/27 آمده بود. اینهم متن آن اعلامیه که در زیر تیتراژ رفتار دشمنانه اتحاد میهنی کردستان" صادر شده بود:

هم میهنان عزیز!

احزاب و سازمان های ایران و بخش های دیگر کردستان!

انجمن و گروه های سیاسی سازمان ملل متحد!

مداخله جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی کردستان عراق روز به روز بیشتر گسترش می یابد و عریانتر خود را به نمایش میگذارد. این رژیم نه تنها دشمن کرد ایران، بلکه دشمن جنبش کرد در هر چهار بخش کردستان است. به این علت از همه طرق تقلا میکند این

جنبش را بی اعتبار و بی ارزش نماید، و در آن مداخله کند، و اگر نشد منحرف و از راه خارج و مطیع و فرمانبردارش کند و دچار شکستش نماید.

اکنون حدود چند ماه است کار فرمایان ایران فشار زیاد بر اتحاد میهنی کردستان تحمیل کرده‌اند، برای آنکه وسیله او "رادیوی صدای کردستان ایران" را خاموش کنند. در حقیقت رفقای اتحاد میهنی کردستان چند بار از ما خواسته‌اند که خود(به اصطلاح برای مصلحت و خیر و صلاح اتحاد میهنی) رادیو خودمان را ببندیم. اما ما زیر بار آن نرفتیم و برایشان روشن کردیم که آن عمل نه تنها به ضرر و زیان حزب ما و کرد ایران است، بلکه ضربه مهلک بر اعتبار و حثیت کرد عراق نیز می‌زند و آثار بسیار ناگوار در ارتباط برادرانه مردم آن دو قسمت از کردستان می‌گذارد.

ظاهراً دوستان "اتحاد میهنی" آن عقاید را درست دانستند و یک مدت بود از بستن رادیو سکوت کرده بودند. اما با کمال تاسف در 12/27/1373 (1995/3/18م) واحدی پیشمهرگه اتحاد میهنی کردستان محل رادیو صدای کردستان ایران را محاصره و برای جلب رضایت یکی از لجوج و سرسخت ترین دشمنان ملت کرد آن رادیو را بست.

ما در حالیکه پر به دل از آن کردار و اعمال غیره دوستانه‌ی اتحاد میهنی متأسفیم، قبل از هر چیز از ریاست اتحاد میهنی تقاضا می‌کنیم برادری کرد ایران و عراق را به وعده و وعید کذب و دروغین رژیم جمهوری اسلامی مبادله نکند و بلادرنگ دستور دهد پیشمهرگه‌های اتحاد میهنی اطراف مقر رادیو خالی کنند و راه بدهند رادیو صدای کردستان ایران، پخش برنامه‌ها را ادامه دهد.

سپس از گروه‌های مردم کردستان به ویژه در کردستان ایران و عراق که بیشتر مشتاق به برنامه‌های رادیو صدای کردستان ایران هستند درخواست می‌کنیم هر یک از طریق خود از اتحاد میهنی درخواست نمایند به محاصره رادیو حزب دموکرات کردستان خاتمه دهد و از این بیشتر زیر فشار جمهوری اسلامی نرود.

در این اثنا از انجمن و گروه‌های سیاسی و سازمان ملل متحد درخواست می‌کنیم بر دولت ایران فشار بیاورند تا اینکه از مداخله در امور کردستان عراق دست بردارد و از این راه از فشار بر حزب ما و سازمانهای دیگر داخل جنبش کرد ایران بکاهند.

شک و گمان در آن نیست اگر جمهوری اسلامی مجاز باشد آن توطئه ضد انسانی را ادامه دهد، در آینده به این نیز اکتفا نخواهد کرد و بار دیگر فشار بر سازمانهای داخل جنبش کرد عراق خواهد آورد و برای آنکه اعمال نادرست تر و نادرستانه تر و حتی بی آبرو و ناجوانمردانه تر در حق مبارزین کرد ایران بکند.

امیدواریم تمام احزاب و سازمانهای کردستان (در هر چهار بخش) به ویژه در کردستان عراق صدای خودشان را همراه صدای ما و ناراضی بودن خودشان را در این عمل اتحاد میهنی کردستان ابراز دارند. بدون گمان تصحیح این اشتباه قبل از همه به نفع اتحاد میهنی تمام میشود و نمی‌گذارد گذشته مملو از مبارزه و کوشش و اتحاد با چنین عملی ناروا غث و رث و معیوب گردد.

به امید همدلی و همصدایی همگی تان.

دفتر سیاسی - حزب دموکرات کردستان ایران. 1373/12/27 (1995/3/18م) (1)

نخستین شهید کمیته مرکزی در این راه

سرگرد حبیب الله عباسی یکی از افسران آزادیخواه کرد و اهل مهاباد بود. او در موقع انقلاب ملیت های ایران در تهران مشغول انجام وظیفه بود. او در همان جا با حزب دموکرات ارتباط گرفت و بمتابه یکی از هواداران فعال و زبر دست و حاذق و ماهر شروع به کوشش کرد. پس از پیروزی انقلاب به مهاباد برگشت و در برنامه ریزی برای تصرف پادگان مهاباد رل و نقش قابل ملاحظه‌ای بازی کرد.

در جنگ سه ماهه سال 1358 خدمت بزرگی به تعلیم و آموزش پیشمرگه کرد و در جبهه‌های جنگ نیز در هر جا که لازم می بود شرکت میکرد و بحق آماده فداکاری بود. به خاطر آن مورد توجه اعضای حزب و گروه‌های مردم کردستان بود و در کنگره چهارم حزب به عضو کمیته مرکزی انتخاب شد.

بعد از کنگره سرگرد عباسی به فرمانده شورای نظامی حزب دموکرات کردستان ایران در مهاباد منصوب شد. دشمن خیلی از او کینه در دل داشت و در خفا به قصد از بین بردنش مشغول توطئه بود. سر انجام جمهوری اسلامی بر او غلبه کرد. روز 31 آبانماه 1359 یکی از پاسداران اهل ارومیه که گویا یکی از عوامل نفوذی او در میان رژیم بود با پاسدار دیگر به شورای نظامی برای دیدار با سرگرد میروند. سرگرد اجازه ملاقات میدهد و نامبرده با سلاح اتوماتیک به اطاق سرگرد وارد میشود. بعد از چند دقیقه سرگرد و همکارانش را در اتاق به رگبار می بندد و بلادرنگ سرگرد و یکی از همکارانش به نام سروان چلبی کشته میشوند و آنها بیرون میروند(1).

بعدا از انجام آن عملیات هر دو پاسدار به سوی پادگان مهاباد فرار میکنند و پیشمرگه‌ها نیز دنبال شان میکنند. بالنتیجه در اثر تیراندازی پیشمرگه‌ها یک پاسدار کشته میشود اما مرتکب اصلی خود را به پادگان مهاباد میرساند. مرگ سرگرد عباسی حسرت اندوه سنگین بردل گروه‌های مردم کردستان نهاد و سند دیگر بر غدر و ظلم پرونده مملو از خونخواری و خیانت فرمانروای ستمگر ایران به ویژه رژیم جنایتکار و تروریست پرور آخوندی گذاشت.

(1) برای حقیقت در پیشگاه تاریخ لازم است گفته شود سال 1361، مجاهدین خلق ایران در داخل شهر ارومیه آن مجرم را به سزای اعمال ننگین و خیانتکارانه خودش رساند.

جنگ ایران و عراق

در ابتدائی استقرار رژیم جمهوری اسلامی این رژیم با دولت عراق میانه خوبی نداشت. زیرا خود خمینی و اغلب طرفداران آیت الله خمینی، بیرون کردن او را از عراق در سال 1357 بمتابه دشمنی بزرگ عراق در حق به رژیم اسلامی ایران نگاه میکردند و در پی انتقام بودند. اغلب کارفرمایان جمهوری اسلامی در خطبه نماز جمعه و سخنان دیگر صحبت از نجات و رهایی عراق و سقوط رژیم بعث میکردند. از طرف دیگر عراق به شیوه عمومی کمتر دیده شده که با ایران ارتباط خوبی داشته باشد. پیشتر وقت در تاریخ اختلافات با ایران به پیکار و زدو خورد منجر شده، لذا عراق با سرکار آمدن رژیم اسلامی زیاد خوشحال نبود. از طرف دیگر آن هرج و مرج که پس از سقوط رژیم شاه در ایران به وجود آمده بود، شاید برای دولت عراق چون یک فرصت بدان نگاه شده باشد، برای آنکه کفه ترازو را در کشمکش دهها ساله میان دو کشور به طرف خود پائین بکشاند. تمام این ها در میان ایران و عراق را روز به روز بیشتر به طرف آشوب می برد. مخصوصا آشوبگری و توپ باران و حتی بومباران هوایی پاسگاه‌های عراق در جنوب از طرف نیروهای ایران، اوضاع را بیشتر مغشوش و آشفته و آبیستن جنگ خانمانسوز کرده بود. کار به جای کشید که

حکمران فعلی عراق (صدام حسین)، پیش چشم انظار عموم و در برابر دوربین های تلویزیون پیماننامه سال 1975 الجزایر را پاره کرد و یک طرفه انحلال پیماننامه را اعلام نمود.

به دنبال آن رخداد ارتباط میان دو کشور آشوب تر و پر بلوا تر شد و اختلاف و کدورتها شیوه آشکار تر به خود گرفت. بالنتیجه روز 31 شهریور 1359، (22 سپتامبر 1980م) ارتش عراق حمله پهناور به خاک ایران را شروع کرد و در فاصله چند روز سرزمین بزرگی از مناطق جنوب کشور ما را تصرف و تسخیر کرد. به این شکل ایران و عراق رسماً وارد جنگ شدند و برای مدت هشت سال با تمام قوا و توانای نظامی خودشان علیه یکدیگر جنگیدند. جنگ هشت ساله ایران و عراق پس از جنگ دوم جهانی پر تلفات ترین و پرهزینه ترین جنگ منطقه بود. علاوه از این، چنان ضربه محکم به اقتصاد هر دو کشور زده شد که شاید تا دهه ها سال دیگر هیچ کدام شان نتوانند پشت خمیده خود را زیر بار ناگوار آن راست کنند.

اما آنچه در این جا مورد بحث است نه اینکه تحلیل و تفسیر و علل شعله ور ساختن و معرفی کردن حمله کننده اصلی در رخ دادن جنگ و تخمین زیانهای ویرانگر آن است. زیرا آن عمل از حوصله این نوشتار و توانایی نویسنده خارج است و لازم است افراد خیره و حاذق و متخصص و دانا و آگاه آستین بالا بزنند. آنکه در اینجا جای بحث است موضعگیری حزب دموکرات کردستان ایران در برابر به آن جنگ و پاسخ کار فرمایان جمهوری اسلامی، به موضعگیری مسئولانه حزب ما است.

"کمیته مرکزی حزب چند روز پس از شروع جنگ ایران و عراق در پیام رسمی تجاوز دولت عراق را به خاک ایران محکوم کرد و اعلام کرد که اگر دولت مرکزی خواسته های اساسی مردم کردستان را به رسمی بشناسد، حزب ما آماده است تمام نیروی خود را در مقابل حمله ارتش عراق و گلاویز شدن با او به کار بگیرد. کمیته مرکزی در همان موقع نیز آشکار کرد که یورش عراق به ایران تا حدود زیاد محصول سیاست کجروی و ناشیانه کار فرمایان جمهوری اسلامی است که همیشه صحبت از صدور انقلاب به خارج نموده و مردم کشورهای همسایه را بر ضد دولتهای آنان تحریک و وسوسه نموده. البته حسن نیت ما مثل همیشه بی پاسخ ماند و حتی انجام برعکس داد. زیرا به دنبال آن پیام حمله نیروهای سر کوب جمهوری اسلامی به کردستان تند و تیزتر بود". (1)

حزب ما مثل بعض سازمانهای دیگر سیاسی دچار میهن پرستی کاذب نشد و به نفع قدرتمندان رژیم فرزندان خود را به کشتن نداد. (2) اما در مدت هشت سال جنگ دو دولت ایران و عراق نیز هیچ وقت موضعگیری میهن دوستانه خود را کنار نگذاشت، هر گیز با نیروهای ارتش عراق نیز عملیات مشترک علیه ارتش ایران انجام نداد و اغلب بار نیز به توندی و علنی حمله هوایی ارتش عراق به شهرها و محلهای بیدفاع را محکوم کرد.

معلوم است که در فاصله هشت ساله جنگ ایران و عراق، حزب دموکرات از دیفاع مسلحانه بر ضد حمله نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی دست نکشید. اما آن جنگ که حزب دموکرات کردستان با جیره خواران ارتجاع میکرد، هم در باطن و هم در اهداف با جنگ فیما بین آن دو دولت از هم و جدا و فرق زیاد داشت. در حالیکه جنگ حزب دموکرات بر ضد نیروی سرکوب گر و نافراخ و پارتیزانی بود، و در حالیکه جنگ آن دو دولت از هر دو طرف جنگ تجاوزکارانه و بزرگ خواهانه بود، جنگ کردستان، یک جنگی دیفاعی بود آنهم به منظور حفاظت ملت کرد و ناچار کردن رژیم قدرتمند به رسمی شناختن حقوق ملی آن ملت در چهار چوب ایران بود.

(1) گزارش کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران برای کنگر پنجم، آذرماه 1360، ص 20.

(2) برخی احزاب و سازمان امثال توده و مجاهدین بی قید و شرط نیروهای خود را برای مقاومت جنگ ایران و عراق فرستادند. اما رژیم اسلامی نه تنها آن عمل را به گام مثبت و میهن دوستانه به حساب نیاورد، بلکه در اثنای جنگ پاسداران از پشت، مبارزین آنان را زیر رگبار گرفتند و به غدر و خیانت از آنها کشت.

امور اجتماعی

در پیش گفتیم که رژیم جمهوری اسلامی دومین جنگ کردستان را با محاصره توند اقتصادی به کردستان مختلط و هماهنگ کرد و از لحاظ خوراک و درمان و تندرستی و آموزش و پرورش محرومیت بسیار بر کردستان تحمیل کرد. در حالیکه حزب دموکرات کردستان ایران چون مجری جنبش حق طلبانه ملت کرد لازم بود به مقیاس و اقتدار و توانایی در فکر رفع مشکلات گروه‌های مردم باشد. چیزی طبیعی است وقتی که هزاران کیلو متر از خاک کردستان در زیر اختیار و کنترل پیشمهرگه بود، فرزندان ملت تقاضای راه حل تمام اختلافات و شکایت خود به حزب برده و شکوایه‌های خود را به مقر و پایگاه‌های پیشمهرگه و سازمانهای دیگر حزب مطرح میکردند.

برای رسیدگی به آن مسائل ضروری بود که حزب دموکرات کردستان ایران ارگان مخصوص به این گونه مسائل اختصاص دهد و نیز قانون و طریقه لازم برای راه حل آن مشکلات اجتماعی تهیه نماید. هنوز مقرهای حزب در شهرها بودند که حزب دموکرات ب فکر نوشتن کتاب درسی به زبان کردی افتاد هر چند امید خیلی کم بود که رژیم حق خواندن به زبان مادری برای بچه‌های کرد به رسمی بشناسد. اما وقتیکه دولت کردستان را زیر بار محاصره اقتصادی قرار داد و مدارس دیهات را بست و بیمارستان و درمانگاهها(هر چند در محل خیلی کم بودند) بدون دکتر و درمان گذاشت لذا وظیفه حزب نیز سنگین تر شد و فکر یادآوری برای آماده‌کاری مدارس در آبادی‌ها و بعضی بیمارستان و درمانگاه برای رفع احتیاج بیماران و مجروحان جنگ ضرورت پیدا کرد.

در این جا بود که حزب کمیسیون به نام کمیسیون امورات اجتماعی استقرار کرد. کار این کمیسیون سر پرستی مدارس و امور آموزش و پرورش و اداره کردن بیمارستان و درمانگا و رسیدگی به اختلافات مردم در مورد مسئله آب و زمین و هر مسائل اجتماعی دیگر بود. کمیسیون اجتماعی برای فیصله دادن امورات خود انجمن و آموزش و پرورش و بخش قضائی فراهم کرد و به حکماری برخی افراد متخصص و عالم و فاضل، قانون مجازات عمومی تدوین کرد که مختلط بود از قانون مدنی کشور و بعض مسئله ویژه به کردستان.

پنهان نیست که حل و فصل آن همه مشاکل با آن همه بی امکانات و کم آزمون و کار آموزی عمل چقدر سخت و دشوار و طاقت فرسا بود. با این حال هم حزب دموکرات در آن میدان پیروزی قابل ملاحظه به دست آورد و خدمت شایان به توسعه زبان و فرهنگ کردی و به راه انداختن مدارس کرد و از لحاظ تندرستی نیز تا اندازه اغلب مردم را از تنگنا نجات داد. در این جا لازم و ضروریست از دلسوزی و فدکاری هم میهنان کرد و غیره کرد ارج و قدردانی شود که از مناطق زیر کنترل رژیم و حتی از پایتخت با کارتن و حتی با کامیون درمان و ابزار ضروری و وسائل پزشکی راجمع آوری و از طریق قاچاق دور از چشم دشمنان آزادی به مناطق آزاد شده کردستان میرسانند.

کاری کمیسیون اجتماعی در مورد آموزش و پرورش عاید خوب بدست داد." در سال تحصیلی 60-1359 در تمام مناطق آزاده شده برپایه توانا بخش از مدارس باز شدند و برای نمونه در منطقه مهاباد شمار آن مدارس باز شده به همکاری و سعی مسئولین حزب به 140 واحد بیشتر بود". (1) تابستان 1360 در بیشتر مناطق آزاده رهایی یافته کلاس کار آموزی (تربیت معلم) به راه انداخته شد و برای سال تحصیلی 61-1360 در تمام مناطق شمار خیلی بیشتر مدرسه دیهات به سعی و کوشش حزب و فداکاری آموزگاران انقلابی از دختر و پسر به راه انداخته شد و حتی در بعض جاها مدارس برای کودکان تهیه شد که هیچ وقت آن محل دبستان دولتی وجود نداشت.

در خور بحث است در سال های 60 تا 62 کتاب های درسی اول و دوم دبستان به زبان کردی آماده شدند و به چاپ رسیدند و در مدارس مناطق آزاد شده تدریجا تحصیل به زبان کردی جا افتاد. از آن وقت تا کنون حزب دموکرات کردستان ایران مسئولیت خواندن کودکان کادر و پیشمه‌رگه بر گردن دارد و به نحوی جای خرسندی و رضایت و افتخار به آن وظیفه پیروز عمل می کند.

در مورد درمان و تندرستی در روزهای جنگ سه ماهه سال 1358 حزب شروع کرد به براه انداختن حد اقل بیمارستان و درمانگاه و خرده خرده در مورد کیفیت توسعه دادن. کار بجای رسید که در سال های 1360 تا 1362 در بیشتر منطقه کردستان قسمت بسیار از مایحتاج درمانی مردم در بیمارستان و درمانگاهها حزب تأمین می شد.

در رابط با امور تندرستی و درمانی شرط وفاداری و نمک شناسی است که همکاری های دو سازمان پزشکی فرانسه‌وی به اسامی "تیدمیدیکال" و "انترناسیونال" (کمک های درمانی سازمان ملل متحد) و "میدسهن دوموند" (پزشکان جهانی) را به تکریم و احترام به یاد بیاوریم.

آن دو سازمان بشر دوست اولی از سال 1360 و دومی از سال 1362 به فریاد مردم ستم‌دیده کردستان ایران آمده بودند. از آن موقع تا کنون دهها اکیپ پزشکی را به بیمارستان های حزب فرستاده و هزاران پیشمه‌رگه را عمل جراحی نموده که بیشترشان از خطر مرگ نجات داده، و دهها هزار بیمار را درمان کرده و چندین تن درمان و ابراز و سائل بیمارستان را جمع آوری و به مردم کرد رسانیده‌اند.

اهم کار آن دوستان آن وقت بهتر آشکار می شود که موضعگیری انسانی آنها با موضعگیری پزشکان کرد مقایسه بکنیم. در تمام آن مدت تنها چهار پزشک کرد در بیمارستانهای حزب خدمت به بیمار و مجروحین کرد کرده که آنکه از همه بیشتر مانده نزدیک به دو سال و آنکه کمتر مانده نزدیک به یکماه در بیمارستان منطقه آزاد شده بوده است. در اینجا تشکر از زحمات آن چهار پزشک کرد و سه پزشک غیره کرد ایرانی که هر یک مدت چند ماه در بیمارستان حزب کار کرده. اما هزار سپاس و وفاداری و نمک شناسی برای دو سازمان A.M.I و M.D.M که هزاران کیلومتر دور تر به فریاد مردم کردستان آمده بودند و هزاران ساعت در زیر بالین بیمار و مجروحان کرد نشست‌اند.

امورات قضائی کمیسیون اجتماعی اگر چه پنهان نمی کنم از بعضی مورد ضرر و زیانش از منافع بیشتر بود(1) اما خدمت زیاد بزرگ به فیصله دادن اختلافات میان هم میهنان کرده. حتی پس از آنکه منطقه آزاد شده در اختیار و کنترل پیشمه‌رگه نماند، باز اکثر هم میهنان راه گره گشائی اختلافات خودشان را پیش حزب می بردند با قضاوت کمیسیون اجتماعی حل و فصل

میشد. این خود سندی بسیار روشن و گویا از محبت و علاقه مردم به حزب بوده و دوست داشتنی حزب را در ضمیر و درون اجتماعی ملت کرد میرساند.

از امورات کمیسیون اجتماعی، یکی رسیدگی به مسئله زمین علاوه از آن که کشمکش و اختلاف ها در ارتباط با موضوع زمین در صلاحیت بخش قضائی بود، کمیسیون اجتماعی از بعضی منطقیه صدها هیکتار زمین را در بین زارعین بدون زمین و یا کم زمین را تقسیم کرد. این هم هر چند با یک کم و کاست درهم بود. اما یکی از بندهای برنامه حزب بود که میگوید: "زمین مال آن کس است که روی آن کار میکند. لازم است از شیوه کنونی مالکیت زمین تغییرات مهم به نفع ده‌نشینان زحمتکش (خوش نشین) و بدون زمین رخ بدهد".

(1) **نمونه‌اش: یک وقت چنان شده بود که به هر کمیته شهرستان میرفتی میدیدی چند نفر که دختر فراری داده بودند آمده بودند از مسئولین حزب مشورت میخواستند. در حالیکه پیشتر آنان به خانه پیشنهاد ده و یا خانه اشخاص شناخته شده که بدون دخالت دستگاه‌های حکومت کارشانرا بر پایه عرف و عادت فیصله میدادند و بهتر نیز بود. لذا به هیچ جور درست نبود وقت کادرهای حزب برای راه حل این نوع موارد اختصاص داده شود.**

مجاهدین و شورای ملی مقاومت

سازمان مجاهدین خلق ایران که یکی از دو سازمان بزرگ و با نفوذ سرتاسری در ایران بود، در نخستین سرکار آمدن رژیم اسلامی بیشتر از سازمان های دیگر خود را نزدیک به رژیم تازه میدانست. سعی و تقلا آن سازمان آن بود که با نظام جمهوری اسلامی دچار درگیری و تند و تیزی نشود و از طریق مسالمت آمیز و کوشش سیاسی و انتخابات آزاد قدرت را به دست بگیرد یا آنکه در قدرت سهیم و شریک باشد.

به این علت از نخست کار با وجود اینکه مجاهدین در میدان سیاسی بسیار ماهر و حاذق بودند و می کوشیدند خود را از آن حزب و سازمان ها که به نحوی از انحا با قدرت فرمانروا دارند دور نگهدارند. برای نمونه حزب دموکرات کردستان ایران بیش از یک سال پس از استقرار جمهوری اسلامی در 27 فروردین 1359 طرحی برای همبستگی دادن اتحاد ملی بخش نمود. در آن طرح بعضی هدف های مشترک همه احزاب و سازمان های سیاسی مطرح شده بود و از همه درخواست شده بود طرح را مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند و سعی کنند در مورد بعضی هدف مشترک تفاهم حاصل شود و برنامه برای مبارزه متحد و بهم پیوست و رهایی ایران از آن مخاطره که آن را تهدید میکرد فراهم کنند. آن هدف مشترک در طرح حزب دموکرات کردستان گنجانده شده بود، عبارت بودند از: پایان دادن به نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیزم، استقرار دموکراسی و آزادی های دموکراتیک در سرتاسر ایران، استقرار حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی های کاریگران و دهقانان و همه زحمتکشان شهرو روستا و استقرار حقوق ملی (ملیت های ستم دیده ایران) در چهار چوب ایرانی آزاد و مستقل.

در طرح آمده بود که اولین بار این اتحاد و همبستگی با سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و حزب دموکرات کردستان ایران فراهم میشود. اما مجاهدین برای حفظ خود از آن وضع که در تهران داشتند همکاری نکردند و حاضر نبودند در مورد کیفیت آن همبستگی و برنامه و هدفهای آن گفتگو و بحث نمایند. آن درحالی بود که در اصل مجاهدین مخالف به وجود آوردن آن اتحاد نبودند.

اما آن موضع گیری دوستانه مجاهد خلق نیز مثل حسن نیت حزب دموکرات و فرمانبر بعض سازمان از طرف جمهوری اسلامی به انحصار طلبی و سرکوب پاسخ شان داد شد و تدریجا مجاهدین تحت فشار قرار گرفتند و ناچار شدند کم و زیاد به مبارزه مخفی رو نمایند. در اینجا ارتباط محکم ترو نزدیکتر در میان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان ایران شروع شد. در زمستان سال 1359 وقتی که سکرته‌ر عمومی حزب در سفر خارج از کشور بود به درخواست مجاهدین با نماینده ایشان دیدار کرد و باب تازه از ارتباط در میان دو سازمان گشوده شد.

در همان سال انتشارات "مجاهد" گفتگوی دورو درازی با دکتر قاسملو زنده یاد فراهم کرد و منتشر داد. آن وقت "مجاهد" به شیوه نیمه علنی و نیمه مخفی در صدها هزار نسخه در سرتاسر ایران پخش میشد. آن عمل "مجاهد" آن توطئه بیصدا بودن را درهم شکست که بر ضد جنبش رهایی بخشی ملت کرد و حزب دموکرات کردستان ایران پشت گوش انداخته شده بود. رژیم اسلامی می خواست مردم ایران از رویدادهای کردستان به تمامی بی خبر بمانند. به آن جهت نه خود در دستگاه‌های تبلیغاتی اخبار کردستان را منتشر میکرد و نه راه میداد در نوشته‌های حزب و سازمان های دیگر چیزی از آن منتشر بشود. برای آنکه انتشار گفتگوی قاسملو در "مجاهد" بحق عمل جسورانه بود، که کمکی بسیار در روشنگری ذهن هم میهنان در مورد رخدادهای کردستان کرد.

قدم به قدم آشوب و بلوا و ناهنجار و سر در گمی ارتباط مجاهدین و دولت مرکزی، ارتباط میان حزب دموکرات و مجاهدین را به پیش می برده. در 30 خردادماه 1360 خورشیدی مجاهدین تظاهرات بزرگی در تهران به راه انداخت. قبلا آنها و بعض سازمان های دیگر اعلام کرده بودند که میتنگی به منظور ناخرسندی در برابر برکناری آقای بنی صدر از پست فرمانده کل قوا برپا میکنند(1) اما وقتی که رژیم راه به آن میتنگ نمی دهد، مجاهدین تظاهرات روزی 30 خردادماه را براه انداخت. رژیم خمینی که از یک طرف در مورد اعلام هر صدای نارضايت زهره‌اش ترکیده بود، و از طرف دیگر تا حدودی جای پای خود را محکم میدانست بر علیه این تظاهرات دست بکار شد. هزاران کس از 3-3 بدستان به خیابانها ریختند و اجازه تیراندازی از تظاهرات کنندگان را داشتند. برپایه آن آمارهای که آن وقت منتشر شد به هزاران نفر از تظاهرات کنندگان کشته شده یا مجروح گردیده و یا دستگیر و روانه زندان شدند. به دنبال آن رویداد خصومت در میان مجاهدین و رژیم جمهوری اسلامی شیوه رسمی و آشکار به خود گرفت و دیگر مجاهدین ناچار و مجبور شدند تاکتیکی رو در رو ایستادن و مقاومت خودشان را با رژیم تا اندازه‌ای زیاد دستکاری نمایند. قابل توجه است روز 1360/4/1 آقای بنی صدر از پست ریاست جمهوری بیرون رانده شد.

پس از آن رخداد در تیرماه 1360 گروهی از مجاهدین خود را به کردستان رسانیده و در کنار دفتر سیاسی حزب دموکرات مستقر شدند. حزب به آغوش باز و گرم آن مجاهدین را تحویل گرفت و تمام امکانات جای و تامین زندگی و اسلحه و مهمات برایشان آماده و در اختیار شان گذاشت در حقیقت از هر بابت مثل یک قسمت از حزب دموکرات نه اینکه چون پناهنده و مهمان بر آنها نظارت داشت.

به دنبال آن، مجاهدین درخواست کردند برنامه رادیو از دستگاه "فرستنده" حزب دموکرات کردستان پخش کنند. حزب با دل علاقه با آن درخواست نیز روی خوش نشان داد و برنامه رادیوی مجاهدین شروع به پخش نمود. از آن طرف مجاهدین اخبار کردستان را به

شیوهی قابل ملاحظه در انتشارات ارگان های خود منتشر میکردند خلاصه اینکه ارتباط و همکاری بسیار دوسستانه در میان دو سازمان برقرار شده بود.

وقتی که در سال 1359 اختلاف در بین آقای بنی صدر و آخوندها درون فرمانروا آشکار شد، یا بهتراست بگویم خود را نمایان ساخت، رئیس جمهور برای آنکه موضعگیری خود را در برابر رقبای مقتدر قوی کند از مجاهدین نزدیکی کرد. آنها نیز رویهمرفته برای رو در رو ایستادن با سیاست ارتجاعی و انحصار طلبی آخوندها آمادگی با بنی صدر و پشتیبانی از سیاست های او را داشتند. از آن بیشتر حزب دموکرات نیز در میتنگ دهها هزار نفری اعلام کرد که اگر آقای رئیس جمهور خواسته های ملت کرد را به رسمی بشناسد و اعلام کند، حزب در برابر آخوندها درون قدرت پشتیبانی از او خواهد کرد.(1)

(1) اکنون که بدان می اندیشم از آن موضعگیری حزب پشیمانم. زیرا نه آقای بنی صدر برای تأمین حقوق ملت کرد کاری از دستش بر می آمد، و نه رژیم او رژیمی دموکراتی بود که در مورد رئیس جمهور گوش به نظریات و آرای مردم بدهد، تا پشتیبانی ما و مردم کردستان سودی برای رئیس جمهور داشته باشد.

اما آقای بنی صدر مثل ضرب المثل کردی میگوید: " به نعل می زد و نیز به میخ" اگر از یک طرف برای جلب نظر نیروهای پیشرفته خواهان، بعض موضعگیری پیشرفته مثل قبول کردن شش اصل خودمختاری از خود نشان می داد، از طرف دیگر در پی آن بود اگر ممکن باشد آخوندها را از خود رنجیده خاطر نکند و لاقول دل خمینی را به دست آورد. برای نمونه در ارتباط به جنبش کردستان، آن آقای بنی صدر بود که فرمان میدهد تا آنکه پیشمه رگه کرد خلع سلاح نشود، سربازان نباید پوتین شان از پای در آورند. دیگر چنانکه در میتنگی در مهاباد گفتیم، رئیس جمهور از آن فکر نکرده بود که این فقیر و بیچاره ها پایشان در پوتین گنبدیده میشود.

به سبب این وسوسه آقای بنی صدر، پیش بر کنارشدنش از پست رئیس جمهوری از آقای مسعود رجوی درخواست کرد شورای دیفاع تشکیل دهد و برنامه ای هم برای آن شورا پیشنهاد کرد، حزب دموکرات استقبال از آن پیشدستی نه کرد معلوم بود به خاطر دوستی در بین مجاهدین و حزب موضعگیری آشکار برابر آقای بنی صدر نگرفت، اما در یک یاد داشت رسمی برای مجاهدین در باره آقای بنی صدر نوشت که ما: "نه او را به ریاست شورا قبول میکنیم و نه برنامه اش را به چیزی پیشرفته میدانیم. زیرا در آن برنامه خواسته های ملت کرد و ملیت های دیگر ایران گنجانده نشده اند".(1)

(1) گزارش کمیته مرکزی برای کنگره پنجم حزب، آذرماه 1360، ص 3.

اما پس از فرار آقای بنی صدر و آقای مسعود رجوی از ایران (که هر چند مثل مجاهدین آن را به پرواز تاریخساز" نمیدانم، اما به نظرم کار مهم و نشانه نفوذ مجاهدین بود) وقتی که آقای رجوی در پاریس چیزی به نام " برنامه دولت موقت جمهوری اسلامی" منتشر کرد بعلت آنکه در آن برنامه خواسته های اساسی اغلب ملیت های ایران را در خود گنجانده بود، حزب دموکرات خیلی زود از آن پشتیبانی کرد. "لازم است در اینجا گفته شود و تکرار بکنیم که ما نه در گذشته و نه اکنون ونه در آینده آماده نبوده و نخواهیم بود به درون هیچ همبستگی و یگانگی شرکت نماییم که خواسته های اساسی مردم کردستان ایران را در برنامه خود گنجانده باشد.

پس از ارتباط و گفتگوی زیاد در میان رهبری حزب ما و مجاهدین روز پنجم آبان ماه 1360 حزب ما در نامه رسمی بعنوان آقای مسعود رجوی رفتن خود را به درون شورای دیفاع ملی اعلام کرد". (1)

لازم است یاد آوری شوم که ما برنامه دولت موقت را نیز تماما قبول نکردیم و بعضی کم و کاست در آنها دیده می شد به این دلیل هیچ وقت نه آن را امضا کردیم و نه خودمان را در برابر آن "متعهد دانستیم. اما آقای رجوی وعده داد که اگر حزب بیشتر به میان شورا برود و به این شکل سنگین خود را بیشتر بر شورا بیخشد، در گذاشتن وظیفه های فوری دولت موقت (وظایف مبرم دولت موقت) آن کم و کاست ها جبران میشوند. در حقیقت وظایف فوری دولت موقت در برابر برنامه های دولت موقت خیلی پیشرفته تر و پر محتوا تر بودند. برعکس عقاید و نظریات و تحلیل مجاهدین که میگویند: " خود بودن مجاهد در این منطقه برای حزب دموکرات پشتیبانی پر ارزش سیاسی بود" (1)

(1) ایران زمین، ضمیمه شماره 44- پنجشنبه 17 فروردین 1374، ص 2.

همکاری در بین حزب دموکرات کردستان ایران و مجاهدین بعض دردسر برای حزب داشت. از آن بگذریم که بیشتر از سازمان های سیاسی میانه شان با مجاهدین خوب نبود و همکاری حزب با آنان را به چیز نادرست تعبیر میکردند. زیرا بر آن باور بودند آن همکاری موضعگیری مجاهدین را در برابر رقبا نیرو می بخشد، چنان هم بود. اما در حقیقت در داخل کردستان کم و زیاد هیچ کس آنان را قبول نداشت و این هم پیمانی دلخواه اکثریت مردم کردستان نبود. اساسا در گردهمایی حزب و میتنگی بزرگ مردم یکی از سئوال اساسی که از مسئولین حزب میشد آن بود که آیا شما چطور به مجاهدین اعتماد میکنید؟

با آن چگونگی و در آن اوضاع و احوال همکاری در بین حزب و مجاهدین به باور من نفع برای هر دو طرف و برای جنبش رهایی بخش سرتاسری نیز داشت. بر آن باور هستم اگر مجاهدین در سال های بعدی آنقدر دچار غرور و نخوت و خود خواهی و انحصار طلبی نمی شد، با همه نیروهای اوپوزیسیون دشمنی نمی کرد و مصرانه به آن اصول که قبول کرده بود وفادار میماند، همکاری فیما بین آن دو نیرو نخست می توانست به محوری برای گردهمایی قسمت زیاد از نیروی هم میهنان اوپوزیسیون تبدیل بشود. در چنین اوضاع و احوال شاید برای اوپوزیسیون دمکراتیک ایران وضع خوبتر از حال حاضر میبود و رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته بود به این شیوه به سرنوشت ملیت های ایران بازی بکند.

اما حقیقت آن است که یا حزب دموکرات مجاهدین را نشاخته بود، یا آنکه در سال های بعدی مجاهدین بیش از اندازه مختال و از خود راضی بودند و از شعار میهن پرستی و دموکراتیک دور شده بودند اگر چه این شعارها به رسمی از برنامه کار و فعالیت زدوده نشده باشند. داستان چند سال همکاری حزب دموکرات کردستان ایران داستان دورو دراز است اگر به دقت از آن سخن گفته شود چند صد برگگی است، و اگر امکان داشته باشد در فصول دیگر بازنگری خواهند شد برای آنکه علل بیرون رفتن حزب از شورا، یا واضح تر بگویم: اخراج حزب دموکرات از شورای ملی مقاومت را تفسیر و تحلیل کنم.

جنگی ناخواسته

یکی از تلخ ترین رویدادهای آن زمان در زندگی حزب دموکرات کردستان ایران آن جنگ زشت و ناخواسته بود که در میان حزب ما و پارتی دموکرات کردستان- عراق- که آن وقت به "قیاده

موقت" شناخته می شد، رخداد. در اینجا نمی شود به تفصیل میان آن رویداد ناگوار برویم. اما چون یک رویداد مهم و تاریخی است نمیشود خود را از توضیح آن دور نگهداشت. لاجرم به خلاصه از آن اشاره میشود:

جنگ و زد و خورد در تابستان سال 1360 در بین حزب دموکرات کردستان و پارتی رخ داد و چندین ماه بطول انجامید، وقوع آن بدان سبب بود که بعضی افراد آتش افروز و بدخواه، حزب دموکرات کردستان ایران را به نیش قبر مرحوم ملامصطفی بارزانی و بیرون آوردن جنازه وی متهم و خاطی میدانستند. متأسفانه رهبران پارتی خیلی سهل و آسان آن اتهام ناروا را باور کردند و به هر دلیل که بود اعتماد به آن بهتان کردند. به این لحاظ پیشتر حمله پهناور و پراکنده تبلیغاتی را برضد حزب دموکرات کردستان به راه انداخت و سپس خرده خرده زمینه را برای جنگ فرسایشی و برخورد مستقیم فراهم نمود. اما واقعیت چگونه بود؟

روز دهم تیر ماه سال 1360" در اشنویه خبر به مجریان حزب ما داده شد که گروهی خود فروش و خدانشناس شبانه نیش قبر ملامصطفی بارزانی را نموده و جنازه را نیز دزدیده اند. رهبری حزب با دریافت این خبر بسیار ناراحت شد و به رسمی از "صدای کردستان ایران" آن تاوان را چون عمل ضد انسانی و ضد اسلامی محکوم کرد. خوشبختانه همان روز خبر رسید که جنازه را پیدا نموده و باعزت و احترام تسلیم خانواده اش کردند. بار دیگر کمیته مرکزی تصمیم گرفت در باره آن مسئله بدقت پرس و جو کند و سعی نماید مرتکبین و مسببین آن را پیدا کنند و به به سزای اعمال ننگین خودشان برساند. در این مورد دستور لازم به کمیته شهرستان حزب در منطقه اشنویه داده شد".

آنانکه بهتان دزدین جنازه بارزانی را به حزب دموکرات نسبت دادند. برای آنکه چنان نشان بدهند که گویا خیلی خوب از چگونگی و کیفیت آن رویداد بصیر و آگاهند، شهید سید رسول باب گه وره (سید رسول دهقان) را چون مهره اصلی آن عمل ضد انسانی نام برده بود. در حالیکه همان موقع که آن جنایت رخداد حزب دموکرات گردهمائی کمیته مرکزی فراهم کرده بود و شهید سید رسول دهقان نیز همچون عضوی کمیته مرکزی در گردهمائی آماده و حضور داشت!

و علاوه از آن که تاوان ضد انسانی از این نوع هر گیز شایسته حزب دموکرات کردستان ایران نبود و نخواهد بود، و شهید سید رسول دهقان نیز در حقیقت احترام فوق العاده برای مرحوم بارزانی قائل بود. به عقیده و باور من اگر جهان را شش دانگ به او میدادند نه تنها بی احترامی به مقبره بارزانی نمی کرد بلکه حاضر نبود سنگی به مزار آن مرحوم بزند. که چنین است در حقیقت آن گروه که ذهن رهبران پارتی را پریشان و مغشوش کرده بود و آن جنگ ناخواسته را بر ملت کرد تحمیل کرد، همان دسته بود که عمل نیش قبر بارزانی را مرتکب شد و جنازه او را از گور بیرون آورد بود.

خلاصه اینکه بعضی از حزب و سازمان های خیر خواه کردستان برای جلوگیری از برخورد و جنگ و خونریزی حالات میانجیگری بخود گرفتند. با پیشنهاد آنان تصمیم گرفته شد کمیسیون مشترک از نمایندگان حزب شیوعی عراق، حزب سوسیالیست کردستان (عراق) حزب دموکرات کردستان ایران و پارتی دموکرات کردستان (قیاده موقت) فراهم شود و از مسئله پرس و جو و تحقیق بعمل آید. آن کمیسیون با مشارکت نمایندگان هر سه حزب علاوه بر پارتی تشکیل شد و برای بررسی به سوی اشنویه محل واقعه رفتند و کار خود را با دقت و باریک بینی شروع کرد. اما متأسفانه مراجعت کرد. زیرا برعکس تمام کوشش و تقلا احزاب میانجی گر،

پارتی دموکرات کردستان، نماینده خود را به کمیسیون بررسی و تحقیق نفرستاد و هیچ گونه همکاری نیز نکرد.

شخصی در اشنویه بود به نام رحیم میران که در موقع خود محافظت از مقبره مرحوم بارزانی به او سپرده شده بود و بر پایه قاعده میبایستی قبل از همه از او پرس و جو و تحقیق و بررسی بشود. پارتی دموکرات کردستان آن آقا را بجای مجازات در آغوش خود گرفت هر چند کمیسیون خواهش و الحاح و اصرار کرد پارتی راضی نبود حتی برای یک ساعت آن مرد به کمیسیون بیاید به سوالات پاسخ دهد. بر این پایه کار کمیسیون تحقیق و بررسی بی نتیجه ماند پس از چند روز که معلوم کرد پارتی آماده همکاری نیست، کمیسیون بی آنکه به نتیجه دلخواه رسیده باشد مجبور به ترک محل و از هم گسیختن شد.

مثمر آن عمل آن بود که پارتی پس از چند هفته حمله و شایعه تبلیغاتی و تحریک به جوش آوردن احسان "انتقام جویی" افراد به ویژه بارزانی ها، بطور مستقیم یورش مسلحانه را بر محل های حزب دموکرات در منطقه اشنویه و ارومیه شروع کرد به این شیوه جنگی ناخواسته برادرکشی بر فرزندان مردم کردستان تحمیل کرد. آن جنگ موجب شهید شدن و مجروح بودن دهها نفر از پیشمهرگه و مردم بیدفاع و ضرر و زیان بسیار به مردم ده نشین آن مناطق رساند، ضربه کاری نیز به ارتباط و اتحاد و دوستی میان دو برادر و فرزندان ملت کرد از هر دو قسمت کردستان ایران و کردستان عراق زد.

پس از آنکه آتش افروزان ظاهرا به هدف تعیین شده خود رسیدند، جنگ عملا متوقف شد. اما آثار و نشانه های آن تا چند سال بعد نیز در رابط میان این دو حزب کردستان مانده بود. راستش بخواهید تنها پس از شورش سال 1991 کردستان عراق بود که رهبری پارتی و شخصی مسعود بارزانی سری به مقر رهبری حزب دموکرات زد و بدون آنکه در آن باره سخن و گفتگوی بشود یا اعلامیه ای صادر شود ارتباط در بین حزب دموکرات و پارتی دموکرات کردستان حالت عادی خود را پیش گرفت. خوشبختانه تا کنون این رویش به پیش رفته و در حال حاضر پیوندی سالم و دوستانه در میان این دو حزب برقرار است. نفرین از جنگ برادر کشی در تمام نقاط جهان، به ویژه در کردستان و نفرین بر هر کس که مایه آتش افروزی و برادرکشی میشود.

کتاب جناب آقای ملا عبدالله حسن زاده در مدت یک ماه، از 15/9/2010م شروع و از 15/10/2010م ترجمه شد.

شهر سیدنی استرالیا.

.....